

آفاجری، هاشم - ۱۳۳۶

آفاجری / به کوشش پوریا حاجیزاده، بردهیس حاجیزاده. - تهران: حامد دران، ۱۳۸۲.

۱۸۴ ص

ISBN 964-5858-29-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. آفاجری، هاشم، ۱۳۳۶ - - - محاکمه‌های دعاوی و غربه، ۲. دین و سیاست - - ایران. ۳. محاکمه‌ها سیاسی - - ایران. الم. حاجیزاده، پوریا، ۱۳۵۶. حاجیزاده، بردهیس، ۱۳۵۸ - - ج. عنوان.

DSR ۱۶۷/۰۶۲۷۵۸ ۹۵۵/.۸۴۴.۹۲

کتابخانه ملی ایران

۳۹.۹۹ م۸۱

آقاجرى

گرداورى:

پوریا حاجیزاده

پردیس حاجیزاده

تهران، هزار و سیصد و هشتاد و دو



انتشارات جامه‌دران

تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۷۷۹۱

WWW.Jamehdaran.Com

Email: info@jamehdaran.Com

آفاجری
پوریا حاجی‌زاده
پردیس حاجی‌زاده

چاپ دوم ۱۳۸۲

● آنادسازی،

حروف نگاری و صفحه‌آرایی
دفتر نشر جامه‌دران
پیمان سلطانی
طریح جلد
۱۶۰۰ تومان
۳۳۰۰ سنت



محتوى حقوق طبع و نشر (ین کتاب (طبی فروزنه) متعلق به نشر جامه‌دران می‌باشد.

لایبک ۱-۰۸۰۸-۲۹-۱ ISBN ۹۶۴-۵۸۵۸-۲۹-۱

JAME-H-DARAN PUBLISHING, Inc.

فهرست

۷	مقدمه ناشر
۱۱	متن کامل سخنرانی (همدان)
۴۷	لایحه دفاعیه
۱۵۱	کیفرخواست
	در حاشیه
۱۷۱	سید محمد خاتمی
۱۷۳	مصطفی بزدی
۱۷۵	سید عطاءالله مهاجرانی
۱۷۹	حسین شریعتمداری

مقدمه ناشر

دیدگاه‌های مختلف، از زاویه‌های گوناگون، در طول چند ماهه اخیر دارند در مورد حکم دادگاه همدان و هاشم آقاجری ابراز عقیده می‌نمایند.

پاره‌ای موافق حکم قاضی‌اند، دسته‌ای مخالفند و گروهی هم بی‌تفاوت سرگرم کار خویشند و در نهایت! هم، موافق و مخالف چشم دوخته‌اند به داوری دادگاه تجدید نظر که انشاءالله خیر است...

در این پیشگفتار و در جایگاه ناشر این مجموعه! نه قصد براین دارم که از آقاجری دفاع نمایم و نه هدفم این می‌باشد که رای قاضی این پرونده را بیرم زیر سوال، فقط در همین حد اکتفا می‌کنم که: آقاجری بهتر بود بی‌پروا سخن نمی‌گفت «اگر چه عذر تقصیر خواست» و قاضی بزرگوار

موقعیت زمانی و مکانی موجود را نادیده می‌گرفت.
با تمامی احوال نگاه من به این رخداد نگاهی دیگر است، من از
منظری دیگر به این رویداد می‌نگرم و به آنچه که پیرامون این حکم دور
زده است و می‌زند می‌گویم: موهبت!

جامعه پویاست، رویه رشد و در حرکت است، هفتاد میلیون آدم
بادیدگاهای دگرگونه در حال حرکتند، می‌روند، می‌آیند، یا هم اصطکاک
دارند، اختلاف عقیده و نظر دارند و در چنین جامعه‌ای، این‌گونه اتفاق‌ها
غیرمنتظره نیست، مهم این است که چگونه و به چه صورت بتوانیم این
موارد و پیامدهای آن را هضم کنیم، منفی بیندیشیم و یا مثبت به قضایا
نگاه بکنیم.

اعتقاد من براین است که پیامد و آثار حکم آفاجری را باید مبارک و
میمون بدانیم، ابتدا هم عرض کردم آنچه مهم و قابل تعمق و تأمل می‌باشد
این، است که پس از اعلام حکم دادگاه تاکنون، همه احاداد ملت ایران، در
جایگاه‌های مختلف، آزادانه و راحت پیرامون این مسئله نظر داده‌اند
حرف زده‌اند و تجزیه و تحلیل کرده‌اند و این اظهار عقاید بی‌دغدغه از
طریق رسانه‌ها به ویژه جراید منتشر شده و به هیچ کس هم ایرادی وارد
نشده است و این فاکتور معنایی دارد بس گرانبهای بازگو کننده این حقیقت
می‌باشد که ما خیلی چیزها داریم، اما این داشتن به مذاق یک اقلیت اندک
خوش نمی‌آید.

لذا نتیجه می‌گیریم که:

۱- گرایش و میل جامعه ما! مردم ما! کیش و آیین ما! به سمت و سوی
مهربانی و گذشت و جوانمردی بیشتر است تا به سمت و سوی نامهربانی



نشر جامه دران

آفاجری، هاشم ۱۴۲۶ -

آفاجری / به کوشش پوریا حاسنی زاده، پردهس حاجی زاده. - تهران: جامه‌دران، ۱۳۸۲

۱۸۴ ص

ISBN 964-5858-29-1 ریال: ۱۴۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیا.

۱. آفاجری، هاشم ۱۳۳۶ - - - محاکمه‌ها، دعاوی و غیره. ۲. دین و سیاست - ایران. ۳. محاکمه‌ها سیاسی -

ایران. الف. حاجی زاده، پوریا، ۱۳۵۶. حسنی زاده، پردهس، ۱۳۵۸ - - - ج. عنوان.

DSR ۱۶۷/۷۶۲۷۸۵۸ ۹۵۵/۸۴۴.۹۲

کتابخانه ملی ایران

۸۱-۳۹.۹۹

آقا جرى

گردآوری:
پوریا حاجیزاده
پر迪س حاجیزاده

تهران، هزار و سیصد و هشتاد و دو



انتشارات جامه‌دران

تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۷۷۹۱

WWW.Jamehdaran.Com

Email: info@jamehdaran.Com

آقا‌بهری	بوریا حاجی‌زاده
پرده‌سین	حاجی‌زاده
۱۳۸۳	چاپ دوم
●	آماده‌سازی.
حروف نگاری و صفحه‌آرایی	دفتر نشر جامه‌دران
طریق جلد	پیمان سلطانی
۳۲۰۰ تومان	۱۶۰۰ تومان

مهدی حظری چاپ و تحریر این کتاب (طبیع فرماد) متعلق به نشر جامه‌دران می‌باشد.

ISBN 964-5858-29-1 • ۹۶۴-۵۸۵۸-۲۹-۱

JAMEH-H-DARAN PUBLISHING, Inc.

فهرست

۷	مقدمه ناشر
۱۱	متن کامل سخنرانی (همدان)
۴۷	لایحه دفاعیه
۱۵۱	کیفرخواست
	در حاسبه
۱۷۱	سید محمد خاتمی
۱۷۳	مصطفی بزدی
۱۷۵	سید عطالله مهاجرانی
۱۷۹	حسین شریعتمداری

مقدمه ناشر

دیدگاه‌های مختلف، از زاویه‌های گوناگون، در طول چند ماهه اخیر دارند در مورد حکم دادگاه همدان و هاشم آقاجری ابراز عقیده می‌نمایند.

پاره‌ای موافق حکم قاضی‌اند، دسته‌ای مخالفند و گروهی هم بی‌تفاوت سرگرم کار خویشند و در نهایت! هم، موافق و مخالف چشم دوخته‌اند به داوری دادگاه تجدید نظر که انشاء الله خیر است... در این پیشگفتار و در جایگاه ناشر این مجموعه! نه قصد براین دارم که از آقاجری دفاع نمایم و نه هدفم این می‌باشد که رای قاضی این پرونده را بirm زیر سوال، فقط در همین حد اکتفا می‌کنم که: آقاجری بهتر بود بی‌پروا سخن نمی‌گفت «اگر چه عذر تقصیر خواست» و قاضی بزرگوار

موقعیت زمانی و مکانی موجود را نادیده می‌گرفت.
با تمامی احوال نگاه من به این رخداد نگاهی دیگر است، من از
منظیری دیگر به این رویداد می‌نگرم و به آنچه که پیرامون این حکم دور
زده است و می‌زند می‌گویم: موهبت!

جامعه پویاست، رویه رشد و در حرکت است، هفتاد میلیون آدم
بادیدگاهای دگرگونه در حال حرکتند، می‌روند، می‌آیند، با هم اصطکاک
دارند، اختلاف عقیده و نظر دارند و در چنین جامعه‌ای، این‌گونه اتفاق‌ها
غیر متظره نیست، مهم این است که چگونه و به چه صورت بتوانیم این
موارد و پیامدهای آن را هضم کنیم، منفی بیندیشیم و یا مثبت به قضایا
نگاه بکنیم.

اعتقاد من براین است که پیامد و آثار حکم آفاجری را باید مبارک و
میمون بدانیم، ابتدا هم عرض کردم آنچه مهم و قابل تعمق و تأمل می‌باشد
این است که پس از اعلام حکم دادگاه تاکنون، همه احاد ملت ایران، در
جایگاه‌های مختلف، آزادانه و راحت پیرامون این مسئله نظر داده‌اند
حرف زده‌اند و تجزیه و تحلیل کرده‌اند و این اظهار عقاید بی‌دغدغه از
طريق رسانه‌ها به ویژه جراید منتشر شده و به هیچ کس هم ایرادی وارد
نشده است و این فاکتور معنایی دارد بس گرانبهای بازگو کننده این حقیقت
می‌باشد که ما خیلی چیزها داریم، اما این داشتن به مذاق یک اقلیت اندک
خوش نمی‌آید.

لذا نتیجه می‌گیریم که:

۱- گرایش و میل جامعه ما! مردم ما! کیش و آیین ما! به سمت و سوی
مهربانی و گذشت و جوانمردی بیشتر است تا به سمت و سوی نامهربانی

و انتقام و نمونه‌های دیگر آن، ما شاهد بوده‌ایم که اولیای دم! در آخرین لحظات، طناب دار را از گردن قاتلی باز کردند که عزیز دردانه آنان را به قتل رسانده.

۲- پاره‌ای از اینها که به دفاع از آقاجری برخاسته‌اند، با عقیده و نگاه و نظر آقاجری مخالفند اما در عین حال از وی جانبداری می‌کنند! پس قانونمندی و قانونمداری از ویژگی خاصی در جامعه ما برخوردار است!

۳- وقتی که آقاجری این حق را دارد که اعتراض بکند و اعتراض وی هم پذیرفته می‌شود و مردم هم می‌توانند در این خصوص حرف بزنند و مفسران اجازه دارند تفسیر بکنند! نشان از آن دارد که ما داریم به سمت بستر و ساحل: آزادی، دمکراسی، مردم‌سالاری و قانونمداری حرکت می‌کنیم و این کم چیزی نیست! و ای کاش این اقلیت اندک این را می‌دانستند.

دکتر شریعتی و پروژه پروتستانتیسم اسلامی

«متن کامل سخنرانی آقای آفاجری در مونخ ۲۹/۳/۸۱ تالار معلم همدان، گرامی داشت
سالروز دکتر شریعتی»

گرامی می دارم بیست و پنجمین سالگرد شهادت برادر و دوست و همفکر و همسخنم، دکتر علی شریعتی را، او که همچون یک شمع سوخت. شمعی که عالمی را روشن کرد. چه بگوییم؟ پرتوی از آن شمع فروزان در وجود شما عزیزان هست! او شمع مرده نیست، به نسل بعد و نسل های بعد روشنی می دهد - به رغم همه جفاها و تامهریانی ها و نامردمی هایی که در روزها و سال های کوتاه عمرش شروع شد و متاسفانه تا به امروز ادامه دارد.

امروز من می بینم توجه و بازگشت دویاره نسل حاضر را به شریعتی! و گرایش به آثار شریعتی بر همه مشهود است. چند صباحی کسانی می کوشیدند خورشید را گل آلود کنند و با انواع و امثال اتهامات نتوانستند

خورشید شریعتی را خاموش کنند، اما اینها نه تنها اثری نداشته بلکه توجه به شریعتی روز به روز بیشتر و جدی‌تر می‌شود. ۲۵ سال پیش که او پس از خروج از زندان کوچکتر و ورود به زندان بزرگتری به نام ایران! نتوانست بماند و به ناگزیر برای ادامه راه، مهاجرت پیشه کرد و به قول خودش در آن وصیت‌نامه آخری با لطف خداوند بر قالیچه سلیمانی نشست و پرواز کرد. آن زمان در ایران هنوز انتسابی اتفاق نیفتاده بود و کمتر کسی تصور می‌کرد و پیش‌بینی می‌کرد در آینده‌ای بسیار کوتاه، ایران شاهد تحولی عظیم خواهد بود - تحولی که شریعتی خود یکی از باغبانان مهم و معماران بزرگ آن بود. بذرهایی که او در سال‌ها پاشید خیلی سریع جوانه زد، گل داد و به ثمر نشست. هر چند زمینی که این باغبان در آن گل کاشت و بذر پاشید، متاسفانه زمین چند رگه‌ای بود که پس از چند صبحی خرزه‌هایی در این گلستان در گوشه و کنار سر بلند کرد و کوشید تا فضای زندگی را برای گل‌ها تنگ کند، اما حال دوباره شاهدیم که نسیم تازه‌ای می‌زد و فضای نو و جدیدی برای تنفس گل‌ها فراهم می‌شود. موضوع سخن امروز من «پروژه پروتستانتیزم اسلامی و دکتر شریعتی است».

تقسیم‌بندی که خود دکتر شریعتی از مجموعه آثارش کرده به طور کلی آنها را به سه دسته بزرگ تقسیم نموده، دسته اول کویریات، دسته دوم اسلامیات و دسته سوم اجتماعیات. این تثییشی است که معرف یک راه و هدف و جهت است. اجتماعیات شریعتی را بدون اسلامیات او نمی‌شود به طور کامل فهمید. كما اینکه اسلامیات و اجتماعیات او را بدون توجه به کویریات نمی‌شود کاملاً حس کرد. شریعتی همه این سه بعد

است و قابل تفکیک به هیچ یک از آنها به طور جداگانه نیست. شریعتی را نمی‌شود نه محدود کرد در کویریات و نه محدود کرد در اجتماعیات و اسلامیات. اما از آنجا که به اقضای سخن مجبور در محدوده خاصی سخن بگوییم به ناچار می‌کوشم تنها در قلمرو اسلامیات سخن بگوییم.

یکی از مسائلی که در جامعه‌شناسی مطرح می‌باشد و مورد بحث و مناظره است در میان اندیشمندان، فیلسفان و جامعه‌شناسان، رابطه ذهن و عین است. رابطه اندیشه و فکر با مادیت و واقعیت. رابطه انسان متفسکر با مجموعه شرایطی که بر زندگی اجتماعی او حاکم است. این رابطه چگونه رابطه‌ای است؟ کدام یک بر دیگری تقدم دارد؟ کدام زیربنایی و کدام رویبنایی است؟ هر یک از متفسکران! بسته به دیدگاه خود و نوع مذهب و نظریه خویش توضیحی در خصوص این رابطه داده‌اند دو توضیح معروف و مشهوری که دکتر شریعتی هم کاملاً به آن توجه دارد و از آن بحث می‌کند، یک: توضیح کارل مارکس است، فیلسوف و جامعه‌شناس معروف که مکتب سیاسی مارکسیسم هم به او منسوب است و دیگری نظریه جامعه‌شناس معروف ماکس وبر. این دو جامعه‌شناس دو نظریه کاملاً متضاد با یکدیگر دارند. نظریه مارکس در بخش عمده آثارش و در قسمت اعظم زندگی و فعالیت فکری و سیاسی اش عبارت بود از این اندیشه که به نظر او عین، واقعیت، شرایط اقتصادی مقدم است بر اندیشه، عشق و فرهنگ. به عبارت ساده‌تر در تعیین رابطه بین اقتصاد و فرهنگ، اصالت و تقدم را به اقتصاد می‌گذاشت و بر این باور بود که عامل سازنده و موتور محرکه جامعه و تاریخ! زیربنای اقتصادی است. وقتی اقتصاد دگرگون شود به عنوان علت تاثیر می‌گذارد بر فرهنگ و فرهنگ را

نیز دگرگون می‌کند.

بر خلاف مارکس! مارکس ویر جامعه‌شناس آلمانی این رابطه را معکوس می‌دید و به این تیجه رسیده بود پیش از آن که نظام اقتصادی فشورالی تحول پیدا کند، به نظام سرمایه‌داری! مذهب دستخوش تحول شد، متفکران پروتستان! ابتدا قرائت تازه‌ای از مسیحیت عرضه کردند، با دیدگاه‌های سنتی کلیسا مبارزه کردند، نوع نگاه مذهبی جامعه خودشان را تغییر دادند و بعد که مذهب تغییر کرد به تبع آن شرایط اقتصادی نیز تغییر یافت.

شروعتی می‌گفت: که من نه به مارکس معتقدم و نه به ویر! تحلیل درست را در ترکیب این دو اندیشه می‌دانست، اگر چه عامل اقتصاد را مهم می‌دانست ولی به فرهنگ توجه بیشتری می‌کرد و معتقد بود که آگاهی و خودآگاهی مردم حرف آخر را در تحولات اجتماعی خواهد زد. از نظر او فقر به تنها بی‌عامل انقلاب نیست. ممکن است یک جامعه‌ای کاملاً فقیر باشد، ممکن است در یک جامعه‌ای تضاد طبقاتی و استثمار به وحشتناک‌ترین حد خودش رسیده باشد اما تا زمانی که این وجود فقر به احساس فقر تبدیل نشده باشد و تا زمانی که مردمی که در این جامعه زندگی می‌کنند به زشتی و غیرانسانی بودن فقر آگاهی پیدا نکنند و بعد این آگاهی، آنها را به اعتراض نسبت به وضع موجود نکشاند هیچ‌گاه صرف وجود فقر! عامل قیام و انقلاب در آن جامعه نمی‌شود.

به همین دلیل دکتر شریعتی در نظریه جامعه‌شناسی خودش تاکید بر آگاهی و خودآگاهی دارد و تمام پژوهه دکتر شریعتی هم خلاصه می‌شود در همین دو کلمه. آگاهی و خودآگاهی! از دوره آزادی در ایران، قرن

نوزدهم که جامعه ما گرفتار نوعی دوگانگی شد، دوگانگی بین جامعه‌ای که سنتی و عقیمانده، توسعه نیافته در زمینه پزشکی، علمی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود و برخورد با دنیای جدیدی که صاحب علم بود، تکنیک بود، سرمایه بود، اقتصاد بود، دیدگاه‌های سیاسی نو و پیشرفتی بود، یک بحران در میان اندیشمندان، متفکران و نخبگان ایرانی به وجود آمد. بحران مدرنیته! بحران گرفتاری در بن‌بست توسعه نیافتگی! توسعه نیافتگی در تمام زمینه‌ها و بعد این پرسش مطرح شد که ما برای بیرون رفتن از این بن‌بست و این عقب ماندگی چه باید بکنیم؟ چه باید کرد؟ که عنوان یکی از آثار دکتر شریعتی هم هست و البته عنوان رساله‌های بسیاری از تاریخ معاصر جهان هم هست، از جمله رساله معروف لین! به نام: «چه باید کرد؟» از دوره قاجاریه به بعد هم بسیاری از رساله‌ها و کتاب‌ها و آثار متفکران ایرانی معطوف به همین پرسش بود که چه باید کرد؟ برای خروج از این بن‌بست! برای نجات از این عقب ماندگی و توسعه نیافتگی. برای خلاص شدن از دست فقر، جهل، نابرابری، استبداد، دیکتاتوری، استعمار، نابرابری طبقاتی، توسعه نیافتگی فرهنگی! چه باید کرد؟ به این: «چه باید کرد؟» پاسخ‌های بسیار زیاد و متنوعی داده‌اند که به نظر، اگر دانشجویی به خصوص در زمینه رشته علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخ تصمیم بگیرد رساله‌ای در این زمینه بنویسد پاسخ‌های داده شده به پرسش: چه باید کرد؟ از سوی متفکران ایران در دو قرن اخیر یک رساله بسیار عمیق جدی و گسترده خواهد بود. کسانی مثل: میرزا ملکم خان! در برابر این که: چه باید کرد؟ ابتدا آمدند گفتند: کمپانی! گفتند: راه عبور از بن‌بست‌ها و معضلات ما این است که

دعوت کنیم از کمپانی‌های خارجی بیایند در ایران سرمایه‌گذاری کنند. دواوی اصلی دردهای ایران و ایرانی این است که کمپانی‌های خارجی بیایند. شاید به همین دلیل هم بود که میرزا ملکم خان وارد قراردادهایی با کمپانی‌های خارجی شد و البته در آن قراردادها هم منافع شخصی مادی خودش را هم فراموش نکرد و حتی گرفتار رشوه‌خواری هم شد. رشوه‌خواری مخصوصاً در قراردادهای خارجی امر تازه‌ای نیست و اختصاص به آقازاده‌های! امروز هم ندارد، شاهزاده‌ها و امیرزاده‌ها نیز رشوه می‌گرفتند. از پاسخ این که کمپانی! ایران باید، تا پاسخ‌های دیگری شیوه به این که ما اگر راه آهن در ایران درست کنیم این موتور خروج از بحران است تا پاسخ مستشارالدوله! که در کتاب: «یک کلمه» حدود صد سال پیش، که این کتاب خلاصه‌اش این بود که راه حل نجات ایران و ایرانی و خروج از بنبست عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی یک کلمه است و آن هم قانون است، قانون! اگر ما در ایران قانون داشته باشیم و قانون حاکم باشد، همه مسایل و مشکلات ایران حل می‌شود اما خب شما بینید بعد از صد سال هم امروز باز اصلاح‌طلب‌های ایرانی دارند دم از قانون و حاکمیت قانون می‌زنند. ولی در طول این صد سال هنوز قانونی حاکم نشده است. (دست زدن حضار)

و امیدواریم که انشا الله حاکم شود. اما تأمل در این که چرا حاکم نشده است؟ بسیار مهم است و به هر حال شعار مستشارالدوله و حتی شعار خود میرزا ملکم خان در دوره بعد همین بود. كما این که میرزا ملکم خان بعد از وزارت و صدارت افتاد و تبدیل شد به یک عنصر شدیداً مخالف با ناصرالدین شاه! دست به انتشار روزنامه‌ای زد که نام این روزنامه: «قانون»

بود. راه حل‌ها و پاسخ‌های دیگری هم داده شده است که من نمی‌خواهم این جا همه آنها را بحث کنم. راه حل‌هایی مثل مشروطه! این که ما نظام مشروطه داشته باشیم. این که قوای تفکیک بشود! تا حتی، راه حلی از قبیل ضرورت وجود یک دولت استبدادی! این هم یک راه حل بود. یعنی بعد از مشروطه به دلیل این که ۱۶ سال بعد از انقلاب، جامعه ایران در یک دوره هرج و مرج فرورفت! پراکندگی قدرت، ناامنی راهزنی‌هایی که در شهرها و بیرون شهرها وجود داشت، بالطبع نابسامانی‌ها و مشکلات اجتماعی، اقتصادی فراوان ناشی از این ناامنی عده زیادی از متفکران و نخبگان و روشنفکران ایرانی را و حتی روحانیت ایران را به این نتیجه رساند که راه حل نجات ایران! ظهور یک دیکتاتور است! دیکتاتوری باید با زور و قدرت! قدرت‌های کوچک محلی و خودکامگان پراکنده در کشور را سرکوب بکند، همه قدرت را در دست خودش متمرکز بکند و نظم و امنیت در جامعه برقرار کند. نه تنها بخشی از روشنفکران و روحانیان ما این ترا پذیرفتند و به استقبالش رفتند بلکه توده مردم ما هم از آن استقبال کردند. تصور نکنید که همیشه دیکتاتوری‌ها فقط با زور و سریزه به وجود آمده‌اند یا ادامه حکومت داده‌اند، در خیلی از دوره‌ها زور! به دیوار جهل! تکیه کرده است، در بسیاری از دوره‌ها استبداد و خودکامگی درختی بوده است که در زمین بلاهت و جهالت ریشه می‌دانده است و فلسفه اصلی بقای استبدادها و دیکتاتوری‌ها هم همین مسئله بوده است. لذا خیلی راحت جامعه ایران بعد از پانزده سال از انقلاب مشروطه، دیکتاتوری رضاخانی و به دنبال او استبداد رضاشاهی را پذیرفت. اما در دوره‌های بعدی پاسخ‌های دیگری داده شد. در عصری که

شروعتی زندگی می‌کرد پروژه‌های مختلفی از سوی متفکران و نیروهای سیاسی جامعه ما ارایه می‌شد، هم راه حل‌ها و فکرهای سیاسی و هم راه حل‌ها و فکرهای نظامی، در دهه ۴۰ و ۵۰ که دکتر شریعتی زندگی می‌کرد کسانی بودند که معتقد بودند: تنها راه مبارزه، تنها راه نجات ایران این است که ما دست به اسلحه ببریم و رژیم شاه را سرنگون کنیم. کافیست این رژیم را از طریق: نظامی! سرنگون بکنیم تا بعد به دروازه‌های آرمانی برسیم. راه حلی که گروه‌های چریکی و سازمان‌های مسلح به دنبال آن رفته‌اند. البته این راه حل نه تنها نتوانست رژیم را سرنگون بکند بلکه حتی از طرف توده مردم نیز با استقبال روپرتو نشد. چریک‌ها! جوانان بزرگ و ساده و مخلص ایران در گروه‌های مختلف چریکی با تمام وجود رفته‌اند به مبارزه با رژیم! اما متاسفانه مبارزه‌ای بود که از توده‌ها جدا بود. مردم آن را نمی‌فهمیدند، گاهی حتی در آن زمان که چریک‌ها مبارزه می‌کردند با رژیم! خود مردم عادی ممکن بود یک چریک را در خیابان دستگیر بکنند و همکاری بکنند با ساواک و پلیس و تحويل آنها بدهنند. مشی چریکی جواب نداد. نه تنها جواب نداد در سرنگونی رژیم! بلکه جواب نداد در جمعیت مردم و راه حل سیاسی هم، این که ما مردم را دعوت به قیام بکنیم دعوت به شورش بکنیم، ترغیب بکنیم، تهییج بکنیم، شیوه‌های مبارزه سیاسی! تکنیک‌ها و تاکتیک‌های خودش را دارد، اما تجربه تا امروز نشان داده است که هیچ کدام از این راه حل‌ها نتوانسته است موانع اساسی توسعه در ایران را رفع کند. دکتر شریعتی یکی از معذوب کسانی بود که به پرسش: چه باید کرد؟ هیچ کدام از این پاسخ‌ها را نداد. دکتر شریعتی نه یک چریک بود و معتقد به مبارزه چریکی که بگوید

خانه چریکی تشکیل بدھیم و قیام مسلحانه بکنیم علیه رژیم! نه یک مبارز سیاسی به معنی حرفه‌ای کلمه بود که بخواهد از طریق بیان و قلم مردم را به خیابان بکشد و آنها را در یک مبارزه هیجان‌آمیز احساساتی تحریک بکند علیه رژیم! هیچ کدام، او معتقد به یک طرح و پروژه فرهنگی بود. معتقد بود که مشکل اساسی، که ما در ایران داریم! زیرینا و علت‌العلل همه مسایل ما اندیشه و فرهنگ است تا زمانی که اندیشه و فرهنگ و تفکر جامعه تغییر پیدا نکند، رژیم‌ها بایدند و بروند، هیچ مشکلی به طور اساسی حل نمی‌شود-با وارد کردن صنعت، راه آهن و راه حل‌هایی از این قبیل، جامعه دچار تحول اساسی نمی‌شود، طرح تغییر و تحول فرهنگی! دکتر شریعتی به عنوان یک روشنفکر وظیفه خودش و همه روشنفکران را عبارت می‌دید از کوشش و تلاش برای پیشبرد چنین پروژه‌ای.

اما از آن جایی که در جامعه ایران اساسی‌ترین هسته فرهنگ، مذهب است! اصولاً جامعه ایران و فرهنگ ایرانی در تمام دوره‌ها یک فرهنگ مذهبی بوده است چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، چه در دوره قبل از صفویه و آن موقعی که اکثریت ایرانیان هنوز به تشیع نگرویده بودند و چه بعد از آن، مرکزی‌ترین و اساسی‌ترین هسته در فرهنگ ایران! مذهب است. اینجا بود که دکتر شریعتی به پروژه پروتستانتیزم اسلامی رسید. با تحلیلی که از جامعه ایرانی داشت و با شناختی که از تجربه پروتستانتیزم مسیحی داشت به این جمع‌بندی رسیده بود.

پروتستانتیزم مسیحی چه بود؟ عبارت بود از یک نهضت فکری دینی که در قرن ۱۵ و ۱۶ در اروپا اتفاق افتاد. متفکرانی که اتفاقاً بسیاری از آنها

حتی خود «کالوند» و «لوتر» روحانی و کشیش بودند، اما کشیشانی بودند که به کلیسا! به نهاد روحانیت سنتی مسیحی اعتراض داشتند. نسبت به دگم‌ها و جرم‌ها و چهارچوب‌های متعددی که پاپ و روحانیت کلیسا حاکم کرده بود بر مردم مسیحی، دست به اعتراض زدند. پاپ‌ها از قرن چهارم به بعد با استناد به روایات و متون و با استناد به شوراهای کلیسایی و استناد به قدیسه الهی کستانتین و سنت‌ها و روایت‌های دینی از این قبیل خود را تبدیل کرده بودند به نماینده مسیحیت و کلیسا را تبدیل کرده بودند به تنها راه رستگاری! می‌گفتند: خارج از کلیسایی که پاپ در راس آن هست رستگاری نیست. هر کس خارج این کلیسا باشد به بهشت نمی‌رود به جهنم می‌رود، در این کلیسا پاپ به عنوان جانشین مسیح و اسقف‌ها و کاردینال‌ها آن چنان نیابتی از سوی خدا و مسیح برای خودشان ایجاد کرده بودند که حتی بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کردند و سنت اعترافگیری و بهشت فروشی یک سنت بسیار محکم و جا افتادهای شده بود. مومنان اگر می‌خواستند مورد عفو الهی قرار بگیرند باید می‌رفتند پیش روحانی در محضر او اقرار به گناهانشان می‌کردند و بعد صدقه‌ای می‌دادند، نذری می‌کردند، پولی می‌دادند برای این که آنها دعا کنند و از خدا بخواهند که گناهان این مومن بخشیده شود. کتاب مقدس! یعنی: انجیل و تورات مستقیماً توسط هیچ مومن مسیحی قابل فهم شمرده نمی‌شد، یعنی: حتماً مسیحیان برای فهم کتاب مقدس خودشان نیازمند روحانی بودند.

روحانیان هم واسطه بین خلق با خدا بودند و هم واسطه بین مسیحیان با مسیح بودند. نه با خدا بدون روحانی می‌شد ارتباط برقرار کرد نه با

مسيح نه باكتاب مقدس! هيج كدام! گويي که اين کتاب مقدسی که به قول قرآن: «لَا يَمْسِهُ الْمُطَهَّرُونَ» هيج کس به اين کتاب نباید دست بزنند و او را لمس کند جز پاکان! گويا که اين پاکان فقط روحانيان هستند و س!

مردم به دو گروه تقسيم می شدند: روحاني و جسماني. روحاني مطهر و پاک است و جسماني نجس است و ناپاک و اين ناپاکها و نجسها اگر می خواهند پاک باشند باید دست روحاني را ببوسند و لمس کشند. اين نظام واسطگي يکی از سنت های بسيار جا افتاده در کلیسا بود، از طرف ديگر اين روحانيت! به عنوان اين که پیرو مسيح است، ازدواج در میان روحانيان را منمنع کرده بود، رسمآ روحانيان حق ازدواج نداشتند، نه راهب، نه راهبه، هيج كدام! باید تارک دنيا می شدند. اما در عین حال همين روحانيانی که قانون کلیسا آنها را مجبور می کرد که تا آخر عمر ازدواج نکنند و مجرد باقی بمانند در پشت پرده آن چنان به فسادهای جنسی آلوده شده بودند که گاه کلیسا آمارش به خصوص در فسادهایي مثل: همجنسبازی! از جامعه بالا می زد. به علاوه نگاه دين سنتی، به کار، به طبیعت نگاه تحفیرآميزي بود، نگاه مسيحيت سنتی! نگاهی طبیعت گریز، ضد دنيا، ضد کار و مخالف با طبیعت انساني بود. هم چنان که عقل و علم را هم تحفیر می کرد و آن را در تضاد باكتاب مقدس می دید. می گفت پاپ برتر از عقل و علم هست اگر پاپ چيزی گفت ولو اين که با عقل شما متناقض باشد شما باید او را به عنوان حجت و به عنوان جانشين پیامبر و مسيح و به عنوان ريس نهايی سلسله مراتب روحانيت کلیسايی قبول بکنيد. اتفاقاً ايمان يعني: همين! نبين و نفهم تا ايمان بياورى. آن کس که می فهمد! نمی تواند ايمان بياورد. بر سر در خانه ايمان نوشته شده

است که ابتدا عقلت را کنار بگذار بعد وارد خانه ایمان بشو. عین آکادمی افلاطون یا ارسسطو! افلاطون نوشته بود هرکس که هندسه نمی‌داند وارد نشود و بالای مدرسه افلاطون هم نوشته بود هرکس منطق نمی‌داند وارد نشود. بر سر در دین سنتی کاتولیکی نوشته بود: هر کس عقل دارد وارد نشود. این جا جای عاقلان نیست! جای مومنان است! جای عاشق‌هاست، جای دیوانه‌هاست، می‌خواهی وارد خانه ایمان بشوی اول عقلت را اجاره بده و بعد وارد شو! چنین ایمانی البته ایمان بالاتر از عقل نبود. ایمان مادون عقل بود. چنین مومنی، مومنی نبود که از مرزهای عقل فراتر رفته باشد بلکه مومنی بود که دچار بلاهت بود. بعضی از روایت‌های منسخ و شاید مجعلو در اسلام گفته است که: «اکثر اهل الجنة البلل‌ها». بیشتر بهشتی‌ها آدم‌های ابله هستند. یعنی می‌خواستند بگویند: اگر می‌خواهی بروی بهشت ابله باش! آدم‌هایی که عاقل هستند نمی‌توانند به بهشت بروند. البته حالا عرفای ما بعضی آمده‌اند این ابله را یک بُله ماورای عقل تفسیر کرده‌اند (اعتراض یکی از خواهران و سوال از آقای آقاجری که شما دارید درباره اسلام صحبت می‌کنید یا مسیحیت که با تمثیر تعدادی از حضار مواجه شده و اجازه ندادند او سوال خود را ادامه دهد، آقاجری در جواب می‌گوید اینها هم تو اسلام وجود داشته هم تو مسیحیت در هر دو وجود داشته که این اظهار نظر با سوت زدن و کف زدن تعدادی از جمعیت مواجه می‌شود).

نهضت پروتستانتیزم می‌گفت ما مسیحیت را باید از دست روحانیت سنتی کلیسا بی آزاد کنیم و دین را باید از دست پاپ نجات داد. تز خودکشیشی! تز کالون بود که می‌گفت: ما برای ارتباط با خدا احتیاج به

واسطه نداریم. برای فهم کتاب مقدس احتیاج به واسطه نداریم. کتاب مقدس، خدا، پیامبر، همه ما را مستقیماً مورد خطاب قرار داده‌اند، مگر وقتی مسیح با مردم اورشلیم سخن می‌گفت واسطه داشت که کلمات او را بگیرند و برای مردم شرح و بسط بکنند؟ نه! بی‌واسطه مسیح می‌گفت و مومنان و مخاطبان می‌شنیدند و می‌فهمیدند. تازه می‌گفت همه انسان‌ها، همه مسیحیان، همه مومنان مستقیماً مخاطب مسیح و کتاب مقدس هستند و هیچ احتیاجی نیست که برای فهم کتاب مقدس برویم به سراغ یک طبقه‌ای به نام روحانی و اسقف. هر کس خودش کشیش خودش است. اعتراض آن دیدگاه دنیاگریز و این که برخلاف تصویری که از مسیح ساخته شده، مسیح نسبت به دنیا بی‌توجه نبود، نسبت به کار و تلاش و فعالیت انسانی اهمیت می‌داد! کار در طبیعت، عبادت است، به همین دلیل هم بعد انقلاب صنعتی طبقه بورژوازی، کسانی که تحولات تازه را در زمینه طبیعت‌شناسی و تکنیک ایجاد کردند عمدتاً پروستان بودند. یعنی بر خلاف کاتولیک‌های سنتی که معتقد بودند نان و طبیعت و زمین این قبیل امور پست مادی بی‌ارزش است و با روح دینداری و تقوی و خداپرستی بیگانه است، این‌ها معتقد بودند که اتفاقاً کار، به دست آوردن سرمایه، تولید، این دقیقاً همان چیزی است که خداوند از ما خواسته است و به عنوان عبادت این کار را انجام می‌دادند. این پروستانتیزم البته مسبوق به یک نگاه دیگری هم بود. چون قبل از شروع پروستانتیزم در اروپا یک نهضت دیگری هم بود که همان نهضت امانیسم بود. نهضت امانیسم نهضتی بود که می‌گفت انسان ارزش دارد، در مقابل کلیسا، کلیسا خدا را مطرح می‌کرد برای این که با نام خدا انسان را قربانی

بکند، به نام خدا و نایب خدا و مسیح که پاپ و روحانیت مسیحی بود انسان را قربانی می‌کردند البته این سنتی است بسیار قدیمی در طول تاریخ. بتپرستی! یعنی: همین، بتپرستی یعنی قربانی کردن انسان به نام بت در مقابل خدا، خدایی که بت می‌شود، قربانی انسان می‌طلبد. خدای ابراهیم قربانی انسانی نمی‌خواهد، در داستان حضرت ابراهیم که دکتر شریعتی خیلی خوب راجع به آن سخن گفته، این داستان نمادین، وقتی ابراهیم در خواب می‌یند که خدا به او فرمان می‌دهد که اسماعیل را بکش و بلند می‌شود تا اسماعیل را بکشد، در جامعه ابراهیم سنت انسان‌کشی، سنت قربانی پسران و دختران یک سنت رایج بود، اما بعد خداوند در بیداری به او دستور می‌دهد که نه، اسماعیل را نکش، به جای اسماعیل این گوسفند را قربانی کن، اما متسافانه در طول تاریخ انسان‌ها در دوره‌های مختلف از عصر بدرویت به بعد انسان را به عنوان قربانی خدا اما در واقع قربانی بت، قربانی کردند، البته این بت در همه دوره‌ها یک پیکره سیمین یا مسین یا چوبین نبود. گاهی این بت پیکره انسانی هم پیدا می‌کرد. داستان ضحاک در اسطوره‌های ایرانی اشاره به همین واقعیت است، ضحاک بتی است که مغز جوانان را می‌خورد. مارهای دوش او نیازمند به مغز جوانان است و ضحاک هر روز دو جوان را قربانی می‌کند، مغز آنها را خوراک این مارهای روییده بر دوشش می‌کند تا به زندگی خودش ادامه دهد.

دوره کلیسايی هم همین طور بود. انسان قربانی می‌شد انسان تحفیر می‌شد می‌گفتند انسان هیچ ارزشی ندارد. انسان اصلاً ناپاک است، گناهکار ذاتی است. هر انسان ذاتاً گناهکار به دنیا می‌آید و تنها زمانی

می‌تواند پرهیزکار باشد و پاک شود و به بهشت رود که دست پاپ و جانشین مسیح را لمس بکند و بر سر او کشیده بشود و واسطه او بشود با خداوند، اومانیست‌ها به این اعتراض داشتند می‌گفتند انسان اکمل است. در نهضت پروتستانتیزم هم این نگاه انسانی البته وجود داشت. متنها نه با آن قدرت و شدتی که اومانیست‌ها مطرح کرده بودند. دکتر شریعتی این تجربه را خوب مطالعه کرده بود. وقتی در جامعه خودش تامل می‌کرد به این نتیجه می‌رسید. ما به عنوان یک روشنفکر اگر دغدغه تحول در جامعه خودمان را داریم اگر می‌خواهیم جامعه خودمان را از عقب ماندگی نجات دهیم باید خوب این جامعه را بشناسیم و ببینیم که آن عاملی که اگر دچار انحطاط باشد جامعه را به انحطاط می‌کشاند و اگر رو به ترقی برود جامعه را مترقبی خواهد کرد چیست؟ آن هسته اصلی و مرکزی! شریعتی به این نتیجه رسید که دین! جامعه ما، جامعه در حال انحطاط بود. اساساً بوروکراسی دو قرن اخیر ایران یعنی آن صورت مستله‌ساز و ساختار مشکل و معضل جامعه ایران را می‌شود در چهارچوب انحطاط مورد بررسی قرار داد، این انحطاط در مرکزش دین قرار دارد، دین منحط، تا این دین منحط تغییر پیدا نکند و اصلاح نشود امیدی به هیچ اصلاح نیست. به همین دلیل دکتر شریعتی تمام رسالت و برنامه‌ها و چهارچوب‌های حرکتی اش را خلاصه کرد در یک پروژه، پروژه پروتستانتیزم اسلامی، این پروژه البته دقیقاً در همه ویژگی‌ها با پروژه پروتستانتیزم مسیحی یکسان نبود، ولی ویژگی‌های خاص خودش را دارد، اما در عین حال اعتراض بود به مذهب رسمی و شریعتی، تمام تلاشش را مصروف این کرد که اولاً این دین انحطاط را نقادی بکند، ثانیاً عناصری را که در دین حقیقی وجود

دارد بازسازی مجدد کند. یعنی ساختار شکنی از دین سنتی و نقادی و نفی آن و بازسازی دین نو، دینی که تراز انسان ترقیخواه و اصلاح طلب و نوگرای عصر حاضر باشد.

تمام آموزه‌های دینی که دستگاه رسمی و سنتی مذهب ارایه می‌کرد آموزه‌هایی گردگرفته، تاریک و عتیقه بود! پروژه شریعتی اعتراض کردن به آن اسلام و دین بود. یکی از کارهایی که شریعتی در این مسیر کرد تفکیک اسلام ذاتی از اسلام تاریخی بود و گفت که بسیاری از چیزهایی که نهاد رسمی و سنتی دین، متولیان رسمی دین به نام اسلام مطرح می‌کنند، این اسلام ذاتی نیست، اسلام تاریخی است.

اسلام تاریخی یعنی چی؟ یعنی آن چه که روحانیون، علماء و مردمان اعصار و قرون گذشته اندیشیده‌اند، تجربه کرده‌اند، اینها بر روی هم جمع شده و امروز صرفاً به دلیل این که مربوط به گذشته است مقدس و لباس دین بر تن کرده، گاه این عناصر تاریخی، این عناصر مربوط به عرف و سنت، آن چنان معتبر بود و لباس دین و تقدس می‌پوشید که واقعاً بسیار عجیب بود. شما مروری بکنید همین تاریخ صد سال اخیر را، یک زمانی وقته که بهداشت به تدریج در جامعه ما داشت به وجود می‌آمد و علم پژوهی می‌گفت که حمام کردن در آن خزینه‌های قدیمی غیربهداشتی است بخشی از مومنین و مومنات و حاج آقاهاشان به اعتراض برخاستند که نخیر، تنها و تنها آن خزینه‌ها است که غسل کردن در آن غسل دینی و شرعی است. غسل کردن در زیر دوش و آب لوله‌کشی شبه‌ناک است. یک رساله‌ای یکی از آقایون روحانی نوشه مصادف با مشروطیت، علیه علوم جدید، علوم شیمی و فیزیک و اینها که آقا! فراگرفتن این علوم حرام

است، علم شیمی یعنی این که خدا نیست، اینها که می‌گویند: علم شیمی ما باید بیاموزیم، علم شیمی می‌گوید خدا نیست. مخالفت با علوم، البته امروز دیگر ممکن است خواهرمان اعتراض کند که نه تنها آقایون مخالفت نمی‌کنند! تازه خودشان اگر ماشین بnde پیکان است آنها سوار آخرین سیستم‌های اتومبیل می‌شوند (کف زدن حضار) این درست است؟ الان این را قبول کرده اند چون بالاخره استفاده کرده‌اند و مزه کردن و دیدند نه چیز بدی نیست (خنده و تمسخر و کف زدن اکثریت جمعیت) اما در ۷۰، ۸۰ سال قبل با بسیاری از این پدیده‌های نو، با نام اسلام مخالفت می‌شد، به نام این که این‌ها حرام هستند، خلاف شرع هستند تا همین اواخر تو حوزه‌های علمیه ما یادگیری زبان انگلیسی، خلاف شرع بود، خب این همان روحانیت بود دیگر، از آسمان که نیامده بود، روحانیت همین جامعه بود، ذهنیت قرون وسطایی داشت، دکتر شریعتی دریافته بود تا این ذهنیت تغییر پیدا نکند تا این متولیان دین تغییر پیدا نکنند توده‌ای که فکرش به دهان این متولیان است هم چنان است که او فکر می‌کند. اسلام و تشیع به عنوان یک مذهب مترقی، به عنوان یک دین تعالی بخش، وقتی که در دست یک جامعه منحط قرار بگیرد به جای این که عامل ترقی و تکامل باشد عامل انحطاط می‌شود. دکتر شریعتی با این پدیده می‌خواست مبارزه بکند. خب تفکیک اسلام ذاتی از اسلام تاریخی، اسلام تاریخی حاصل استباط‌ها، فهم‌ها، درک‌ها، سنت‌ها، عرف‌های نسل‌های گذشته است. هر نسلی برای خودش یک تجربه‌ای داشته، یک عرفی داشته، این‌ها را که نباید مقدس کرد، تبدیلش کرد به یک متون و خطوط لایتغیر ابدی که گاهی شما می‌ینید که حتی مراسم بسیار ساده،

شده جزء عناصر اصلی دین و علایم اصلی مسلمانی، ما روایت داریم که اولاً شیعه باید انگشت را در دست چیش بکند، آن هم این انگشت! مثلاً وسط، همین روایت میاد تبدیل می شود به یک اصل ثابت، امروز هم وقتی شما بپرسی از آقا، آقا جواب می دهد که یک انگشت عقیق بگیر بکن تو آن انگشت! این علامت مسلمانی است، بدون توجه به شرایط و اصول حتی آداب و رسوم خاص. شما آثار علامه مجلسی را ببینید، آثار علامه مجلسی، حلیمه‌المتقین مجلسی به درد مسلمان سیصد چهارصد سال قبل می خورد حالا شما امروز تصور بفرمایید یک مسلمان جامعه ما بخواهد خودش را به آن شکل و صورت در بیاورد، خوب آن سنت است، سنت‌های هر جامعه به درد آن جامعه می خورد، آداب غذا خوردنش، آداب معاشرتش، این سنت‌هاست که ربطی به اسلام ندارد.

فهم‌ها، درک‌ها و استنباط‌های علمای دوره‌های گذشته ربطی به اسلام ندارد، این‌ها فهم آنها بوده از اسلام، همان طوری که آنها حق داشتند قرآن را بفهمند و بخوانند ما هم حق داریم به سهم خودمان قرآن را بخوانیم و بفهمیم. فهم آنها برای ما حجت نیست. تفکیک اسلام ذاتی از اسلام تاریخی! رجعت کردن به متون اصلی و بعد آن متون اصلی را با متد امروز تعریف بکنیم. بخشی از تلاش شریعتی معطوف به شیوه اندیشیدن و متد تحلیل و فهم اسلام بود. مسلماً انسانی که در قرن ۲۰ و ۲۱ می خواهد مسلمان باشد متفاوت است از اسلامی که در مکه و مدینه ۱۴۰۰ سال پیش که به اندازه کوچکترین روستاهای امروز ایران جمعیت داشته، اسلام امروز متفاوت است. معلوم است که ما یک شیوه و متد دیگری درک می کنیم در همه زمینه‌ها: اقتصاد، سیاست، تمام وجهه زندگیمان!

شیوه شناخت اسلام برای انسان امروزی فرق می‌کند، هر دوره‌ای و هر نسلی باید آن گونه باشد که فکر بکند که او! خود مخاطب کتاب مقدس! مخاطب خداوند و پیامبران است. همان طوری که مردمان عصر نزول، مخاطب پیامبر بودند امروز ما هم مخاطب پیامبر هستیم و همان طور که آن مخاطبان با توجه به موقعیت تاریخی اجتماعی خود فهم کردند این پیام را ما هم امروز حق داریم بر اساس فهم خودمان و متناسب خودمان فهم کنیم این پیام را! فهم گذشتگان، سنت‌هایی که تلمیبار شده روی هم و تنها به دلیل این که مربوط به گذشته است، این گذشته‌گرایی است. این تقلید است. این جز آن منطقی نیست که در زمان خود پیامبران به پیامبران می‌گفتند وقتی حضرت رسول شیوه تفکر و شیوه زندگی آنها را نقادی می‌کرد، به حضرت رسول می‌گفتند: که ما این اندیشه و تفکر و شیوه زندگی را به این دلیل قبول داریم که مربوط به اجداد گذشته ماست. شریعتی می‌خواهد اسلام ذاتی را از اسلام سنتی جدا بکند و به همان دلیل رجوع مستقیم به کتاب مقدس! مخصوصاً کاری که شریعتی در این زمینه کرد به داشتگویان و جوانان می‌گفت شما بروید سراغ قرآن! متاسفانه فضای فکری آن سال‌ها طوری بود که جوانان می‌ترسیدند قرآن بخوانند. می‌گفت من حق ندارم قرآن را باز کنم من باید بروم از ملا بپرسم که در قرآن چی هست؟ قرآن مهمترین کارکرده چی بود؟ همان که در مجالس عزاداری و سر قبرستان بود. به نسل نو اصلاً اجازه تفکر و تدبیر در قرآن داده نمی‌شد. می‌گفتند شما را چه رسید به این که قرآن را بفهمید. قرآن صد و یک علم و تخصص لازم دارد برای فهمیدنش. شما هیچ یک از آنها را ندارید. آن چنان فهم و درک و اندیشه در باره قرآن را بزرگ و دشوار

می‌کردند که جوان اصلاً می‌ترسید قرآن بخواند. شریعتی آمد و شکست این تابوها را. به جوان‌ها و دانشجویان می‌گفت خودتان بروید قرآن را بخوانید. اگر متدهای باشید بهتر از بسیاری از روحانیون حرفه‌ای می‌توانید قرآن را بفهمید و تجربه هم کرد و دقیقاً درست هم بود. یک دانشجو اگر با متدهای علمی، با روش، برود سراغ مطالعه قرآن، چیزهایی درک می‌کند و می‌فهمد که آن آقایی که یک خرووار علوم قدیمه هم می‌داند اما متدهای روش نمی‌داند هیچ گاه آنها را درک نخواهد کرد. (کف زدن تعدادی از جمعیت).

دانشجویی که خودش قرآن را بفهمد و درک کند کار عجیبی به زعم آقایان انجام داده است و جرم بزرگی مرتكب شده است. چون با این کارش دکان یک عده‌ای را تخته می‌کند (کف زدن تعدادی از جمعیت). این طوری که نمی‌شود اگر مردم قرار باشد خودشان بروند قرآن را بخوانند و خودشان هم بخواهند ازدواج کنند این قدر مشکل نباشد ازدواج و این حرف‌ها که آقا حتماً باید یک خطبه طولانی با آن جملات عربی و مخارج آن چنان و مخارج نافی و مقعدی و دهانی کاملاً رعایت بشود، حتماً احتیاج به یک طبقه دارد تا این کار را بکند ولی وقتی ما این‌ها را ساده کردیم گفتیم نه آقا این جوری نبوده تو صدر اسلام! آقا ما امام جماعت حرفه‌ای نداشتیم. در هر گروه مسلمان یک نفرشان جلو می‌ایستاد بقیه هم به او اقتدا می‌کردند. کی گفته است حتماً یک آخوند باید امام جماعت باشد (دست زدن متدهای زیادی از حضار).

اگر قرار باشد هردو جوانی که باهم ازدواج می‌کنند این طبقه را دعوت نکنند بی‌نیاز باشند از آن در عزایشان در تولدشان و خیلی از چیزهای

دیگر که تعطیل می شود، طبقه بیکار می شود. دکتر شریعتی می خواست این واسطه های کاذب را بردارد. ما در اسلام طبقه روحانی نداشته ایم طبقه روحانی طبقه جدیدی است در تاریخ ما، بسیاری از این عناوین، عناوین آن چنان تازه است که گاه عمرش از ۵۰ سال آن ورتر نمی رود، کی قبل از صفویه ما این سلسله مراتب را داشته ایم؟ این سلسله مراتب این هیمارشی در کلیسای کاتولیک بود، نظام کلیسایی، از بالا شروع می شود، پاپ، اسقف‌ها، کاردینال‌ها، کشیش‌ها، کشیش محلی، کشیش فلان، بعد به تدریج در دوره ما تحت تاثیر این فرهنگ و البته تحت تاثیر زمینه‌های اجتماعی و اقتدارگرایی که در ایران به وجود آمد، به تدریج به سمت این سلسله مراتب رفیم. طبقه‌ای با یک نظم سلسله مراتبی و یک نفر در راس آن به نام آیت الله العظمی فی العالمین والسموات والارضین و... و... و... تا آخر، این در راس و بعد همین طور می آید پایین سلسله مراتب، آیت الله، حجت الاسلام، ثقة الاسلام، چی‌چی الاسلام (خنده تمسخر حضار) حالا البته در این چند سال اخیر که حوزه ما تبدیل به مستند دولتی هم شده مسئله حساس شده، قبلًا این عناوین مدرک دولتی نبود، در دانشگاه اگر کسی باشد خب بالاخره فرق می کند، حجت الاسلام باشد یا ثقة الاسلام نداریم در اسلام ذاتی. این مربوط می شود به اسلام تاریخی، سلسله مراتب دینی ما اصلًا نداریم، البته من به شما بگویم خوشبختانه تا امروز ما علیرغم تمام نارسایی‌ها شاهد به وجود آمدن یک دستگاه واحد متمرکز با یک نظم سلسله مراتبی نبوده‌ایم یعنی همین الان باز چندین و چند سازمان و در آن چندین و چند راس وجود دارد، هستند کسانی که

دارند در ایران تلاش می‌کنند همه این دستگاه‌های موازی را درهم ادغام کنند و نهاد را ببرند به سمت یک نهاد کاملاً کلیساًی، به طوری که در راس مجموعه نهاد دینی فقط یک پاپ باشد و بعد بقیه بیایند تا پایین. تا به امروز در جامعه ایران نبوده، چندین سال سازمان‌ها موازی بوده، هر مرجع تقليدی، آیت‌الله العظمای خودش یک تشکیلات جدا داشته و کسانی در جامعه ما می‌خواهند همه این آیت‌الله العظمی‌ها و تشکیلات‌های متعدد و موازی را در هم ادغام بکنند و تحت حکم یک بوروکراسی واحد در بیاورند (دست زدن ممتد تعداد زیادی از حضار).

و البته من بعيد می‌دانم در کارشان توفيق پیدا کنند. به دليل خود ویژگی‌ها و عناصری که ما در اسلام و تشیع داریم ولی به هر حال دکتر شریعتی می‌گفت ما روحانی نداریم، ما عالم داریم! روحانی، رابطه روحانی با جسمانی است. ما در اسلام چنین تقسیم‌بندی نداریم. این تقسیم‌بندی تقسیم‌بندی کاتولیکی است. چه کسی گفته که یک عده روح دارند و یک عده جسم دارند، این‌ها روحانی‌اند، البته: هم روحانی‌اند و هم روحانی. معنیاش فرق دارد. روح یعنی روح و ریحان و روح هم یعنی: همان روح. این‌ها هم روحانی هستند و هم روحانی، اما اصلاً ما چنین تقسیم‌بندی در اسلام نداشتیم. یک عده روحانی و یک عده جسمانی! یک عده آسمانی یک عده زمینی، یک عده قدسی یک عده عرفی، اصلاً چنین چیزی نیست، همین تقسیم‌بندی روحانی و جسمانی، قدسی و عرفی باعث شده که وقتی ما می‌خواهیم نماز جماعت بخوانیم می‌گویند آقا کی باید بایستد جلو، خب معلوم است همان که آسمانی و قدسی و روحانی است، ماهای جسمانی که حق نداریم بایستیم جلو، این‌ها به تدریج تبدیل

به سنت می شود، تبدیل به هنجارهایی که شکستن این هنجارها بسیار دشوار است. هنجار شکنی همان قدر دشوار است که بت شکنی! به دلیل این که بت هایی که وجود داشت هنجار بود، هنجارشکن به سختی مجازات می شود، توسط جامعه! جامعه‌ای که معتقد است به آن هنجارها، یکی از کارهای پیامبران! شکستن همین هنجارها بود. هنجارهای غلط.

در بسیاری از اوقات هم کنار آمدن با آن هنجارها به نفعشان بود ولی پیامبران عوام زده نبودند، اما متأسفانه روحانیت سنتی ما عوام زده بود. شریعتی با یک روحانیت عوام زده رویرو بود. عوام زدگی روحانی سخن من نیست سخن شهید مطهری است. کی گفت این سخن را؟ در سال ۱۳۴۱ گفت.

یکی از مسایل و مشکلات روحانیت ما و سازمان روحانی عوام زدگی بود. نهادی که دکتر شریعتی آن را نقد کرد، چنین نهادی بود، نهاد عوام زده، نهادی که عوام زده باشد نمی تواند جامعه را ترقی بدهد با عوام سازش می کند. از عوام می ترسد به خصوص اگر رزق و روزی او دست این عوام باشد. می گوید: در نماز جماعت! در منبرم! اگر حرف هایی زدم که به ذایقه این صاحب مجلس خوش نیاید، فردا مرا دعوت نمی کند. روحانیت سنتی ما، جالب است! از یک طرف، روحانی بر فراز سر جسمانیات اما از یک طرف دنباله رو همان عوام جسمانی بود. این یک مسئله بسیار عجیبی است. خیلی هم قابل مطالعه است از نظر جامعه‌شناسی.

شریعتی با تفکیک عالم و روحانی گفت: ما عالمیم - رابطه عالم! با متعلم است، رابطه معلم و متعلم است - معلم در کلاس درس! مرید

نمی‌خواهد. شما یا دانشجو و دانش‌آموزید یا معلم و استاد. نه معلم به دانشجو و دانش‌آموزش به چشم مرید نگاه می‌کند و نه متعلم به معلمش به چشم مراد نگاه می‌کند. رابطه بین معلم و متعلم یک رابطه تعلیمی و آموزشی است. متعلم امروز آموزش می‌بیند تا خود معلم فردا باشد. رابطه! یک رابطه یادگیری انتقادی هم هست، یعنی من دانشجو سر کلاس بلند شوم و از استادم انتقاد کنم، کما این که در خود حوزه‌های علمیه ما تا حدودی همین رابطه برقرار است، شریعتی می‌گفت: رابطه دین شناسان با مردم رابطه معلم و متعلم است نه رابطه مراد و مرید، رابطه مقلد و مقلد، که مردم از او تقلید نکنند. مگر مردم می‌می‌مون هستند که از او تقلید نکنند، متعلم می‌فهمد و بعد عمل می‌کند و بعد سعی می‌کند این فهم خود را رشد بددهد تا روزی خودش بی‌نیاز شود از این معلم، خودش بتواند مستقیم مراجعه کند و استنباط نکند و درک نماید.

رابطه نهاد سنتی با عوام رابطه مراد و مریدی است. رابطه مراد و مریدی! یعنی: این که مراد همیشه مراد باشد و مرید هم همیشه مرید باشد تا ابداً این حلقه بر گردنش باشد. رابطه عالم با مردم یک رابطه انتقادی است، چون علم دارد، به عنوان این که علم دارد، ما سخن او را گوش می‌دهیم. هر جا سخنی به نظرمان آمد انتقاد می‌کنیم، بحث می‌کنیم، او یک موجود قدسی ملکوتی نیست! که ما به او یک شخصیت غیر عادی لاهوتی بدهیم، البته این طبقه ابتداء، امامان معصوم را لاهوتی می‌کرد تا بعد خودش بتواند به عنوان ناییان آن امام معصوم لاهوتی بشود، متوجه‌اید؟ و اتفاقاً یکی از کارهایی که شریعتی در نقد این دین می‌کرد همین بود. گفت: امامان، پیامبران، این‌ها را نباید به عنوان موجودات فرا

انسان نگاه بکنیم. یک موجودات غیربشری، غیرانسانی، که اصلاً همه چیزشان با ما فرق بکند.

پسنداریم: اصلاً قبل از خلقت همه این‌ها خلق شده‌اند، آب و گل این‌ها یک آب و گل دیگر است، خونشان یک رنگ دیگر است، تفکرشان یک چیز دیگر است، متولد که می‌شوند ناف بریده متولد می‌شوند، وقتی متولد می‌شوند! از شکم مادر که بیرون می‌آیند! با دست می‌آیند روی زمین و پاهایشان روی هواست، در همان حال اذان می‌گویند! مثلاً وقتی که راه می‌روند اصلاً سایه ندارند! برخلاف آدم‌های دیگر که سایه دارند، آنها سایه ندارند! دو چشم روی‌شان دارند و دو تا چشم پشت سرشان! چهارچشمی هستند! اول امام را می‌کردند یک موجود دست نیافتنی لاهوتی! که البته او دیگر یک الگو نبود، او امام معصوم بود که اصلاً وضعیتش با ما فرق می‌کند. ممکن است او مثل ما باشد، ما که نمی‌توانیم مثل او باشیم! آنها اصلاً یک اکسیری داشت وجودشان، که همان طوری بودند. اگر سخاوت شجاعت عدالت و... داشتند آنها از یک جنس دیگری بودند بعد این‌ها به تدریج، خود این‌ها کم مقامشان را ارتقا می‌دادند و می‌گفتند: ما هم از جنس دیگری هستیم. حالا اگر صد درصد نباشیم بالاخره چند درصدی هستیم. آن الگوی امامت نقادی می‌شد، شما ببینید آثار دکتر شریعتی را که می‌کوشید چه تصویری از امام بدهد؟ چه تصویری از آن الگوها بدهد؟ ما به عقل، علم، زمان و تجربه باید توجه کنیم در واقع فهم و درک دین! با این عناصر: عقل، علم زمان و تجربه، آشتبانی دنیا و آخرت، مبارزه با آن تفکیک سنتی، تفکیک دین و دنیا، دین و زندگی بشری، طرح امانیسم اسلامی که به نظر من طرح بسیار مهمی است

(فردی می خواهد سوال کند و می گوید اجازه بدهید من یک لحظه سوالی دارم و آفاجری می گوید "نه خیر اجازه نمی دهم، بعد از سخنرانی که تمام شد، این یعنی برهم زدن جلسه، چون اگر شما حق داشته باشید بلند شوید! همه حق دارند بلند شوند. دکتر! در رابطه با صحبت های جنابعالی است! بله می دانم در رابطه با صحبت من است ولی جلسه اصولی دارد، نظمی دارد، اگر شما صحبت کنید چرا بقیه نکنند؟ فقط یک حرف! نه! آن خواهرمان هم بلند شد، وقت گذاشته اند دوستان، من عرایضم که تمام شد نمی دانم اگر برنامه دارند شما تشریف یا اورید پشت تربیون حرفتان را بزنید")

طرح اسلام به عنوان یک اندیشه متفرقی تر از ایدئولوژی های دیگر! و طرح امانیسم! این دو اصل، بسیار مهم است. دکتر شریعتی سعی می کرد در این پروتستانتیزم اسلامیش! آن تصویری از دین که بشر را تحفیر می کرد، اصالات های انسان را تحفیر می کرد، با این مبارزه کند. انسان در اسلام مهم است! مهم است ته به این معنی که در آن دنیا مهم است، بلکه در همین دنیا مهم است مخصوصاً این بحث به نظر من امروز اهمیتش از زمان دکتر شریعتی بسیار بیشتر است، چرا؟ چون در آن دوره نه نهاد سنتی مذهبی ما قدرت داشت و نه دین در مستند حکومت و دولت نشسته بود. اما امروز دین در مستند حکومت و روحانیت بر کرسی قدرت است، طرح بحث امانیسم اسلامی بسیار مهم است. اگر ما به عنوان مسلمان در آن اسلام انسانی، الهی و متناسب با انسان متكامل و تعالی جو، این موجود بشری را ارزش قابل شویم، انسان ارزش دارد. صرف نظر از هر چیز، صرف نظر از رنگ، پوست، زبان، قوم، نژاد، طبقه، جنسیت و مذهب، انسان همین که انسان است بدون این که مسلمان باشد، بدون این که ایرانی

باشد یا غیر ایرانی، ترک، کرد، لر، بلوج یا هرچه باشد بدون توجه به این که زن باشد یا مرد باشد، انسان ارزش دارد و این انسان یک حقوقی دارد تجاوز ناپذیر، تعدی ناپذیر، چگونه می‌شود در اسلامی که مبتنی است بر نوعی امانیسم الهی (دکتر شریعتی معتقد بود که اومانیزمی که در غرب مطرح است ریشه‌های محکمی ندارد چون بر مبنای یک تفسیر معنوی و الهی از هستی استوار نیست. اما در قرآن، اسلام اومانیزمی که ما می‌گوییم مبتنی است بر یک فلسفه عمیق آفرینش) انسان خلیفه خداست، آدم که نماینده نوع انسان است خداوند به او کرامت داده است و فرموده است: «ولقد کرمنا بني آدم و حملناهم في البر والبحر»، این انسان کرامت دارد، کرامت دارد نه به معنای این تعارفات معمولی که ما می‌کنیم. تعارفاتی که گاهی در جامعه ما به مردم می‌کنند می‌گویند: «مردم خیلی حق دارند، خیلی مهم هستند مردم سرور ما هستند ولی نعمت ما هستند، اما وقتی که بخواهند این مردم نظر بدھند تصمیم‌گیری که می‌شود! مردم قدرت تصمیم‌گیری که ندارند هیچ، مردم احتیاج به قیم هم دارند، مردم نمی‌فهمند» نه! این تعارفات نیست، «لقد کرمنا» یعنی: انسان موجودی است صاحب کرامت، بنی آدمند نه مسلمان، نه شیعه، نه آیت الله، نه فقیه، بنی آدم! همه انسان‌ها کرامت دارند و وقتی انسان کرامت داشت نمی‌شود او را شکنجه کرد. این چه دینی است؟ چه دینی است که به نوعی شکنجه انسان را توجیه می‌کند، خیلی عجیب!

امانیسم اسلامی از زمان شریعتی! امروز به مراتب ضروری‌تر است. یکی از مشکلات اساسی دین چه از نوع سنت‌گرا که در دوره شریعتی بود چه از نوع بنیادگرا که در دوره ماست. شریعتی با دین سنتگرا رویرو بود، اما امروز اسلامی که ما با آن رویرو هستیم دیگر اسلام عامیانه نیست یک اسلام آمرانه است. اسلامی که ما امروز با آن مواجه هستیم اسلام

بنیادگر است نه سنت گرا، حالا پروتستانتیزم اسلامی که در واقع اسلام عقلی، علمی و انسانی است، یک اسلام متفکرانه و روشنفکرانه است، اسلام نوگر است. همچنان نیازمند همان پروسه پروتستانتیزم اسلامی است، اما با نکته سنجی های جدید متناسب با این مانع. ما امروز دیگر خیلی روشن است برخلاف آن روز که شریعتی و نوگرایان دینی و مصلحان اجتماعی از روحانی و غیر روحانی، عالم دینی یا عالم دانشگاهی همه تلاش می کردند، از طالقانی تا مهندس بازرگان، استاد محمد تقی شریعتی، شهید بهشتی، شهید مطهری و بسیاری دیگر که نامشان را همه می دانیم و بالاخره در راس همه آنها رهبر بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) (سخنران اجازه نداد سه صلوات فرستاده شود و بعد از صلوات اول سریع بحث را ادامه داد) همه این ها تلاش می کردند که به آن روحانیت سنت گرای عوامزده عامیانه بگویند که نه آقا! اسلام با زندگی ارتباط دارد. دین راجع به وظیفه مردم و جامعه و سیاست بی تفاوت نیست. آقا امروز ما مشکلی نداریم. الحمد لله والمنه تمام آن علمایی که تا پیروزی انقلاب اسلامی کاری نداشتند به این مسایل و تا انقلاب اسلامی پیروز شد و حکومت اسلامی به پا شد آمدند و اتفاقاً از این طرف افتادند! پروتستانتیزم اسلامی امروز با اسلام عامیانه و اسلام سنتگرا به صورت اساسی روپرور نیست. با اسلام بنیادگرا روپرورست و این تفاوت عصر ما و عصر شریعتی است. در عصر شریعتی اسلام خارج از قدرت بود، روحانیت خارج از قدرت بود. احکام این اسلام سنت گرا اساساً احکام معطوف به نوعی خرافه گرایی بود. اما امروز اسلام در قدرت است. روحانیت در دولت است و احکام این دین بنیادگرا معطوف است به قدرت! تفاوت روحانیت عوامزده زمان مطهری و شریعتی یک چیز است، روحانیت قدرت زده زمان ما چیز دیگری است و اینجاست که

پروتستانتیزم اسلامی خیلی جدی تر می شود. امروز ما نیازمند دینی هستیم که برای انسان احترام قابل باشد. ارزش قابل باشد. دین بنیادگرا خیلی راحت و خیلی شدیدتر از دین سنتگرا ارزش انسانها را لگد مآل می کند. با توسل به آن عناصر بنیادگریانه اش که هر کس با ما نیست دشمن ماست. به هر صورت مسلمان بودن، انقلابی بودن در این انقلاب! اهل تقاو و جهاد و نمی دانم چه و چه بودن، هرچه که شما فکر کنید، ایرانی و مسلمان و انقلابی و فلان و بهمان هرچه می خواهی باش اگر با صف ما نباشی! صف ما که یک صف اسلام ناب اسلام خالص است! اسلام مجسم است، دشمنی، و ماحق داریم که هر بیانی بر سرت بیاوریم. اینجا دیگر نه تنها ارزش و احترام انسان بلکه حتی بسیاری از ظواهر شرعی و دینی هم زیر پا گذاشته می شود. چرا بعضی از این اجتماعات مورد حمله قرار می گیرد، خیلی عجیبها، شما ببینید بعضی ها که اسم خود را مسلمان می گذارند به خودشان می گویند ما کسانی هستیم که به خواهان مسلمان احترام می گذاریم و بعد یک نظام تدریجی هم درست کرده اند که می گویند مثلاً با حجاب، کم حجاب، بی حجاب، بد حجاب و بعد هم می گویند: بهترین همه این ها و حجاب برتر چادری ها هستند. همه این ها را می گویند ولی در یک حمله به یک اجتماعی داشتگویی بدترین رفتار را با دخترانی می کنند که عضو انجمن اسلامی هستند، محجبه هستند، با چادرند، اهل نماز و تقاو و همه چیز هستند. تنها فقط یک چیز نیستند و آن: این که زیر علم آنها نیستند. (کف زدن تعداد زیادی از حضار).

می گویند: هر کس زیر این علم نباشد کارش تمام است، هر کس می خواهد باشد! در حالی که اسلام سنتگرا این را نمی گفت. اسلام سنتگرا اسلام اهل شریعت بود و بس، به ظواهر احترام می گذارد،

می‌گوید وقتی کسی بگوید من مسلمان همین کافی است، اگر گفت مسلمان هستم دیگر بر من به عنوان یک مسلمان حرام است به او ناسزا بگویم، تهمت بزندم، حرام است غیبت بکنم، حرام است! حرام است! اسلام بنیادگرا می‌گوید: چون با علمدار ما نیست! هر کاری با او بکنی مباح است. این طوری توجیه می‌کند. به همین دلیل هم اسلام بنیادگرا اتفاقاً اهل شریعت نیست. ما در فرهنگمان به یک او مانیسم اسلامی نیاز داریم، هم در فرهنگ مذهبیمان و هم در فرهنگ عمومی مان. نیاز داریم به این که: به انسان احترام بگذاریم و بعد از او به شهروند احترام بگذاریم. هر انسانی به ذات یک ارزش است. یک حوزه و حریم تجاوز ناپذیر است. هر کس که حقوق این انسان را لگد مال بکند از نظر اسلامی که ما معتقد هستیم یک متتجاوز است. (دست زدن تعدادی از جمعیت).

ما به این نگاه احتیاج داریم، حالا این نگاه تا حدود زیادی در قانون اساسی آمده ولی متناسبانه چون دیدگاه بنیادگرا! توی این ده سال اخیر در بعضی از بخش‌های نظام جمهوری اسلام نفوذ کرده و ما می‌بینیم گاهی همان چیزی که در قانون اساسی آمده به راحتی نادیده گرفته می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی صریحاً می‌گوید: هرگونه شکنجه ممنوع است! آقایان می‌گویند: که نخیر بعضی مواقع لازم می‌شود برای حفظ حکومت شکنجه کنیم، دلیل آنها برای شکنجه زندانی همین بود، همین! می‌گفتند: این که ما دستگیر کرده‌ایم یک اطلاعاتی دارد! این در یک گروه عضو بوده، این یک فعالیت کرده، اگر ما همین طوری او را بازجویی کنیم تا حرف که نمی‌زند! اعتراف که نمی‌کند! این را باید شکنجه اش کنیم تا اعتراف کند، شکنجه این طوری توجیه می‌شود. شکنجه را برای آنها بی که خودشان بدون این که به آنها بگویی: تو! مثل بلبل حرف می‌زنند در بازجویی که به کار نمی‌برند! شکنجه را برای کسی به کار می‌برند که

فکر می‌کردند یک حرف‌هایی دارد و نمی‌خواهد بزند و قانون اساسی اتفاقاً همین را محاکوم کرده و رد کرده، اصلاً شکنجه یعنی: همین که شما یک انسان را، یک زندانی را چه درست، چه نادرست، به عنوان این که او اطلاعاتی دارد که اگر ما شکنجه‌اش نکنیم نمی‌دهد، تجویز بکنیم که پس باید او را شکنجه کرد. قانون اساسی این را منع کرده و علاوه بر این تمام اصول مربوط به حقوق بشر در دنیا آن را منع کرده. ولی حالاً می‌بینیم به راحتی شورای محترم نگهبان ما می‌آید مصوبه مجلس را رد می‌کند که نخیر، قاضی یک جاهایی تشخیص می‌دهد که زندانی اطلاعات دارد این را باید شکنجه‌اش کرد. البته اسمش را نمی‌گذارند شکنجه، اسمش را می‌گذارند تعزیر! تعزیر!؟ شلاق زدن برای گرفتن اعتراف شکنجه است نه تعزیر! تعزیر عبارت است از آن حکم نهایی که قاضی صادر می‌کند، کسی جرمی مرتکب شده که این را حد و حدود مشخصی برایش تعریف شده، معمولاً این نوع جرم‌ها، جرم‌های تخفیف است دیگر. می‌گویند بتایر تشخیص قاضی، اگر این مجرم است تعزیرش بکنید و آزادش کنید که دیگر این کار را نکند ولی این که قاضی بگوید به این زندانی صد ضربه شلاق بزنید به عنوان تعزیر تا اطلاعاتی که دارد بگوید، این که دیگر تعزیر نیست! شما داری شلاق می‌زنی برای این که اعتراف بگیری، این شکنجه است. ما نیازمند به یک دیدگاه انسانگرا هستیم و عنصر امانیسم اسلامی که در پروژه پروتستانتیزم اسلامی دکتر شریعتی بود به نظر من امروز خیلی نیاز به آن جدی تر است. چون اگر در جمهوری اسلامی حقوق انسان به رسمیت شناخته شده! اما باید در فرهنگ مذهبی ما، آن رفتار نهادهای قدرت ما، در ذهن و عمل تصمیم‌گیران و صاحبان مقام و قدرت در جمهوری اسلامی این نهادینه بشود، چیزی که متاسفانه در خیلی از

کشورهای غیراسلامی، حداقل در ارتباط با مردم خودشان و در حوزه داخلی خودشان شما می‌بینید. آنها ممکن است در ارتباط با ملت‌های دیگر، به راحتی ملت‌های دیگر را سرکوب بکنند که کرده‌اند و امروز هم می‌کنند، کاری که بوش کرد و اکثر قدرت‌های غربی داشته‌اند. اما در حوزه دولت‌ملت و در حوزه داخلی تا حدودی زیادی این حقوق نهادینه شده به طوری نهادینه شده که گاهی من می‌بینم روحانیون خود ما از این جا که می‌روند به آن کشورها برای معالجه‌ای، سفری، حالا مثلاً دو هفته، سه هفته، یک بار اصلاً شیفتۀ رفتار و برخورد نهادهای آنها با خودشان و مردم آن جا می‌شوند چرا؟ چرا محمد عبده در حدود صد و پنجاه سال پیش وقتی رفت به اروپا و برگشت به مصر وقتی از او پرسیدند چه دیدی گفت من در آن جا مسلمان ندیدم اما اسلام دیدم ولی در مصر مسلمان می‌بینم اما اسلام نمی‌بینم (دست زدن تعدادی از جمعیت).

این نهادینه کردن حقوق انسانی و احترام به حقوق انسان است. این که ما خودی داریم و غیرخودی، هر کس خودی است صاحب عقل است و هر کس غیرخودی است هر کاری می‌توان باهاش کرد. می‌شود شب مخفیانه با گروهی پنهانی رفت خانه‌اش و تمام زندگی اش را بهم زد. می‌شود از او دزدی کرد، می‌شود به او دروغ بست، می‌شود او را کشت، خیلی راحت، می‌شود ترورش کرد مثل سعید حجاریان، می‌شود مثله‌اش کرد، مثل مرحوم فروهر و خانمش چون غیرخودی است. این با منطق علوی و علی نمی‌خواند. علی وقتی که مالک اشتر را فرستاد به مصر، مصر آن موقع اکثراً غیرمسلمان بودند و تازه فتح شده بود. جز یک عده‌ای که مسلمان شده بودند بقیه یا مسیحی بودند یا ادیان قبل از مسیحی را داشتند، گفت: تو که آن جا می‌روی و الان صاحب حکومتی صاحب قدرت هستی با همه مردم به نیکی و خوبی و احسان و لطف و عدالت

رفتار کن، با همه، چون که مردم از دو دسته خارج نیستند، یا برادر دینی تو هستند یا همنوع تو هستند، تو باید با همه رفتار اسلامی داشته باشی، هم با برادر دینی ات باید رفتار متکی بر رحم و عدالت و مروت و محبت و نیکی داشته باشی هم با انسان‌ها و همنوعان خود، اما اسلام بنیادگرایانه نه تنها می‌گوید مسلمان و غیرمسلمان، می‌گوید این گروه کوچک من که خودی است زیر علم ما است، هر کس بیرون این علم باشد هم مال و جان و ناموس و عرض و همه چیز او مباح است و ما به خودمان حق می‌دهیم که به آنها تجاوز بکنیم. این اسلام غیرانسانی است.

بالاخره این که طرح پروتستاتیزم اسلامی یک پروژه مستمر است که ما دائم به آن احتیاج داریم چرا؟ چون اگر فهم و تفکر دینی ما دچار تحجر و تصلب شد انحطاط ما بالا می‌رود. فهم دینی ما و درک دینی ما آن چهار چوبی است که ما تجربه شخصی و جمیع خودمان را دائم در آن تکرار می‌کنیم و از آن جایی که دوره به دوره و مرحله به مرحله شرایط ما، نیازها و مقتضیات ما عوض می‌شود ما دائم باید به آن چارچوب از منظری نقادانه نگاه کنیم و آن را نوسازی بکنیم. در تشیع اسم این را گذاشته‌اند اجتهاد و شریعتی هم راجع به اجتهاد نقادی‌های بسیار اساسی و جدی دارد. اما اجتهاد اولاً در انحصار یک گروه و طبقه خاصی نیست ثانیاً اجتهاد فقط این نیست که ما یک احوط را اقوی بکنیم یا یک اقوی را احوط بکنیم. متساقنه گاهی کار تصلب و تحجر به جایی می‌رسد که در این نهاد مردمی سنتی اگر یک مجتهد و مرجع تقليد دیگری باید فتوایی بدهد متفاوت با فتوای یقیه! او را مورد هجوم قرار می‌دهند. شما دیدید آیت الله صانعی را، آقا مگر خودتان نمی‌گوید مجتهد آزاد است. کسی که اجتهاد می‌کند فتوا می‌دهد یعنی این که متون را همه بررسی کرده و بعد می‌گوید که این حکم خدادست! من به عنوان فتوا اعلام می‌کنم. یک مرجع

تقلیدی پیدا می‌شود و می‌گوید آقا من اجتهاد کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که برخلاف آن چه علمای دیگر گفته‌اند دیه زن و مرد مساوی است. برخلاف آن چه که گذشتگان گفته‌اند که دیه زن نصف دیه مرد است. نه این طوری نیست. همین را تحمل نمی‌کنند و مورد هجوم قرار می‌دهند. کی گفته فتوا شما اسلام است و فتوای این یکی اسلام نیست، خب آن فتوا است و این هم فتواست. اما چرا شما آن را به عنوان اسلام می‌پذیرید و این را به عنوان غیراسلام مورد هجوم قرار می‌دهید چون این نو است. (فردی از میان جمعیت می‌گوید آن فتوا کلام قرآن است و این غیر قرآن است و آفاجری می‌گوید "خب آن مرجع تقلید آن قدر می‌فهمد که این خلاف قرآن است یا نه؟" و با اعتراض فرد دیگری که به آفاجری می‌گوید "نامرد تو تمام حرف‌هایی دروغ است، تو دروغ می‌گویی، نامرد تو به خدا و پیامبر دروغ می‌بندی، خیلی نامردی" که نهایت جلسه بهم می‌خورد و آفاجری با عجله سالن سخنرانی را ترک می‌کند.)

هفتنه‌نامه‌امید جوان شماره ۳۰۶ ویژنامه دی‌ماه
ماهنامه بینش سیز شماره ۹ مرداد ۸۱
سایت ایران امروز، سایت گویا، سایت رویداد

«ضمن رد كليه اتهاماتي که مدعى العموم محترم يا نماینده ایشان درمتن ادعانامه به من نسبت داده است، اعلام می دارم که هیچ یک از آنها مصدق اهانت نمی باشد چراکه فاقد دو عنصر معنوی و مادی جرم است.»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد
خير خلقه وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين
أشهد ان لا إله إلا الله وان محمداً رسول الله وأشهدان على ولی الله و
أولاده المعصومين حجج الله
رضيت بالله ربّاً وبالإسلام دیناً وبه محمد صلی الله عليه وآلہ نبیاً و
القرآن كتاباً وبالکعبه قبلةً وبه على ولیاً واماماً وبالحسن وبالحسین وعلی
بن الحسین ومحمدین علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسى و محمدین علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف آل
عليهم السلام ائمه و ساده و قاده بهم انزلی و من اعدائهم اتبری اللهم انى

رضیت بهم ائمه فارضی لهم.

اکنون به خوبی و به گونه‌ای شهودی حس می‌کنم که چرا پیشوای بزرگ آزادگان و امام آزاده مسلمانان، حسین بن علی (ع) در کربلا و در برابر صف دشمنان زبان به ادای شهادتین گشود و کوشید تا بر سپاه جهله که سرکردگان چورا! در مقابل وی آرایش داده بودند، حجت را تمام کند و با فریاد بلند بگوید: که من برخلاف تبلیغات کینه توزانه، نه از دین خروج کرده‌ام و نه کافر کیش و خارجی مسلک هستم، من مسلمانم، و به وحدائیت خداوند و رسالت پیامبر شهادت می‌دهم.

آری اینجانب: سیده‌هاشم آفاجری نیز به تاسی از آن امام حقیقت و عدالت! بر خود لازم دیدم که با صدایی بلند ایمان و اعتقاد خود را به اسلام نبوی و تشیع علوی اعلام دارم و از همه تهمت‌های کفر و ارتداد و زندقه و لامذهبی که به ویژه در ماه‌های اخیر از سوی کانون‌های خاص و شناخته شده‌ای صادر شده است، برآث و بیزاری جویم، اکنون می‌فهم که چرا؟ حسین(ع)! تجسم اسلام و مظهر ناب و اعلای مسلمانی، در آن روز فاجعه‌ی همدستی جور و جهل! ناگریز شد القبای مسلمانی را در حضور جماعت دوباره بخواند که اگر هم مقرر است تا دست نقدیر: «شاء الله ان يراك قتيلا» او را به قربانگاه برد، بگذار بدینوسیله نقاب تزویر از چهره جlad برافکند و تاریخ فردا به روشنی در یابد که پیکار کربلا، نه مبارزه مذهب با لامذهبی! که سرکوب مذهب رهایی بخش به دست زوری است که لباس تقوی به تن کرده و بر مستند پیامبر تکیه داده و بر سکوی اسلام ایستاده است.

سخنرانی اینجانب در تالار معلم همدان به تاریخ ۲۹/۳/۸۱ که به

مناسبت سالگرد شهادت معلم انقلاب دکتر شریعتی! برگزار گردید مانند دهها سخنرانی دیگری که در طول سالیان، در دانشگاه‌ها و مراکز علمی، اجتماعی و سیاسی و دینی داشته‌ام، می‌توانست بدون هیچ حادثه‌ای به پایان برسد و اگر هم کسانی نسبت بدان انتقاداتی داشتند، می‌توانستند در همان جلسه یا پس از آن از طریق مطبوعات و نشریات به نقد و حتی رد و نفی مضامین و محتوای آن بپردازنند. اما روند ماجرا! نشان داد که این بار موضوع از لون دیگری است، چرا که افرادی از گروه فشار حاضر در جلسه سخنرانی با فحاشی و شعاردهی و سروصدای جلسه را بر هم ریخته و مانع ادامه و تکمیل سخنرانی شدند و پس از آن رسانه‌های رسمی و غیر رسمی یا همسو، با هماهنگی و سازماندهی خاصی! موج سنگینی از تبلیغات اتهامات علیه اینجانب به راه انداختند و شهرهای مختلف کشور را به بهانه برگزاری راهپیمایی اعتراضی! چهار تشویش ذهنی کرده و منابر و تربیون‌های جمعه و جماعت‌های همسو را برای تحریک و تهییج احساسات مذهبی به خدمت خود گرفتند و با طوفان سنگین و مهیب تبلیغاتی، آنچنان فضای مسموم و پرخفقانی ایجاد کردند که فرصت کمترین دفاع از سخنرانی در جامعه گرفته شد و حتی روزنامه‌ها و رسانه‌های وابسته به آن گروه نگذاشتند که برخی توضیحات اینجانب که تنها در یک روزنامه‌ای که جرات انتشار آن را می‌کرد نوروز به اطلاع افکار عمومی برسد، با تعطیلی این روزنامه و توقیف سریع روزنامه تازه انتشار یافته آیینه جنوب، دیگر هیچ روزنامه‌ای نبود که بتوان حداقل صدایی از حلقوم درآورد تا چه رسد به گوشی برای شنیدن! و چشمی برای دیدن! مخالفان از یک سو ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌های اعتقادی - سیاسی را در رسانه‌های خود نثار

اینجانب می‌کردند و از سوی دیگر به موازات، با سازماندهی، شاکیان خاص را به سوی دستگاه قضایی روانه کرده و به تشکیل پرونده و پیگیری قضایی ماجرا پرداختند! البته این اولین بار نبود که در طول به ویژه پنج سال اخیر پس از دوم خرداد، گروهی با دستاویز قراردادن بهانه‌های دینی و مذهبی و مقدسات، موجی از جنجال به راه می‌انداختند اما این نخستین بار است که یک استاد مسلمان دانشگاه که سی سال عمر فکری و مبارزاتی از ۱۵ تا ۴۵ سالگی خود را وقف دفاع از دین و صرف جهاد فکری و عملی در مسیر اسلام محمدی و تشیع علوی کرده و همه زندگی فردی و خانوادگی اش با مبارزه و انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و دفاع از کیان جمهوری اسلامی گره خورده، متهم به سب النبي! و اهانت به ائمه اطهار می‌شود. متاسفانه با اعلام برگزاری غیرعلیٰ دادگاه، این آخرین امکان رسمی دفاع از موضع اعتقادی و سیاسی خود و رد همه تهمت‌ها و دروغ‌هایی که در طول دو ماه به طور پیوسته علیه اینجانب پراکنده‌نیز از من گرفته شد و به رغم تمام اعتراضاتی که صورت گرفت دادگاه در پشت درهای بسته تشکیل گردید و می‌گردد، صرف نظر از همه علل، عوامل و دلائلی که برگزاری علیٰ دادگاه را ضروری می‌ساخت، ادعانامه صادره از سوی مدعی‌العموم یا نماینده ایشان، خود آخرين و بهترین دلیل بر این است که اینجانب حق داشته و دارم که دفاعیات خود را از طریق دادگاهی علیٰ به سمع و نظر اطلاع افکار عمومی برسانم چراکه این ادعانامه، آشکارا ادعانامه‌ای سیاسی است و به اثبات می‌رساند که اینجانب به عنوان متهمی سیاسی! محاکمه می‌شود و از نظر مدعی‌العموم! مرتكب جرم یا جرائمی سیاسی شده‌ام که در این صورت، باید دادگاه به طور

علنی و با حضور هیأت منصفه، طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی برگزار می شد. اما از آنجاکه از آغاز تاکنون بر من اثبات شده که:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

آنچه البتہ به جایی نرسد فرباد است

لذا ناگزیر می کوشم تا هر چند برای اتمام حجت، در این دادگاه درسته، در برابر ادعائامهای که علیه اینجانب صادر شده از خود دفاع کنم و همه موارد مطروحه را در حد مقدور و میسر و گنجایش کاغذ و حوصله دادگاه، پاسخ گویم:

ریاست محترم دادگاه!

از آنجاکه، در ضمن دفاعیات شفاهی طی جلسات گذشته ایرادات و اشکالات کلی حاکم بر ادعائامه را بیان کرده ام، در اینجا دیگر معتبرض آن نمی شوم، امیدوارم با رجوع مجدد به صورت جلسات دادگاه، آنها را فرا یاد آورید، همچنان که در مرحله تحقیقات مقدماتی و بازجویی ها، پرسش های ریز و درشت بسیاری از سوی جنابعالی و دو ماموری که خود را به عنوان قاضی تحقیق معرفی کردند اما حتی از ارائه اظهارنامه خود به اینجانب امتناع ورزیدند، مطرح شد که بدان ها پاسخ گفته ام، پرسش هایی که بعضًا آنچنان سیاسی - امنیتی بود که حتی ارتباطی صوری هم با اتهامات وارد پیدا نمی کرد، بگذریم از این که در جلسه اول تحقیقات مقدماتی که بدون حضور آن دو مامور برگزار شد، جنابعالی اساساً ذکری از اتهام سب النبی! نکردید و این از جلسه دوم تحقیقات، پس از حضور آن دو فرد بود که سخن از چنان اتهامی به میان آمد اما بسیاری از سوالات و حتی دلائلی که برای اتهامات، در مرحله تحقیقات مقدماتی، مطرح شد

مانند: انتقاد اینجانب به حلیه‌المتقین! به عنوان دلیلی بر اهانت به ائمه و سب النبی! این که در مرحله رسیدگی، کنار گذاشته شده و تاکید زیادی می‌شد تا پاره‌ای از جملات بnde مانند: جملات مرتبط با حجاب کامل، بحث خودی - غیر خودی، یا خشونت و ترور و سرکوب یا پاپ به عنوان راس دستگاه کلیسا، به مقام رهبری ارجاع شود و اینجانب متهم می‌شدم که در این‌گونه عبارات و جملات، شخص ایشان را مورد نظر داشته‌ام، آری در ادعانامه ارائه شده، دیگر از آن‌گونه سوالات، اتهامات و دلایل خبری نیست یا کوشیده شده تا به نحوی کلی، اجمالی و مبهم برگزار شود و در مرتبه آخر اهمیت قرار گیرد و به عبارت دیگر، تلاش شده تا از بار سیاسی ادعانامه کاسته شده یا کمرنگ گردد و بریار مذهبی آن افزوده شود، با وجود این مقدمه و نتیجه، همچنان گوهر و اعراض سیاسی خود را حفظ کرده و البته متن ادعانامه را هم بی‌نصیب نگذاشته است اما اینجانب این تغییر در محورها و نکات مورد ادعا و اعتراض، را به حساب این می‌گذارم که مدعی‌العموم یا نماینده ایشان پس از خواندن متن صورتجلسات بازجویی‌ها و تحقیقات مقدماتی، اقناع نشده یا دیگر نیازی به طرح مجدد آنها در جلسات دادگاه و رسیدگی، ندیده‌اند و اکنون این تنها متن ادعانامه است که مدعی‌العموم علیه اینجانب به عنوان شکایت و ادعا صادر کرده و اینجانب نیز تنها لازم است که در چارچوب همین ادعانامه و محورها و مطالب آن به دفاع از خود برخیزم و دیگر نیازی به پاسخگویی یا دفاع در برابر آنچه که در این ادعانامه نیامده ندارم و قاضی محترم، در صورت نیاز، برای قضاوتویی مبتنی بر استقلال، عدالت، بسی طرفی و معطوف به حقیقت می‌توانند به تقریرات، توضیحات و دفاعیات

ثبت شده اینجانب در متن مفصل صورتجلسات پنج جلسه تحقیق
مقدماتی و چهار جلسه رسیدگی دادگاه و محاکمه مراجعت کند.
ریاست محترم دادگاه!

ادعانامه فراهم آمده در سه بخش تنظیم شده است: مقدمه، متن و
نتیجه. اصولاً مقدمه و نتیجه حاوی مطالب و ادعاهایی است که ربطی به
پرونده حاضر ندارد زیرا که نویسنده ادعانامه در این دو بخش متعرض
پاره‌ای از مقالات یا سخنرانی‌های اینجانب شده که در طی سال‌های
گوناگون و در مراکز مختلف علمی و دینی و سیاسی، نوشته و ایراد
گردیده که اگر هم بنا به ادعای نویسنده ادعانامه مجرمانه بوده باشد در
حوزه‌های قضایی دیگری انجام شده و قانوناً در حوزه قضایی همدان و
این شعبه قابل طرح و رسیدگی نیست و در نتیجه نه بر اینجانب الزام و
وظیفه‌ای است که بدان‌ها پاسخ‌گوییم و نه قابل عنایت و توجه قاضی
محترم جهت صدور رای می‌باشد، با این همه مذکور می‌شوم که هم توجه
به حجم این دو بخش بی‌ربط به موضوع دادگاه (سخنرانی اینجانب در
همدان) که بیش از پنجاه درصد ادعانامه را به خود اختصاص داده و هم
توجه به مضمون و منطق آنها، به اثبات می‌رساند که اولاً دست
مدعی‌العموم یا نماینده ایشان و یا نویسنده ادعانامه در خصوص
موضوع دادگاه خالی بوده که آنان سعی کرده‌اند با توصل به جاهای دیگر
(و آن هم ناقص و ابتر و محرف که بدان اشارت خواهیم کرد) بر حجم
ادعانامه بیفزایند و آن را به سی و دو صفحه برسانند و ثانیاً به عوض
استدلال و استناد حقوقی و قضایی، بحث و تحلیلی سیاسی در افکنند و
به شعارهای روزمره ضداستکباری و تکرار حرف‌های ژورنالیستی

رسانه‌های وابسته به مخالفین اینچنان بپردازند. شاید عدم پاسخگویی به محتويات دویخش: «مقدمه» و «نتیجه» ادعانامه، اين شائبه را دامن زندگانی آن ادعاهما و بحث و تحليلها صحیح است، لذا برای پیشگیری از چنین توهیمی، می‌کوشم تا پابهپای ادعانامه حرکت کرده و دفاعیه خود را در همان سه بخش تنظیم کنم و در هر بخش کسرها و نادرستی‌های ادعانامه را نشان دهم. اما پیش از ورود به مقدمه و رد ادعاهای مطرحه در آن، جهت تشدید ذهن قاضی و تمهد زمینه‌ای کلی برای موضوع دادگاه، توجه دادگاه محترم را به نکات ذیل جلب می‌کنم: انقلاب اسلامی، تحولی فکری، اجتماعی و سیاسی بود که بر بنیاد اسلام در جامعه ایران شکل گرفت، اما کدام اسلام؟ آشنايان با تاریخ معاصر ایران به ویژه دوره از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ می‌دانند که در میان نیروهای اپوزیسیون رژیم پهلوی! سه جریان سیاسی با سه ایدئولوژی، قرار داشت. ایدئولوژی نوگرای اسلامی! ایدئولوژی و جریان مارکسیستی، ایدئولوژی و جریان ناسیونالیستی و ایدئولوژی و جریان‌های دیگر را به عنوان ایدئولوژی‌های رقیب و نامناسب با وضع نسل و عصر در سال ۵۷، به حاشیه براند و از سوی دیگر، به مثابه یک ایدئولوژی، ملتی را به حرکت درآورد و نظامی استبدادی و وابسته به امپریالیسم آمریکایی - انگلیسی را واژگون ساخت! اما به علاوه باید به یادآورد که این جریان خود محصول فرآیند طولانی از اصلاح طلبی قرائت‌های اندیشه اسلامی در تاریخ معاشر بود. قرائت اصلاح طلب و نوگرای اسلامی، در دهه چهل و پنجاه پیش از پیروزی انقلاب، بجز موانع ایدئولوژیکی و سیاسی سابق الذکر با موانع دیگری هم روبرو بود که همانا دیدگاه‌های قشری و گذشته‌گرا از

اسلام و روحانیت حامل و مدافع چنین دیدگاهی بود. فرآیندی که واپسمنده و تحجرگرا را از دین و اسلام به انزوا کشاند و سرانجام توانست ذهن و دل نسل جوان ایرانی را مسخر خود سازد. واقعیت این است که قرائت اصلاح طلب و نوگرای اسلامی، در دهه چهل و پنجاه پیش از پیروزی انقلاب، به جز موانع ایدئولوژیکی و سیاسی سابق الذکر با مانع دیگری هم رویه رو بود که همانا دیدگاه‌های قشری و گذشته‌گرا از اسلام و روحانیت حامل و مدافع چنین دیدگاهی بود. سلسله احیاگران و اصلاح طلبان دینی، از سید جمال الدین اسدآبادی تا امام خمینی در جبهه داخلی با چنین دیدگاه‌ها و قشری از روحانیت دست به گریبان بودند و کسانی همچون آیت الله طالقانی، شهید مطهری، شهید بهشتی، استاد شریعتی، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی پیوسته از سوی آنان آماج حملات و تهمت‌ها قرار داشتند. انقلاب اسلامی و ایدئولوژی اسلام ترقیخواه و نوگرای آن، پیش از آن که بر رژیم پهلوی پیروزی سیاسی به دست آورد و بر رقبای ایدئولوژیک غیر اسلامی خود فائق آید، توانسته بود بر چنان قرائت‌های تحجرگرا و عقب مانده از زمان و مکان پیروز شود و این خود یکی از راز و رمزهایی بود که به اسلام امکان داد تا بتواند نسل تحصیل کرده و روشنفکر را به خویش دعوت کند و خود را به عنوان پیشروترین ایدئولوژی در عرصه کارزار اعتقادی و مرامی به اثبات رساند. نسل اینجانب که در سال پنجاه و هفت، جوانی بیست و یک ساله بوده‌ام، نسلی بود که چنان اسلامی را انتخاب کرد و با تکیه بدان، رهبری مردی بزرگ، امام خمینی! را پذیرا شد و بزرگترین و پرشکوهترین انقلاب پایان سده بیستم را خلق کرد. یکی از معماران ایدئولوژیک این انقلاب و

یکی از درخشنانترین چهره‌های سلسله اصلاح طلبی و احیاگری اندیشه اسلامی، دکتر علی شریعتی بود، مردی که جوانان و مردم مسلمان و انقلابی در جریان انقلاب به او لقب «علم انقلاب» دادند، اینجانب در سالروز شهادت آن بزرگ متفکر مخلص و مسلمان، در همدان و در جمع دانشجویان و جوانان حاضر شده بودم تا اندیشه‌های او را به نسل کنونی بشناسنم و از چالش‌هایی که او، مانند بسیاری دیگر از متفکران انقلاب اسلامی با مخالفانش به ویژه در جبهه داخلی دینی داشت، سخن بگویم! سخن گفتن از شریعتی، همچون بازخوانی تاریخ و اندیشه امام خمینی و نظریه پردازان اسلام نبوی و تشیع علوی در عصر حاضر تنها تجلیل از آنها نیست بلکه تجدید عهد با اندیشه‌های اصیل و سترگی است که باید در برابر باز تولید واپسگرا، نگران حیات و بقاشان بود، هر چند که اینک، نسل حاضر و جامعه ایران انعکاس همان اندیشه و بیان را در دعوت اصلاح طلبان سیاسی و فکری جمهوری اسلامی باز می‌جوید.

واقعیت این است که قرائت پویا، اجتهادی و نوگرا از دین و اسلام که در جریان پیروزی و دهه نخست انقلاب و طی حیات امام خمینی، قرائت مسلط بر انقلاب و جمهوری اسلامی بود و همین اسلام بود که وحدت ملت - دولت را سامان و مبنا می‌بخشید، در اثر نفوذ قرائت منسوخ، به انزوا رانده شده و رشد آن پس از رحلت امام خمینی، به تدریج با خطر فراموشی رویه رو شد و دیدگاه‌های واپسگرا و نیز برداشت‌های جدید استبداد و اقتدارگرا می‌رفت که شکاف تاریخی ملت - دولت را باز تولید کند و نسل جوان را از دین و اسلام بtarاند که جنبش اصلاح طلبی، مجددًا ظرفیت‌های اسلام انقلاب و میراث متفکران بزرگ مسلمان را آزاد

ساخت و نسل امروز را نیز همچون نسل دیروز مخاطب اسلام و جمهوری اسلامی ساخت. روشن است که صاحبان اندیشه‌های اقتدار طلب و توجیه کننده استبداد در پس پرده دین امروز، همچون صاحبان اندیشه‌های تحجرگرا به نام اسلام دیروز و پیش از پیروزی انقلاب، معتقدان و صاحبان دیدگاه اسلام ترقی خواه، آزادی طلب، عدالت جو و مدافع عقل و علم و مردم‌سالاری را محاکوم کرده و آنان را رمی به کفر و زندقه و بی‌دینی یا حداقل انحراف و التقادط... و می‌کنند چنان که با امام خمینی، شهید مطهری، دکتر شریعتی و بسیاری دیگر کردند و می‌کنند.

ریاست محترم دادگاه

ادعانامه در مقدمه آورده است که «براندازی حاکمیت دینی نظام اسلامی توسط وارثین آخوندوها، میرزا ملکم خان‌ها و کسری گرایان در دستور کار قرار گرفته است» و «پیوند ناگستینی حوزه اثر دین و سیاست... مورد حمله عناصر برانداز قرار دارد». بر اینجانب معلوم نشد که این ادعاهای سیاسی چه ارتباطی با موضوع دادگاه و شخص بnde دارد زیرا که استعمال واژه براندازی درباره من بسیار بی معنا و غلط است مگر این که نویسنده ادعانامه نیز مانند برخی روزنامه‌ها یا شب‌نامه‌ها یا (بولتن‌ها) جناحی خاص! اساساً در بند دلالت واژه‌ها نباشد و در استفاده از کلمات، حاتم وار عمل کند و گرنه چگونه می‌توان اینجانب را که چه قبل از انقلاب و در دوره مبارزه، چه بعد از انقلاب و در جریان جنگ تحملی و اکنون در دوره اصلاحات همه هستی ام را در راه دفاع از دین و حاکمیت ارزش‌های دینی و برپایی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی گذاشته ام متهم به چنین اتهامی کرد؟ به کدام دلیل! ادعانامه مرا به حمله بر

پیوند دین و سیاست متهم می‌کند؟ کافی بود که مدعاو العموم محترم یا نماینده ایشان و نویسنده‌گان ادعانامه تنها همین سخنرانی همدان و موضوع پرونده این دادگاه را به طور کامل و دقیق می‌شنیدند یا می‌خوانندند تا به سادگی بر سستی و بی‌بنیادی چنین ادعایی واقع گردند. من در این سخنرانی گفته‌ام شریعتی و توگرایان دینی و مصلحان اجتماعی از روحانی و غیر روحانی... همه تلاش می‌کردند که به آن روحانیت سنت‌گرای عوام‌زده عامیانه بگویند: که نه آقا، اسلام با زندگی ارتباط دارد، دین راجع به وضع زندگی مردم و جامعه و سیاست بی‌تفاوت نیست. صفحه ۱۳ متن سخنرانی دکتر شریعتی و پروژه پروتستانتیسم اسلامی مجموعه کوشش‌های نوشتاری و گفتاری اینجانب، همگی گواه دیدگاه من در این زمینه است.

ادعانامه می‌نویسد: «با بررسی مسیر تحولات فکری و تغییرات مواضع حزبی و سیاسی! متهم این پرونده در طول حیات سیاسی و اجتماعی او آنچه در بد و امر مستفاد می‌شود آن است که وی همواره دارای نگرش التقاطی بوده و هرگز نتوانسته است ارتباط قوی و مستحکمی با جریان بولیا و سالم فقاهت اصیل شیعی برقرار نماید و سبب گردیده که ماهیت خود را نشان داده و با گفتار به مبارزه علیه اسلام و فقهای آن گرفتار شود»، نمی‌دانم نویسنده ادعانامه «فقاهت اصیل شیعی» را چه می‌داند اما اگر نماینده‌گان فقاهت اصیل شیعی در زمان خود را: آیت العظمی امام خمینی و آیت الله متظری بدانیم اینجانب افتخار می‌کنم که در گذشته و اکنون با این جریان! ارتباط قوی و مستحکمی داشته‌ام. این یک ادعای توهالی نیست، پرونده و کارنامه من گواه صادق آن است.

ادعانامه هیچ تعریف و توضیحی هم درباره «نگرش التقاطی» به دست نمی‌دهد اما اگر پیوند دین و مردم‌سالاری، اسلام با جمهوریت و آزادی و عقل و علم، تفکیک اسلام رهایی بخش از اسلام افیونی، اسلام ناب از اسلام تحجرگرا، تشیع علوی از تشیع صوفی التقاط است باید گفت که اساساً انقلاب اسلامی و رهبران آن همه التقاطی بوده‌اند و از همین زاویه می‌توان ادعای گفتاری اینجانب را به مبارزه علیه اسلام و فقهای آن تعبیر و تفسیر کرد زاویه‌ای که فرد و گروهی خاص را نماینده کامل و مطلق اسلام و فقاهت می‌بینند.

ریاست محترم دادگاه

ادعانامه بخش بزرگی از مقدمه و نتیجه خود را به سخنرانی اینجانب در سال ۱۳۷۹ دردانشگاه شهید بهشتی اختصاص داده و به قلم فرسایی پیرامون آن پرداخته است و متاسفانه به آنچنان اظهار نظرهای بی‌محابا و عجیب و غریبی دست یازیده که علی رغم این که، قانوناً وظیفه پاسخگویی به آنها را ندارم اما به دلیل آن که ایمان مرا هدف قرار داده و آکنده از تهمت‌هایی است که سابقاً آنها را در روزنامه‌های وابسته به یک جناح سیاسی خاص دیده‌ام. اما مشاهده آنها در یک ادعانامه حقوقی جای بسی تعجب‌ها و تاسف‌هاست.

مدعی‌العموم، ادعاکرده که اینجانب به اصل اساسی تشریع الهی یعنی دین بورش برده‌ام و نقش تخدیری برای دین بر شمرده‌ام و اصولاً با مبانی تشریع الهی موافق نبوده و منشا احکام و شرایع موجود را الهی نمی‌دانم. ایشان کوچکترین دلیلی برای ادعا‌هایی بدین بزرگی ارائه نمی‌کنند اما در ادامه اشاره می‌کنند که سخن مارکس را (افیون دانستن دین برای توده‌ها)

تنها بخشی از حقیقت دانسته و بدون وارد نمودن هرگونه قیدی، دین را برای دولت‌ها و ملت‌ها مخدر و افیون خوانده‌ام. نمی‌دانم چنین ادعایی را با جهل یا تجاهل، غفلت یا تغافل، سوء‌تفاهم یا چیزی دیگر تعییر و توجیه کنم مقدمه و نتیجه‌ای که سرتاپا خلاف حقیقت و کذب است. سخن من در تفکیک «دولت دینی» از «دین دولتی» بوده و آنجاکه دین را افیون ملت‌ها و دولت‌ها خوانده‌ام، نه دین! به معنایی حقیقی و مطلق، بلکه آن دینی بوده است که تا سرحد ایزاری، در دست قدرت و ثروت و توجیه گر: زور و زر و نوکر و خادم سرمایه و استبداد تنزل می‌کند. تویسته ادعائame اگر توضیحات بنده درباره آن سخترانی و پاسخ‌هایی را که به مخالفان بهانه‌گیر داده‌ام، نخوانده است! حداقل متن سخترانی را باید خوانده باشد اما متأسفانه چنین ادعاهایی نشان می‌دهد که برخورد یک جانبه‌ی و پیش‌داورانه! و شتابزده! مانع از آن بوده که حتی فرازهایی از سخترانی را که به عنوان مستند! ذکر کرده‌ام نیز به دقت خوانده شود چراکه در این صورت می‌دیدند که در همانجا از حقیقت دین! حکومت دینی حقیقی! رهایی بخشی دین! و... سخن گفته‌ام و این، با آن ادعاهای خلاف واقع علیه من سازگاری ندارد.

در صورت توجه به همان قسمتی از سخترانی اینجانب در دانشگاه شهید بهشتی که نقل آن چندین صفحه از نتیجه ادعائame را به خود اختصاص داده، دیگر نیازی به ابداع احتمالات دور و دراز از سوی مدعی‌العموم نبود. همه آن احتمالات بر یک توهمندی اساس! و یک ادعای خلاف نسبت به عقیده اینجانب درباره دین و انقلاب اسلامی استوار شده است. بنده اسلام اصیل! را افیون و مخدر ندانسته و نمی‌دانم! و نیازی هم

نیست که «انقلاب اسلامی را به عنوان سندی برای رفع اتهام افیونی بودن آن به اینجانب ارائه کنید.» بر خلاف نوشته ادعانامه، من تقابل مارکس با مذهب کلیسا! را به سینه اسلام ناب انقلابی سنجاق نکرده‌ام و اگر هشدار و انذاری داده‌ام از نوع هشدارهایی است که بسیاری از متفکران دلسوز انقلاب و نظام داده‌اند و می‌دهند! آیا هشدارهای شهید مطهری! در کتاب «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» نسبت به گرفتار آمدن در تجربه سیاه ضد علم و عقل و آزادی جوامع دیگر به معنای سنجاق کردن آن به سینه اسلام یا جمهوری اسلامی است؟

سوالات و پیش‌بینی‌های مدعی‌العموم در زمینه افیون دانستن دین نیز تماماً زاید و بی‌ربط است! چرا که من اساساً چنان نظریه‌ای نداشته و ندارم که حال جای سوال باشد که ایشان باید معلوم نماید که از نظریه افیون بودن مطلق دین دست برداشته؟! ادعانامه آنچنان شتابزده و یک‌جانبه نوشته شده که: «مصاحبه بمنه را سخنرانی معرفی کرده و می‌گوید: تخصیص راهکاری است که متهم در جریان تهاجم مستقیم خود به ساحت مرجعیت، مجتهدین و مقلدین پس از اعتراض ریاست محترم جمهوری اسلامی و مجلس شورای اسلامی و... با تخصیص عنوان روحانیون اصلاح طلب آنان را از دور تهمت مثلاً خارج کرده و یا ممکن است مانند سخنرانی دیگر خود کل ماجرا را شوخی قلمداد کرده». باید در پاسخ بگوییم: که نه سخنرانی کرده و نه کل ماجرا را شوخی قلمداد کرده‌ام! بلکه ضمن مصاحبه‌ای که بلافاصله در فردا روز آغاز جنجال آفرینی مطبوعات جناح محافظه‌کار و اقتدارگرا با روزنامه نوروز به عمل آوردم توضیح دادم که: جمله مربوط به تقلید! اساساً ربطی به تقلید

شرعی و رابطه مقلدین با مراجع تقلید نداشته. ضمناً آن که: جمله مذکور در خصوص تقلید فکری کورکورانه نیز از باب مزاح گفته شده! و قصد توهین به مقلدین چشم و گوش بسته از دیگران را هم نداشته‌ام، تا چه رسد به متدينان و متشرعان.

متأسفانه مدعی‌العموم بر روی تفکیک، عنوان تخصصی! و به اصطلاح «راهکار!» گذاشته است در حالی که تفکیک اسلام اصیل از اسلام وارونه یا تفکیک روحانی روشنفکر و مترقبی و آگاه از روحانی متحجر و اپسگرا، کاری است که همه احیاگران و مصلحان دینی به ویژه در سده اخیر و از جمله شخص امام خمینی! صورت داده و بر روی آن تاکید هم داشته‌اند. چگونه است که مدعی‌العموم محترم به اعتراض ریاست محترم مجلس شورای اسلامی اشاره می‌کنند اما کوچکترین وقوعی به هشدار ایشان در ضرورت عدم دخالت قوه قضائیه در ماجراهای جنجال آفرینی علیه سخنرانی همدان نمی‌گذارند! هر کس و از جمله ریاست محترم جمهور یا مجلس می‌توانند به سخنان بندۀ انتقاد و حتی اعتراض داشته باشند و با گفتار یا نوشتار خطاهایی را که می‌بینند متذکر شوند اما آیا چنان انتقاداتی می‌تواند مجوز برخورد قضائی و به زندان اندختن گوینده! یا نویسنده‌ای! باشد؟

ادعانامه می‌نویسد: «متهم، از عموم دعوت می‌نماید که به منظور ایجاد تغییر و تحول اساسی و بنیادین فرهنگی در ماهیت نظام سیاسی دینی کشور اقدامات و فعالیت‌های خود را در طرحی به نام پروژه پروتستانتیسم اسلامی دنبال نمایند».

مدعی‌العموم محترم گویا فراموش کرده‌اند که انقلاب اسلامی ایران

اصلاؤ یک انقلاب فرهنگی و فکری (مقدم بر سیاسی یا نظامی) بوده است و دکتر شریعتی! نیز یکی از معماران فکری این انقلاب! می‌باشد. اینجانب در سخنرانی همدان چین منفکری و طرح و پروژه او را معرفی کرده‌ام و بدین مقصد به بررسی روند تاریخ معاصر پرداخته! تا جمع‌بندی دکتر شریعتی و دیگر متفکران همانند او در انقلاب اسلامی را تبیین کنم. آنان با مطالعه همه جنبش‌ها، قیام‌ها، انقلابات پیشین به این نتیجه رسیده بودند که علت‌العلل ناکامی و شکست انقلاب مشروطه، جنبش جنگل، نهضت ملی و... این بوده که آن حرکت‌ها مبتنی بر یک ایدئولوژی و تحول فکری نبوده و لذا پروژه تحول فکری و بازسازی اسلام به عنوان یک طرز تفکر و ایدئولوژی! در دستور کار خود قرار دادند.

واقعیت تاریخ معاصر هم نشان می‌دهد که هیچ یک از راه حل‌ها و روش‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و... نتوانست جامعه ایرانی را از بن‌بست عقب ماندگی و توسعه نیافتنگی رهایی بخشد. اصلاح بینش دینی و تصفیه فرهنگ مذهبی و نقد برداشت‌های خرافه‌آلود و واپسگرا که شریعتی بدان عنوان «پرووتستانیسم اسلامی» داده بود به دلیل موفق نبودن همه راه حل‌های تجربه شده دیگر بود. نه تنها شریعتی بلکه امام خمینی و شاگردان وی همچون مظہری و بهشتی نیز راه حل اساسی نجات را بازشناسایی اسلام اصیل و مبارزه با فرهنگ استعماری در ایران و حتی حوزه‌های علمیه دینیه می‌دیدند. روشن است که اگر «علت موجوده» انقلاب اسلامی را احیای اسلام و اصلاح تفکر دینی بدانیم «علت مبقيه» آن را نیز باید در همین جا جست و جو کرد. اما متاسفانه مدعی‌العموم

بدون توجه به این القبای بدیهی برای هر فرد آگاه از انقلاب اسلامی و مسائل دهه چهل و پنجاه در ایران، توضیحات اینجانب درباره شریعتی و طرح فرهنگی او را به زمان حال منتقل می‌کند و ادعا دارد که اینجانب مخاطبان را به ایجاد تغییر فرهنگی در ماهیت نظام سیاسی دعوت می‌کنم! تا بتواند آن را به پروژه‌های آمریکایی استحاله فرهنگی و تهاجم فرهنگی ربط دهد و همچون تحلیل و تفسیرهای ژورنالیستی - امنیتی کیهانی، ستاربوی ادعایی خود را به گونه‌ای ناقص به اینجانب و سخنرانی ام بچسباند.

عدم توجه به مباحث تئوریک و علمی! و نگاه سیاسی - امنیتی - ژورنالیستی، در ادعانامه! گاه آنچنان برجسته می‌شود که: نویسنده‌گان ادعانامه، موضوع نظری زیربنا و روپنا و رابطه آن را از دیدگاه متفکران، فیلسوفان و جامعه‌شناسان گوناگون را به یک موضوع سیاسی روزنامه‌ای تبدیل کرده و مثلاً می‌نویسد متهم می‌خواهد جهت تغییر در نوع نگرش مذهبی جامعه، هنجراشکنی! کند، چراکه این موارد می‌تواند به زعم وی شرایط اقتصادی نامطلوب جامعه را دچار تغییرات کند و به گفته وی موانع اساسی توسعه در ایران را از میان بردارد و سپس اضافه می‌کند که اینجانب با شبیه‌سازی دوره قاجاریه با وضعیت کنونی کشور جامعه ایران امروز را گرفتار در بن بست توسعه نیافتگی قلمداد کرده است و آن را گرفتار اصطلاح بحران مدرنیته می‌نامم. هر فرد بی‌طرف و منصفی که متن سخنرانی اینجانب را با دقت و به طور کامل بخواند در می‌یابد که اینجانب در پی شبیه‌سازی نبوده و اساساً نیازی به آن نمی‌دیده‌ام چراکه آنچاکه می‌خواسته‌ام درباره وضع امروز سخن بگویم بدون پرده‌پوشی و با

صراحت و شفافیت دیدگاه یا اتفاقاد خود را مطرح کرده‌ام. من معلم تاریخ هستم و معمولاً می‌کوشم زمینه‌های تاریخی را در گفته‌ها و نوشه‌هایم مغفول نگذارم. در سخنرانی همدان نیز به مرور مختصر و سریعی بر مقاطع تاریخی گذشته پرداخته‌ام. نگاه امنیتی! همه چیز را: نمادین، سمبولیک و استعماری می‌بیند و تفسیر می‌کند و حتی دوره قاجار را تعییر دیگری از دوره جمهوری اسلامی می‌پنداشد! به علاوه آیا مدعی‌العموم محترم فکر می‌کند که ما امروز دیگر «توسعه نیافته» نیستیم یا درگیر چالش با بحران مدرنیته نیستیم؟ چنین فکر و پنداری ناقض همه تلاش‌ها و گفته‌ها و اعمالی است که برای غلبه بر عقب ماندگی و توسعه نیافته‌گی در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، علمی، اجتماعی و... صورت می‌گیرد. همچنان که مشاجرات و مباحثات نظری فرهنگی و طرح نسبت ما با دنیای مدرن و یا موضوعاتی از قبیل: تهاجم فرهنگی، هویت فرهنگی و... نشانه دوره گذار و بحرانی است که چالش میان اسلامیت و ایرانیت ما با مدرنیت یا غربیت، به بار آورده است. آیا نویسنده‌گان ادعانامه در صدد نفی چنین واقعیت‌هایی هستند؟ بگذریم که طرح اینگونه مباحث، از دیدگاه جرم و قانون! اساساً موضوع اتهامی واقع نمی‌شود و باید به مثابه مسائل یا دیدگاهی صحیح یا خطأ در دانشگاه‌ها یا محافل فکری و علمی به بحث درخصوص آنها پرداخت.

اما توجه به آن در ادعانامه حداقل می‌تواند منطق و روش کار نویسنده‌گان را مکشف سازد و این برای فهم ارزیابی مسائل اصلی و مربوط به موضوع موجود در ادعانامه مفید و راهگشاست. مدعی‌العموم با ذکر: اشاره اینجانب به میرزا ملکم خان! و رشوه‌خواری او می‌نویسد:

«متهم این امور را به مسئولان عالیه نظام نسبت داده و اصطلاح آقازاده‌های امروز را جعل می‌نماید!» نمی‌دانم، کدام جمله من رشوه‌خواری را به مسئولان عالیه نظام نسبت داده؟ اما عجیب این است که اصطلاح آقازاده! را جعل اینجانب می‌خواند.

آیا مدعی‌العموم! در این کشور تبوده؟ تا بیند که: حدود دو سال است که این اصطلاح از سوی مسئولان اجرایی و قضایی و امنیتی و سیاسی و حتی اعضای شورای نگهبان به کار می‌رود و مطبوعات و رسانه‌های رسمی از این پدیده سخن می‌گویند! آیا مدعی‌العموم اینقدر بی‌اطلاع است؟ که نمی‌داند در همین اوآخر، بخشی از پرونده شهرام جزایری به عنوان موردی از مفاسد اقتصادی، حول محور آقازاده‌ها! دور می‌زد و چند تن از همین آقازاده‌ها! هم به دادگاه احضار و یا بازداشت شدند و اخبار آن در مطبوعات منعکس شد.

آیا این که «بعد از صدسال هنوز قانونی حاکم نشده» جرم است که مدعی‌العموم بدان می‌پردازد؟ اگر امروز حاکمیت قانون عملأً تحقق یافته بود پس این همه سخنان رهبری و رئیس جمهور و سران کشور در مقابله با قانون شکنی و دفاع و تشویق به اجرای قانون برای چیست؟ وقتی رئیس قوه قضائیه به هنگام تصدی ریاست قوه اظهار می‌دارد: که قوه قضائیه به یک ویرانه تبدیل شده آیا می‌توان ادعا کرد که مشکل تاریخی حاکمیت قانون برطرف شده است؟

ادعانامه می‌نویسد: «متهم با تطبیق شرایط پس از مشروطه با شرایط پس از انقلاب اسلامی القا می‌نماید که...» به راستی نویسنده ادعانامه این تطبیق ادعایی را از کجا آورده است؟ سخنران درحال بیان مراحل مختلف

تاریخی! از مشروطه، انقلاب اسلامی و ناکام ماندن همه راه حل‌ها و نسخه‌های سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی بر اساس توجه به فرهنگ وايدئولوژی و ایجاد بعثت دینی و رنسانس فکری و طرح و پروژه پروتستانتیسم اسلامی یا همان احیا و اصلاح اندیشه اسلامی جامعه بوده است. این امر چه ربطی به تطبیق و تشییه و... اینگونه شگردهای سیاسی - امنیتی دارد که مدعی‌العموم یا نویسنده‌گان ادعانامه برای کشف آن! این همه خود را به زحمت انداخته‌اند؟ به علاوه مگر اینجانب اکنون معتقد به ضرورت ظهور یک دیکتاتور و دولت استبدادی هستم که خواسته باشم با تطبیق شرایط کنونی با شرایط پس از مشروطه آن را القا کنم؟ من مدافعان انقلاب اسلامی و خواهان تکامل و اقتدار نظام جمهوری اسلامی بوده و هستم و از همین رو، اصلاحات را مورد تایید قرار داده و برای فعلیت یافتن ظرفیت‌های خالی قانون اساسی در زمینه جمهوریت، مردم‌سالاری و آزادی کوشش می‌کنم.

قياس ادعانامه! قیاسی: مع الفارق و ناشی از رویکرد یکجانبه و سیاسی - امنیتی، توطئه محور نویسنده‌گان آن است. جالب این است که در ادامه مطالب مذکور در ادعانامه، درک و فهم غلط خود از عبارات اینجانب را از طریق تعبیرهای بین‌الهالایی خود به نمایش می‌گذارند و موانع اساسی توسعه در ایران را از میان بردارد (یعنی همان برانداز نظام حاکم) تنها راه حل و پروژه فرهنگی است که می‌تواند موانع اساسی توسعه در ایران (ماهیت دینی نظام) را از میان بردارد. می‌بینید که بحث سخنرانی در زمینه توسعه‌نیافتگی ایران در تاریخ معاصر و دیدگاه‌های مختلف در زمینه موتور متحرک توسعه، اعم از سرمایه‌گذاری خارجی، راه آهن و صنعت،

حاکمیت قانون و تحول در نظام سیاسی، ایجاد مشروطیت، آنچنان سطحی، سیاسی و شتابزده مورد فهم و استنتاج قرار می‌گیرد که نویسنده‌گان ادعانامه، با جملاتی که در بین پرانتز گذاشته‌اند به دادگاه می‌گویند که اینجانب، خواهان و دعوت کننده براندازی نظام جمهوری اسلامی و از بین بردن ماهیت دینی و اسلامی آن هستم. واقعاً باید به چنین کشفیاتی، علاوه بر حق‌الکشف، جایزه هم داد! زیرا که ایشان درست همان کاری را کرده‌اند که مخالفان پیش از انقلاب دکتر شریعتی و حسینیه ارشاد می‌کردند. یعنی کشف عمر و دو عثمان در آرم حسینیه و کتاب‌های شریعتی! مطالبی را که ادعانامه درباره واکنش افراطی به قرون وسطی در اروپای جدید آورده همان امری است که اینجانب و متفکران انقلاب اسلامی در پیش و پس از انقلاب نگرانش بوده‌ایم. لانتیسم و سکولاریسم، ماتریالیسم و دیگر اشکال غیردینی یا ضد دینی، در تاریخ جدید اروپا، در وجه ریشه‌های اجتماعی - سیاسی خود تا حدود زیادی نتیجه سخت‌گیری‌ها، تنگ نظری‌ها، تصلب و تحجر و تقشر و اعمال استبداد زیر پرده دین و سرکوب انسان و آزادی و عقل و علم در دوره حاکمیت کلیسا و روحانیت کاتولیک بوده است. شهید مظہری نیز در کتاب علل گرایش به مادیگری، همین امر را یکی از علل می‌خواند. اینجانب و اصلاح طلبان دینی و سیاسی برای پیشگیری از وقوع چنین پدیده‌ای در جامعه خود تلاش می‌کنیم - اما نتیجه‌ای که مدعی‌العموم خواسته است از این بحث بگیرد نادرست و خطاست! ادعانامه در ادامه

بحث سابق می‌نویسد:

ادامه آن تجددگرایی افراطی در جامعه ایران توسط دنباله متأثر از

همین گرایش‌ها، در دویست سال گذشته دنبال شده است. یکی از آنان به نام آخوندزاده به حدی تجدددگرایی افراطی را در خود داشت که می‌گفت: ظلمت روحانی برآفتد و اصلاح دین از راه پروتستانیسم اسلامی تحقیق یابد، سیاست و دین از یکدیگر به کلی تفکیک گردد، متاسفانه آخرین جمله منقول از آخوندزاده نشان دهنده گرفتار شدن نویسندهان ادعانامه در دام ظاهرینی و اسیر شدن در شباهت‌های لفظی است.

اگر پروتستانیسم اسلامی مورد نظر آخوندزاده را با پروتستانیسم اسلامی دکتر شریعتی یکسان فرض کنیم و به خود زحمت مطالعه آثار آنان و مضامین و اهداف کاملاً متضاد آنها را ندھیم می‌توان مثلاً لبرالیسم اسلامی شهید مطهری را هم به آخوندزاده پیوند زد، اما چه سود؟ زیرا که هیچ نسبت و شباهتی جز شباهت لفظی میان آنها نیست و ممکن است صرفاً به کار تبلیغات زودگذر سیاسی بیاید، چنان که چندسال پیش هم کسانی با انتشار به اصطلاح افسای نامه‌هایی سعی کرده‌اند، شریعتی را از طریق اصطلاح پروتستانیسم! به آخوندزاده واژ طریق آن به استعمار مربوط کنند که نتیجه‌ای جز بردن عرض خود - بدون زحمت برای غیر - نداشت. برخلاف آخوندزاده! نه شریعتی و نه اینجانب خواهان تفکیک دین از سیاست نبوده و نیستیم. باید دانست که در باب نسبت دین یا سنت با تجدد و مدرنیته، در تاریخ معاصر ایران سه دیدگاه و جریان کلی وجود داشته است ۱- ضدسنت و انقطاع با آن درکنار ذوب در تجدد ۲- ضد تجدد و نفی مطلق آن درکنار ذوب در سنت و تصلب در گذشته ۳- نقد سنت و نقد تجدد و استخراج و تصفیه و روزآمد کردن میراث و سنت و فرهنگ دینی انقلاب اسلامی! محصول فکری همه، دیدگاه سوم بوده

است و روشنفکران دینی و روحانیون روشنفکر از نائینی، مدرس، طالقانی، مطهری و بهشتی تا بازرگان و شریعتی و سحابی و دیگران در همین مسیر مشی می‌کردند. چگونه می‌توان آخوندزاده و امثال او را که طرفدار دیدگاه اول بوده‌اند! با معتقدان به دیدگاه سوم را در یک صفحه فرار داد؟ هرگز! جز آن که فرد و گروهی خود هوادار جریان متحجر و واپسگرای دوم باشد و با یک چوب هر دو جریان اول و سوم را براند. ادعانامه! اینجانب را به ناحق متهمن به ادامه گفتار و کردار آخوندزاده‌ها یا انجمن‌های خفى ضد دینی و ضد روحانی در عصر مشروطیت می‌کند و پس از تاکید بر حفظ شأن و جایگاه روحانیت نستوه که یکی از اصول مهم انقلابی است، بنده را متهمن می‌کند که نقش اساسی روحانیت در پی‌ریزی و تحقق انقلاب اسلامی و تاریخ شیعه را انکار می‌کنم و این خط قرمز نظام اسلامی را در فرایند حرکت تهاجمی دشمنان علیه انقلاب اسلامی پیگیری می‌نمایم. معلوم نیست که چرا مدعی‌العموم! همچون جناح سیاسی مخالف اصرار دارد که اینجانب را مخالف با کلیت روحانیت معرفی کند مگر من منکر یا مخالف شأن روحانیت راستین یعنی علمای ریانی و آگاه دینی هستم؟ که ادعانامه آنچنان در باب حفظ و شأن آنان داد سخن داده؟

من با روحانیت واپسگرا، متحجر و قشری و آنان که دین و اسلام را وسیله دنیای خود کرده یا به خدمتگزاری قدرت و ثروت می‌برند مخالفم! تعییم گروهی واپسگرا یا اقتدار طلب به کلیت روحانیت، پیش از هر کس، ظلم به همین روحانیت است و امام خمینی! پیش و پس از انقلاب، بیش از هر کس بر ضرورت تفکیک روحانیون راستین و روشن اندیش از

روحانیون متحجر! و دنیا طلب اصرار می‌ورزیدند! من نمی‌دانم که آیا روحانیت، خط قرمز! نظام اسلامی است یا چیزی دیگر! اما این را می‌دانم که بسیاری از مدعیان امروز دین و روحانیت، هرگاه که لازم دیده‌اند به سادگی روحانیان بزرگ حتی در سطح مرجعیت را منکوب و سرکوب کرده‌اند! و تنها روحانیون همفکر و همسو با خود را عملای خط قرمز! تلقی نموده‌اند - با این همه نمی‌دانم مدعی‌العموم! به کدام دلیل مدعی است که اینجانب نقش روحانیت در انقلاب اسلامی و تاریخ شیعه را نفی کرده‌ام؟ پس از رهبر انقلاب امام خمینی، نقش دو قشر حوزوی و دانشگاهی در انقلاب اسلامی انکارناپذیر است البته نه همه دانشگاهیان! و نه همه حوزویان! بلکه بخش دیندار دانشگاهیان و روشنفکر و بخش روشنفکر و همگام با عصر و نسل روحانیت و حوزه‌های دینی بوده‌اند که نقش آفرین تکوین و پیروزی انقلاب اسلامی شده‌اند - در جای خود خواهم گفت که ما در اسلام طبقه و نظام طبقاتی نداریم و در تیجه چیزی هم به نام طبقه روحانی، همچون ادیان دیگر، پذیرفته نیست همچنان که ترجیح می‌دهم به جای کلمه روحانی! از اصطلاح دقیق و درست اسلامی، عامل دینی! استفاده کنم اما به سبب توجه ادعائمه به امر تفقه و اجتها! و به منظور رفع هرگونه سوء تفاهم یا پیشگیری از هرگونه سوء غرض، لازم می‌دانم که به اختصار مواضع خود در زمینه مرجعیت و روحانیت را، که قبل انتشار یافته، به محضر دادگاه اعلام دارم.

به اعتقاد من، مرجعیت! و تقليد! به معنی مصطلح کنونی، حاصل ضرورت تاریخی سازمانیابی جامعه شیعی در دوران معاصر است در گذشته امر اتباع از آرای فقیهان و عالمان دینی به گونه‌ای دیگر سامان

می‌یافته است، در این مقوله آنچه در تاریخ شیعه مانند دیگر مذاهب رسمی اسلامی مسلم و متفق علیه بوده، تبعیت از قاعده عقلایی رجوع عامی به متخصص است که پس از غلبه تفکر اصولی بر تفکر اخباری در حوزه‌های علوم دینی، در دوران جدید صورت مرجعیت و تقليد، عمل نمودن به رساله‌های عملیه است. اصل تعدد مرجعیت دینی و آزادی طایفه شیعه در تقليد آگاهانه و مبتنی بر تحقیق، نشانه التزام اندیشه شیعی به تکثیرگرایی و مخالف با انحصار و اجرار مردم در چگونگی عمل به تکالیف شرعی خویش است، این ویژگی همواره ضامن سلامت نهاد مرجعیت و حفظ استقلال نهاد دین و اجتهداد از نهاد قدرت بوده است. به اعتقاد اینجانب عالمان دین، اعم از: فقيهان، متکلمان، حکيمان، عارفان، حاملان و پاسداران علم و اندیشه و تعالیم علمی و عملی وحی در تاریخ فرهنگ و تفکر اسلامی بوده‌اند. آنچه در اسلام و قرآن از آن یاد شده عالمان و متفقهان در دین و اهل ذکر و خرد است و اصطلاح روحانی به عنوان یک قشر اصطلاح متاخری است که به جامعه و فرهنگ اسلامی و شیعه راه یافته است اگر منظور از روحانیت همان عالمان دین است که البته این اختلاف، اختلافی لفظی بیش نخواهد بود و گفته‌اند که منطقی! را بحث در الفاظ نیست اما اگر مقصود از روحانیت، طبقه ویژه‌ای است که نه با ملاک علم و تقوی بلکه با معیار لباس و عرف و عادات و ظاهر خاص متمایز از دیگران! واسطه میان خلق و خدا هستند و فهم دین و رجوع به کتاب مقدس و حدیث را در انحصار خود دارند و مسلمانان موظفند از آنان چشم بسته پیروی کنند یقین دارم که چنین امری مورد تایید اسلام و عالمان راستین دین نیست، هر چند جریان‌هایی طی سال‌های گذشته، با

اهداف ویژه سیاسی، برای حفظ موقعیت و قدرت خویش در صدد القای این تفکر انحرافی در ذهن جامعه بوده و هستند. من معتقدم نهاد روحانیت، صرفنظر از کاستی‌ها و آسیب‌پذیری‌هایی که قطعاً باید مرتفع گردد نهادی برآمده از فرهنگ دینی و محصول تحولات اجتماعی سده‌های اخیر و ضرورت تقسیم کار اجتماعی و تخصص در امر شناخت کارشناسانه و تبلیغ و ترویج دین بوده است. بنابراین اولاً اصل تقلید در احکام فقهیه فرعیه در باب تکالیف فردی است و آنان که می‌کوشند آن را به ساحت نظر و تشخیص موضوع در عرصه سیاست و مقولاتی نظری انتخابات تعیین دهند در صدد سوءاستفاده از این اصل و تامین اغراض سیاسی و جناحی خویشند ثانیاً تقلید مورد نظر: این تقلیدی آگاهانه، آزادانه و مبتنی بر تحقیق در امر شریعت است ثالثاً طرح مباحث انتقادی در باب اجتهاد و تقلید به معنای نقد مسلمات و ضروریات دین نیست. اینجانب در سخنرانی همدان سه رویکرد فکری و دینی را در جامعه به طور عام و در میان روحانیت به طور خاص از یکدیگر متمایز و تفکیک کرده‌ام.

الف - رویکرد سنت‌گرا

ب - رویکرد نوگرا

ج - رویکرد اقتدارگرا

و معتقدم دو رویکرد سنت‌گرا و اقتدارگرا نتوانست و نمی‌تواند نمایندگان اسلام حاضر در زمان و مکان و پاسخگو به نیازهای انسان امروز باشد، البته اینک رویکرد سنت‌گرا در جامعه مارو به ضعف گذارد و اما نباید از خطر رویکرد اقتدارگرا غافل بود چراکه در این رویکرد دین به

گذاشت؟ اگر بخواهیم خوشبینانه به ادعاهای ادعانامه بنگریم باید بگوییم که نویسنده‌گان آن دچار بدفهمی و سوء ادراک شده‌اند چراکه وقتی ادعانامه اصطلاح شالوده شکنی را ویران سازی دین تعبیر می‌کند چه انتظاری می‌توان داشت؟

جهت اطلاع نویسنده‌گان ادعانامه یادآور می‌شوم که شالوده شکنی و ساختار شکنی، نوعی شیوه تفسیر در هرمنوتیک جدید است و ربطی به نابودی و ویرانی ندارد، آیا مدعی‌العموم خبر ندارد که متفکران انقلاب اسلامی با همین شیوه و از طریق تجدید و نوسازی مفاهیم اصطلاحات اسلامی و شیعی از قبیل غیبت و انتظار، ولایت، جهاد، شهادت، تقیه و... بود که توانستند بینش دینی و اسلامی جامعه را در دهه پنجاه شمسی متحول سازند و زمینه‌های فکری انقلاب اسلامی را تدارک بینند کاری که در آثار دکتر شریعتی به ویژه در آثار شهید مطهری و سایر مصلحان و متفکران نوآندیش اسلامی اعم از حوزوی و دانشگاهی، به وفور یافت می‌شود.

مدعی‌العموم آموزه‌های دین سنتی در سخنرانی اینجانب را به صورت آموزه‌های دین به طور مطلق نقل کرده تا با تفسیر و سناریوی مورد نظر خود! جور در آید و گرنه روشن است که در آن جملات، نقد برداشت و دیدگاهی تحجرگرا و قشری مورد بحث بوده که در دوره دکتر شریعتی و در برابر او و سایر چهره‌های انقلابی اسلامی، همچون امام خمینی! اسلام درباری، استعماری و ضدترقبی و تحول را به مردم معرفی می‌کردند در مقدمه گفتمن که ملت ایران و انقلاب اسلامی و رهبری آن! پیش از این که رژیم شاه را براندازند، چنان رویکرد تاریک‌اندیش و

متحجر را برانداختند و با تکیه بر اسلام اصیل که همان اسلام حاوی آزادی جمهوریت، حقوق انسان، حقوق زن، عقل گرا، علم گرا و ضد استبداد، استعمار، استثمار و استحمار است و اجتهاد پویا، همگام با عصر و نسل و متوجه به زمان و مکان را در بردارد، انقلابی دورانساز را بر پا ساخت. شخص امام خمینی! حتی پس از انقلاب و در طول ده سال حیاتشان در عصر جمهوری اسلامی، همچنان گرفتار چنین رویکردها و صاحبان اندیشه‌های واپسگرا و ذهن‌های بسته و تاریک و عتیقه‌ای بود که حتی برای کسانی که آن دوره را درک و تجربه نکرده‌اند در مجموعه صحیفه نور قابل بازخوانی است. مدعی‌العموم می‌تواند به حملات سخت رهبر کبیر انقلاب به چنین نگرش‌های گذشته‌گرا در میان برخی از روحانیون مخالف ایشان، در مجموعه مذکور مراجعه کند تا دچار این خطای فاحش نشود که تصور کند اینجانب دین و آموزه‌های اصیل و راستین اسلامی را به چنان صفاتی متصف کرده‌ام. برخلاف ادعای مدعی‌العموم پژوه من نه تغییر در دین! بلکه دفاع از دین اصیل و تعالی بخش و تبیین اصول و مبانی ایدئولوژی انقلاب اسلامی برای نسل سوم انقلاب بوده و هست و در سخترانی همدان هم اندیشه و پژوهه یکی از متفکران اصلی انقلاب اسلامی یعنی: دکتر شریعتی را برای جوانان توضیح داده‌ام، اندیشه‌ای که بخشی از آن مصروف نقل مخالفان قشری و دیدگاه‌های کهنه و تاریک آنان شده و مشروح آن را می‌توان در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی دریافت. صاحبان چنان دیدگاه‌های تاریک و کهنه‌ای همان روحانیون جل جلاله گویی بودند که با جهت‌گیری سیاسی - اجتماعی اسلام مخالف بودند و امام خمینی در کتاب ولایت فقیه در

همان زمان به حساب شان رسیده است.

مدعی‌العموم محترم، این دین جدید نیست که من از آن سخن گفته‌ام این همان اسلام اصیل و ترقی خواه است مگر آن که از موضع دیدگاه مسحیر بینگریم و از آن به دین جدید تعبیر کنیم و البته این امری عجیب نیست زیرا که وقتی فهم و درک اسلام وارونه شود و به قول امام علی ع اسلام همچون پوستینی وارونه پوشیده شود (لبس اسلام لبس فروه المقلوب) چنان که در روایت‌های راجع به آن‌زمان آمده، حتی اسلامی که مهدی موعود عرضه می‌کند به نظر عده‌ای دینی جدید جلوه می‌کند. ادعانامه در ادامه انتساب اتهام دین جدید به اینجانب، مرا متهم می‌کند که اسلام را به مسیحیت ارتباط داده و علماء و فقهاء شیعه را به روحانیت مسیح تشییه کرده‌ام و گفته‌ام که امروز پروتستانتیسم اسلامی لازم است زیرا دین انحطاطی است و باید تغییر کند.

مدعی‌العموم محترم توضیحات اینجانب درباره اندیشه شریعتی و طرح فکری وی در قبل از انقلاب را به خود اینجانب نسبت داده، همچنان که مخالفت شریعتی با دیدگاه عوامانه و تحجرگرا در میان گروهی از روحانیون را به کل روحانیت مربوط کرده و این همه را به حساب سخنران یعنی اینجانب می‌گذارد. کافی بود مدعی‌العموم یا نویسنده‌گان ادعانامه ادامه جملات منقول از سخنرانی در متن همین ادعانامه را با دقت می‌خوانندند و می‌دیدند که بنده گفته‌ام به همین دلیل دکتر شریعتی تمام رسالت و برنامه‌ها و چارچوب حرکتی اش را خلاصه کرد در یک پروژه که در آن پروژه، پروتستانتیسم را نقادی بکند. ثانیاً عناصری را که در دین حقیقی وجود دارد بازسازی مجدد بکند. از این جملات کاملاً آشکار

است که اولاً من در حال وصف و شرح اندیشه و طرح شریعتی هستم ثانیاً نقد دیدگاه انحطاطی نسبت به دین در کنار دین حقیقی، نشان دهنده تفکیک دو رویکرد نسبت به دین در اندیشه شریعتی است ثالثاً انتقاد از صاحبان یک رویکرد هر چند در لباس روحانیت باشند به معنای تشییه اسلام و مسیحیت یا علمای شیعه به روحانیت مسیحی نیست زیرا در غیر این صورت می‌توان امام خمینی را هم متهم و محکوم کرد زیرا ایشان هم گفت: شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید آثار همین تلقینات و تلفیقات استعماری را مشاهده خواهید کرد افراد مهمل و بیکاره و تبل و بی‌همتی را می‌بینید که فقط مساله می‌گویند و دعا می‌کنند و کاری جز این از آنها ساخته نیست کتاب ولایت فقیه، ص ۱۷۱.

مدعی‌العموم نقل اعتراض شریعتی به دستگاه رسمی ستی مذهب به وسیله اینجانب را، انکار همه احکام و ضروریات دین ذکر کرده و اضافه کرده که متهم به مرحوم دکتر شریعتی دروغ بسته و می‌گویند که پروژه شریعتی اعتراض به اسلام و دین بود آیا اعتراض شریعتی و حتی اینجانب به دستگاه رسمی و مذهبی در دوره پهلوی، یعنی همان که امام خمینی از آنان با عنوان آخوندگان درباری یاد می‌کرد و حتی از جوانان می‌خواست که عمامه‌هاشان را بردارند انکار احکام و ضروریات دین است و باز هم اجازه دهد که گفته‌های امام خمینی در آذ سنالها را یادآور شوم تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلاب و حیاتی اسلام را از آن بگیرند. ولایت فقیه ص ۷ بسیاری از محصلین روحانی اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن

تصور خطایی دارند چنان چه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند مردم به این زودی‌ها باورشان نمی‌آید بلکه عمال استعمار در حوزه‌ها هیاهو و جنجال به پا می‌کنند. همین امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می‌گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند ریشه این جماعت که در جامعه وجود دارد، در حوزه‌های روحانیت است در حوزه‌های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقدس‌نمایی دارند و از اینجا روحیه و افکار سوء‌خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می‌دهند. (ولايت فقيه ص ۱۷۳) و نيز خدا می‌داند که از صدر اسلام تاکنون از اين علماء سوء چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد شده است. روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید این‌ها! آخوندهای درباری! دین شما را از بین می‌برند. باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند عمامه این آخوندهایی که به نام فقهاء اسلام، به اسم علمای اسلام اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. (ولايت فقيه صص ۱۷۳ و ۱۷۷) امام خمینی درباره رساله‌های علمیه هم چنین می‌گفتند برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث، با رساله‌های علمیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد به کلی تفاوت دارد. (ولايت فقيه صص ۷ و ۸)

متاسفانه ادعانامه با حذف ضمیر اشاره «آن» از جمله اینجانب ادعا می‌کند که من به شریعتی دروغ بسته‌ام تا بدین‌وسیله بتواند ادعای

بی اساس علیه بنده را یعنی: مخالفت با اسلام و نقشه تغییر دین را صحیح جلوه دهد. من گفته‌ام پروژه شریعتی پروتست و اعتراض کردن به آن اسلام و دین بود و از سیاق و بافت بحث و عبارات سابق کاملاً پیداست که مقصود آن برداشت‌های تحجرگرای گروهی از اسلام می‌باشد و گرنه معنا نداشت که در ادامه به تفکیک اسلام ذاتی و اسلام تاریخی که خود ادعانامه هم معرض آن شده اما معنا و مفهوم آن را به درستی متوجه نشده در اندیشه شریعتی پردازم.

چراکه! اعتراض به قرائت‌های واپسگرا و متحجر و تاریک اندیش، که وجه مشترک همه متفکران و مصلحان دینی در انقلاب اسلامی بوده است. این که از نظر مدعی‌العموم محترم جرم تلقی می‌شود عجیب است! و عجیب‌تر این که مدعی‌العموم در ادامه می‌گوید ایشان تعریف اصلاحات را در تغییر دین دیده است و به صراحة ضرورت شالوده شکنی و ساختارشکنی در دین را مطرح کرده و این موضوع به حدی از شفافیت برخوردار است که صرف ابراز آن و قبول و تبلیغ این موضوع خود عنصر اصلی جرم می‌باشد. بنابراین اگر معلوم شود که مدعی‌العموم در فهم همه این مطالب دچار سوءتفاهم شده و اساساً موضوع تغییر دین و ویران‌سازی، همان ترجمه‌ای که ادعانامه از شالوده‌شکنی کرده بود اسلام و نفی ماهیت دینی نظام جمهوری اسلامی، تماماً توهی بیش نیست و نویسنده‌گان ادعانامه، در فرض خوشبینانه، تحت تاثیر تبلیغات روزنامه‌های وابسته به جناح مخالف اینجانب قرار داشته و محتوای اظهارت من را فهم و درک صحیح نکرده‌اند، باید عنصر اصلی جرم را سالبه به انتفاع موضوع خواند و از چنین ادعایی، که ادعای اصلی مدعیان

هم هست به قرار خودشان دست برداشت. اینجانب اصلاحات کنونی در جمهوری اسلامی را تداوم و تکامل منطق انقلاب اسلامی می‌دانم و پاسخ جوانان و مردم را به جنبش اصلاح طلبی پاسخ مثبت نسل سوم به گفتمان اصلی اسلامی در انقلاب و دفع نفوذگراییش‌ها و رویکردهای تحجرگرا یا اقدارگرا در جمهوری اسلامی می‌بینم، از کجای سخترانی من بر می‌آید که اصلاحات یعنی تغییر دین؟ مگر این که شالوده‌شکنی و ساختار‌شکنی را در لغت نامه نویسنده‌گان ادعانامه، ویران کردن معنا کنیم ضمن این که بحث شالوده‌شکنی، گزارش تحلیل و تبیین از اندیشه شریعتی و اگر هم باشد، نه به معنای تغییر دین بلکه به مفهوم اجتهاد، نوسازی و انتباط خلاف و متناسب با زمان و مکان آموزه‌های دینی و فهم‌های ما از متون مذهبی است، یعنی همان اجتهادی که از افتخارات شیعه و راز و رمز پویایی، بقاء و تکامل اندیشه و معرفت اسلامی و شیعی می‌باشد - مگر علماء و مجتهدان راستین امروزی کاری جز این می‌کنند؟ آیا نوسازی و تحول در درک و فهم خود از قرآن و اسلام و کوشش برای یافتن پاسخ‌های نو به پرسش‌های تو، به معنای تغییر دین و جایگزین کردن دین دیگری به جای اسلام یا مذهب دیگری به جای تشیع است؟

ریاست محترم دادگاه

مدعی‌العموم! اینجانب را متهم کرده است که میان اسلام و مسیحیت قرون وسطی شباهت قائل شده‌ام! در حالی که اصلاً چنین چیزی در کار نیست، اساساً قیاسی میان اسلام به عنوان یک دین! با مسیحیت قرون وسطایی! صورت نگرفت - بلکه آنچه گفته شده ارائه مقدمه‌ای در معرفی روحانیت کاتولیک در قرون وسطی و واکنش پروتستانیسم به آن، به

منظور توضیح طرح دکتر شریعتی! یعنی پروتستاتیسم اسلامی است. دکتر شریعتی هم نمی‌خواست بگوید اسلام و کاتولیک قرون وسطی یکی است، بلکه نسبت به برداشت‌های قشری و واپسگرا در میان برخی از روحانیون نسبت به مفاهیم اسلامی و شیعی اعتراض و پروتست داشت. اصولاً در عبارت مورد نظر، محور بحث، اسلام و مسیحیت نیست! چرا که به اعتقاد ما مسیحیت اصیل با اسلام اصیل، از یک جنس‌اند و حقیقت واحدی را بیان کرده‌اند، آنچه محل شبهه بوده و هست برداشت‌ها یا رفتارهای ناصواب گروهی است که در یکجا لباس اسلام یا علمای اسلامی بر تن می‌کنند و در جای دیگر لباس مسیحیت و روحانیت مسیحی.

ریاست محترم دادگاه

ادعائامه، ادعاهای خود را آنچنان: سست اقامه می‌کند، که حتی از اینکه به مقدمات برهان و لوازم منطق صوری و ارسطویی نیز ملتزم باشد! سر می‌پیچد، مثلاً: در ادامه توجه به بحث اسلام ذاتی و اسلام تاریخی، می‌نویسد: متهم معنی درستی برای اسلام ذاتی ارائه نمی‌دهد که منظور وی از اسلام ذاتی چیست؟ و بنابراین انکار ضروریات دین امر واضحی در بیان متهم است - آیا مقدمه و نتیجه این برهان هیچگونه ارتباط منطقی با هم دارد؟ خوب شما که نمی‌دانید منظور گوینده از اسلام ذاتی چیست؟ چگونه ادعا می‌کنید و نتیجه می‌گیرید که ضروریات دین را انکار کرده است؟ اما فهم مقصود سخنران در تفکیک اسلام ذاتی و اسلام تاریخی چندان دشوار نبود! اگر نویسنده‌گان بدون پیشداوری و برکنار از فضای جنجالی سیاسی، متن را مطالعه می‌کردند. اسلام ذاتی! یعنی: اصل و ذات

قرآن، سنت و عترت، حقایق که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده- و البته در طول تاریخ، هر دوره و نسلی متناسب با شرایط و ظرفیت خود، آن را درک و فهم می‌کند. به همین سبب است که گفته‌اند: قرآن هفتاد بطن دارد و به تدریج تا ظهور مهدی موعود بطور آن ظاهر و مکشوف می‌شود، فهم‌ها و تفسیر‌های غیر معصوم از متون دین، همه آغشته به رنگ بشری و متأثر از شرایط اجتماعی و فرهنگی و تاریخی حاکم بر مفسران است و همین امر است که اجتهاد را ضروری ساخته و شیعه نیز، در زمینه شناخت دین و حتی استنباط احکام، به جای مصوبه، جانب مخطه را گرفته و البته معتقد است که (للمصیب اجران وللمخطی اجر واحد) برای اینکه بر مدعی‌العموم و نیز ریاست محترم دادگاه مبرهن گردد که اینجانب یا دکتر شریعتی! سخن بدعت آمیز یا کفرآلود و منکر ضرورتی در دین نگفته‌ام، همچون امام خمینی، در اینجا نیز به شهید مطهری ارجاع می‌دهم، شخصیتی که تصور می‌کنم، برای آنان معیار و میزان و حجت است و دیگر نمی‌توان او یا امام خمینی را متهم به چنان اتهاماتی کرد. ایشان در کتاب «خاتمتیت» می‌نویستند: مجموعاً اگر بشریت را در حکم یک واحد در نظر بگیریم - تاریخ قرآن نشان می‌دهد که هر قرن که بر قرآن و اسلام گذشته است - قرن بعدی که آمده است آن را بهتر از قرن قبلی فهمیده‌اند. (خاتمتیت، ص ۱۶) و نیز می‌افزایند خیال نکنید معانی قرآن همانی است که عرب‌های صدر اسلام درک می‌کرده‌اند و ما باید ببینیم آنها از قرآن چه می‌فهمیده‌اند و دیگر قرآن بیش از این مطلبی ندارد، نه این جور نیست، قرآن که تنها برای آنها نازل نشده، قرآن برای همه بشر نازل شده، تا دامنه قیامت! همه حق دارند که در قرآن تدبیر بکنند (همان

ص ۱۶۲) و نیز کسانی گمان نکنند، مردمی که در زمان پیغمبر بوده‌اند قرآن و سخن پیغمبر! یعنی: معنی و عمق سخن پیغمبر و قرآن کریم را از مردمان بعدی بهتر می‌فهمیده‌اند و بیشتر به عمق آن پس می‌برده‌اند، بر عکس رسول اکرم صریحاً می‌فرمود: کسانی که بعدها خواهند آمد ممکن است معنی و مقصودی را که من از جمله‌های خود دارم بهتر بفهمند (همان ص ۱۷۵) شهید مطهری، حتی علمای بزرگی چون شیخ صدوq! را مشمول همین تحول تاریخی و بشری در فهم اسلام و دین می‌داند و می‌نویسد:

شما نگاه می‌کنید به کتاب‌های مردمان فوق العاده هزار سال پیش، مثلاً: شیخ صدوq، بعد قدری جلوتر می‌آید تا می‌رسید به این قرن‌های نزدیک خودمان که علم توحید پیشرفت بسیاری کرده است - می‌بینید توجیه و تفسیرهای شیخ صدوq در مقابل علم تکامل یافته توحید بچگانه به نظر می‌رسد (خاتمیت، ص ۱۷۸) شهید مطهری! در جایی دیگر همین تفاوت میان ذات اسلام و فهم‌های تاریخی و بشری از آن را، به گونه‌ای عام‌تر بیان کرده و می‌گوید: وقتی انسان قرآن را ملاحظه می‌کند، می‌بیند یک منطق مخصوصی است! بعد مراجعته می‌کند به احادیث! می‌بینید که این احادیث به اصطلاح یک شباhtی با قرآن دارند اما یک درجه پائین‌تر، رنگ بشری به خود گرفته‌اند - می‌آید در فقه! می‌بیند: فقه حتی با حدیث هم، چندان وفق نمی‌دهد یک درجه پائین‌تر آمده است، می‌آید در میان مردم و عمل مردم! می‌بیند عمل مردم حتی با فقه هم تطبیق نمی‌کند (همان ص ۱۸۰) آیا مدعی‌العموم می‌تواند شهید مطهری را به دلیل آن که گفته است: فتوای یک فقیه عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی

عجم، فتوای دهاتی بُوی دهاتی می‌دهد و فتوای شهری بُوی شهری!
بحشی درباره مرجعیت و روحانیت، (ص ۵۹ و ۶۰) متهم کند که به انکار
ضروریات دین پرداخته است؟ و تمام فتاوای فقها را که احکام شرع و
حکم الله هستند زائیده اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی حاکم بر فقها
و مجاهدین دانسته است؟

مدعی‌العموم یا نماینده ایشان با نقل این جمله از متن سخنرانی که
اسلام تاریخی! حاصل استنباط‌ها، فهم‌ها و درک‌ها از سنت‌های گذشته
است - که ربطی به اسلام ندارد و استنباط‌های علمای گذشته، فهم آنها از
اسلام بوده است - و فهم آنها برای ما حجت نیست. تیجه می‌گیرد که
ملاحظه می‌شود که متهم چگونه آنچه امروز از اسلام وجود دارد، را نفی
می‌کند؟ البته ادعانامه این جملات را از وسط عبارات منقول از سخنرانی
حذف کرده است همانگونه که آنها حق داشتند قرآن را بخوانند و بفهمند،
ما هم حق داریم که به سهم خودمان قرآن را بخوانیم و بفهمیم، فهم آنها
برای ما حجت نیست. (صفحه ۹ متن پیاده شده سخنرانی ارائه شده به
دادگاه) آیا حذف این جمله! موهم به این معنا نیست: که نویسنده‌گان
ادعانامه سعی داشته‌اند اینجانب را منکر احکام شرعی و ضروریات دین
جا بزندند؟ و گرنه روشن است که بحث بر سر فهم و تفسیر و درک متون
دینی است اما از این هم که بگذریم، مگر مدعی‌العموم! معتقد است که:
فهم علمای گذشته امروز برای ما حجت است؟ که منکر آن را به عنوان
نفی کننده دین تلقی کنیم.

دین! از دو بخش اصول و فروع تشکیل شده است. اصول دین که
تقلیدی نیست و فهم هیچ کس! نه در گذشته و نه در حال حاضر، برای

دیگری حجت نیست! هر کس باید خود با استدلال و یا حداقل باور قلبی! اصول دین را پذیرا شود. در فروع دین هم - که علمای اصول شیعه که امروز اکثر علماء این چنین اند، همگی تقليد در فروع دین را از مجتهد میت و علمای گذشته غیر جایز و حتی حرام می دانند! بدین ترتیب علمای گذشته نه در اصول و نه در فروع دین برای ما حجت نیستند، حداکثر، به آنان و آثارشان رجوع کرده و آنها را طرف مشاوره فکری و علمی خود قرار می دهیم اما ایشان را اکنون حجت خود نمی دانیم! آنان در امور فرعیه شرعیه برای مقلدان خود! در زمان خودشان حجت بوده اند نه برای شیعیان امروزی، به راستی چرا مدعی العموم که خود شخصیتی حوزوی و روحانی هم هست! چنین مسائل بدیهی و اولیه‌ای را به دست فراموشی سپرده و آنچنان در ادعانامه به مجادله و مهاجمه علیه اینجانب برخاسته است؟

نتیجه‌گیری بعدی ایشان مبنی بر اینکه: یا اینکه باید سراغ متهم و امثال او رفت که پروتستانتیسم اسلامی را یاموزد - که سر از امانیسم درآورده - که نتیجه آن: انسان‌مداری است که متهم جایگزین خدامحوری نموده! این نیز آمیزه‌ای از بدفهمی و دروغ و تهمت به اینجانب است، کجا بnde امانیسم را جایگزین خدامحوری کرده‌ام؟ بر عکس اینجانب در همین سخنرانی، امانیسم و اصاله‌الانسان واقعی و اصیل را، امانیسم مبنی بر خداپرستی و جهان‌بینی توحیدی معنوی دانسته‌ام! که درجای دیگر از همین لایحه به تناسب تعرض دوباره ادعانامه بدان خواهم پرداخت. تهمت دیگری که ادعانامه، در این بخش بر اینجانب وارد می‌کند این است که: من خود را در نقش مارتین لوثر، جان لاک و سرانجام نماینده

سکولارهای قرن بیستمی قلمداد می‌کنم!

سکولار بودن یا نبودن، چیزی نیست که جرم باشد و اینجانب بدین دلیل نمی‌خواهم! از قبول آن خودداری و رزم، اما حداقل برای اینکه نویسنده‌گان ادعانامه از خطای خود خارج شوند می‌گوییم: که کافی بود مقاله مفصل و منتشر شده بnde در باب سکولاریسم را می‌خوانند و درمی‌یافتنند که من از متقدان اساسی و ریشه‌ای سکولاریسم بوده و هستم. جز آن که، مدعیان! معنا و مفهوم سکولاریسم را به درستی درک نکرده باشند و هر روشنفکری را که از عقل و آزادی و حقوق انسانی دم زند رمی به سکولاریسم کنند، متاسفانه ادعانامه با سخاوت و بی‌محابا افکار الحادی و انکار ضروریات دین و از این قبیل اتهامات را بدون کمترین استدلال و کوچکترین سند و مدرک موجهی نثار اینجانب کرده است - که تأمل در جملات پایانی مربوط به عنوان اتهام اول و ارزیابی میزان دقت و اطلاع نویسنده‌گان آن، به ریاست دادگاه و هر خواننده آگاه و منصفی مبرهن می‌سازد که تمام اتهامات و تهاجمات علیه متهم از چه سخن و جنسی است؟ و از چه مایه علمی و معرفتی برخوردار است. متهم در همین سخنرانی کرامت انسانی را در پرتو امامیست که البته غلط است و باید امامیسم باشد! می‌داند که با خدا و دین کاری ندارد! موید این مطلب اظهارات متهم در جای دیگر است که می‌گوید: رابطه انسان و دین و یا به عبارت بهتر انسان و خدا یکی از رابطه‌های تعارض آمیز بوده است که در تاریخ بشر خود را به شکل‌های مختلف نشان داده است.

نویسنده ادعانامه سپس نتیجه می‌گیرد که دین سنتیزی و نفی معارف و احکام و محتوای اسلام توسط متهم (اظهر من الشمس) است، کفر الانکار

وکفر العناد و کفر استخفاف وی محرز و مسلم است.
اینجانب در همین سخنرانی گفته‌ام: دکتر شریعتی معتقد بود،
امانیسمی که در غرب مطرح شده ریشه‌های محکمی ندارد، چون آن
امانیسم بر مبنای یک تفسیر معنوی و الهی از هستی استوار نیست. اما در
اسلام! امانیسمی که ما می‌گوییم مبتنی است بر یک فلسفه عمیق آفرینش!
انسان خلیفه خدا است، آدم که نماینده نوع انسان است، خداوند به او
کرامت داده است و فرموده (لقد کرمتانی آدم) آیا گوینده این سخنان
کرامت انسانی را در پرتو امانیسم می‌داند که با خدا و دین کاری ندارد؟
البته من گفته‌ام که در اسلام! انسان صرف نظر از هر چیز ارزش و حقوقی
دارد همچنانکه امام علی ع در نامه به مالک اشتر! توصیه به رفتار مبتنی بر
عدالت و انصاف و برابری با همه مردم مصر، اعم از مسلمان و
غیرمسلمان دارد و می‌فرماید: (اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک
فی الخلق) چه هم دین و چه همنوع، حقوق یکسان دارند که حکومت باید
در خصوص هر دو: آنها را رعایت کند این کجا و تهمت‌های ادعانامه به
بنده کجا؟

به علاوه گویا نویسنده‌گان ادعانامه! به تفاوت واقعیت با حقیقت توجه
نداشته و وصف انتقادی من از واقعیت تاریخی را، به جای حقیقت
گذاشته و به صدور ادعا علیه گوینده پرداخته‌اند. حقیقت آن است که خدا
و انسان در برابر هم نیستند، به ویژه در قرآن، اسلام و تشیع، که انسان
خلیفه خدا در زمین و حامل روح (فتحت فيه من روحي) و امانتدار (و
عرضنا الامانه على السموات و... و حملها الانسان...) الهی است و حدیث
شریف تیز فرموده که (خلق الله آدم على صورته) پس انسان خویشاوند

خداوند است و خداوند دوستدار و پرورده‌گار و هادی انسان است. انسان با پرستش خداوند، به آزادی می‌رسد و خویشن اصیل خویش را پیدا می‌کند. خدا فراموشی! مبنای خود فراموشی است. (نسوالله فانسیهم انفسهم) این‌ها همه در قرآن امانیسم الهی و اسلام است و یک حقیقت است اما آنچه که در عبارات متقول در ادعانامه آمده، بیان واقعیت و امری تاریخی واقعی است که در نزد ادیان و در باب مذاهب رابطه خدا و انسان به گونه‌ای تعارض‌آمیز مطرح شده، چنانکه در امانیسم غربی نیز همان رابطه ادامه می‌یابد با این تفاوت که آنان خدا را اثبات می‌کردند تا انسان را نفی کنند و امانیسم متجدد غربی انسان را اثبات می‌کند تا خدا را نفی کند! و اصولاً نفی یکی است که پایه اثبات دیگری است، در حالی که در اسلام و قرآن ضمن اثبات توحید و بزرگی خداوند، کرامت انسانی نیز اثبات می‌شود - به گونه‌ای که خداوند به خاطر آفرینش چنین موجودی به خود تبریک می‌گوید (فتیارک اللہ احسن الخالقین) همانند سخنان اینجانب را، چه در این زمینه و چه در سایر زمینه‌هایی که در این ادعانامه مورد تعریض قرار گرفته و همه در آثار و اندیشه مدعیان انقلاب اسلامی! اعم از شریعتی، مطهری، طالقانی، بهشتی و... آمده است که مناسفانه به دلیل اینکه این لایحه را اکنون در زندان می‌نویسم و کمترین امکانی برای دسترسی به کتاب‌ها یا مأخذ و منابع ندارم، نمی‌توانم به نقل از آنان پردازم و فقط به تکرار گفته عین‌القضات همدانی! که او را نیز به اتهام کفر و زندقه و بی‌دینی به محکمه کشیدند و فتوای فقهان وابسته به خلافت عباسی، شمع آجینش کرده و به دار آویختند، اکتفا می‌کنم - عین‌القضات! آن عارف جوان سی و سه ساله، در برابر دادگاه و برای دفاع از خویش

گفت: (على ان الكلمات التي انكروها على، كلها موجوده لفظاً و معنا في كتب الامام حجة الاسلام ابي حامد الغزالى) تمام کلمات و عباراتی را که وسیله اتهام من قرار داده اید، در لفظ و معنا، در آثار و کتاب های امام محمد غزالی هست! پس چرا به غزالی عیین نمی گرفتند اما بیان آنها توسط عین القضاط را عین کفر و زندقه قلمداد می کردند؟

ریاست محترم دادگاه

دومین عنوان اتهامی انتسابی ادعانامه به اینجانب

ب - اهانت آشکار به ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعین و انکار مقام قدسی و ملکوتی آنان - با ذکر جمله‌ای، که مرجع ضمیر عمدأ یا سهواً حذف شده، یک غلط و انتساب خلاف واقع است، مدعی العلوم می‌گوید: متهم چنین می‌گوید: هیچ موجودی قدسی و ملکوتی نیست که به او یک شخصیت قدسی و ملکوتی لاهوتی و غیر عادی بدھیم - مطالعه سیاق و عبارات مقدم بر جمله مذکور اثبات می‌کند که در اینجا به هیچ وجه مقصود امامان معصوم نیستند! اینجانب در آنجاکه تفاوت عالم و روحانی را گفته و از رابطه مراد - مریدی روحانیت سنتی با عوان سخن می‌گوییم و بر عالم تکیه می‌کنم، می‌افزایم: رابطه عالم با مردم یک رابطه انتقادی است چون علم دارد، به عنوان اینکه علم دارد ما سخشن را گوش می‌دهیم، هر جا هم سخنی به نظر آمد ممکن است انتقاد و بحث بکنیم او هیچ موجود قدسی و ملکوتی نیست که ما به او یک شخصیت قدسی و لاهوتی و غیر عادی بدھیم. (متن سخنرانی صفحه ۱۱) می‌بینید که مرجع ضمیر (او) به عالم باز می‌گردد و نه امامان! که ادعانامه سعی در القاء آن داشته است. ادعانامه نویسان سپس می‌نویسند: همه می‌دانیم که معنی

لاهوتی! یعنی آسمانی، یعنی دارای مقامات والای الهی و داشتن ولایت تکوینی. سرانجام همه نتیجه می‌گیرند که هدف بنیادین و اصلی متهم! نفی ماهیت ملکوتی و لاهوتی ائمه اطهار! در افکار عمومی است و نفی ماهیت ملکرتی این امامان معصوم! توهین به آنان و کسر اعتبار و شأن آنها است که در حقیقت به انکار عصمت آنان بر می‌گردد.

مدعی‌العموم یا نماینده ایشان و یا نویسنده‌گان ادعانامه، مقدمه می‌چینند، نتیجه می‌گیرند و متهم و محکوم می‌کنند. لاهوتی! یعنی دارای مقامات الهی و هدف متهم نفی ماهیت ملکوتی ائمه بوده پس توهین کرده و منکر عصمت شده است - هم ماده و هم صورت، هم مقدمه و هم نتیجه و هم مشکل برهان! از نظر منطقی، مخدوش و به لحاظ حقوقی، معیوب است! اولاً سخترانی اینجانب نشان می‌دهد که بحث درباره این است که ائمه، انسان‌های مافوق هستند! نه مافوق انسان! زیرا که آنان الگوی بشریت‌اند و اگر از جنس ملائکه! یا موجودات فوق انسانی باشند علاوه بر اینکه این امر با منطق قرآنی و پیامبران سازگار نیست (ما انا الا بشر مثلکم یوحی‌الله) امامت و برقراری رابطه اسوه و سرمشق میان ما و آنان نیز ممتنع می‌شود. کجای سخترانی، من با عصمت یا علم امامان مخالفت کرده‌ام که ادعانامه اصرار دارد آن را بدون ربط و جهت به سخترانی بچسباند تا نتیجه دلخواه و از پیش تعیین شده را بگیرد؟ اتفاقاً به دیدگاه‌هایی که تصویر فوق بشری و غلط‌آمیز از ائمه اطهار ترسیم کرده‌اند، به معنای نفی مقام والای الهی و کمالات معنوی آنان نیست؟ ائمه با وجود همه استعداد ذاتی و مقام عصمت و علم و هدایت الهی که آنان را به مثابه حد اعلای تکامل و قرب به خداوند، بر فراز سر آدمیان

قرار می‌دهد، با این همه الوهیت ندارند. عبد هستند! چنانکه اصرار هم بوده که ما پیامبر را مکرر به عنوان عبد و رسول خداوند در تشهید نماز یاد کنیم، مبارزه‌ای که خود امامان معمصون شیعه با غلو و غالیان کرده‌اند - برای همین بود که شیعه، آنان را به موجودات الوهی تبدیل نکند.

نگاهی به باب (نفی الغلو فی النبی و الانئم صلوات اللہ علیہم اجمعین) در جلد بیست و پنجم بحار الانوار نشان دهنده همین اهتمام و جهت‌گیری امامان است - در این باب ۹۴ روایت ذکر شده و ائمه مصادیق غلو را حداقل در یک حدیث و گاه در چند حدیث آورده‌اند و برای اختصار و اجتناب از اطاله کلام فقط یک نمونه از هر یک شماره، حدیث می‌آورم.
 ۱- ادعای ربویت و خدایی برای ایشان (۷)، شماره‌های مختلف و از جمله (۶۲ و ۶۳) نیز دیده شود.

۲- قدرت و علم خدا را برای آنان مقدور و میسور دانستن (۹)، شماره (۴۷) و ... نیز ملاحظه گردد.

۳- ائمه را نبی و پیامبر دانستن (۴۸) شماره‌های (۵۷ و ۶ و ...) نیز درباره همین موضوع است.

۴- آنان را مطلقاً دارای علم غیب دانستن (۹۰ و ۵۰)

۵- علم به تعداد قطرات باران، ذرات خاک، برگ‌های درختان، وزن آب دریاها برای آنان قائل شدن، (۵۲)

۶- تقدیر رزق و روزی بندگان خدا را در دست آنان پنداشتن، (۶۵)

۷- بی‌نیازی از نماز و روزه در صورت ولایت و معرفت به ائمه، (۶۷)

۸- تکلم کردن و حرکت کردن جسم آنان پس از مرگ، (۶۷)

۹- رجعت ائمه در زمان ظهور قائم (ع)، (۶۷)

۱۰- مقصود از نماز، رکوع و سجود، و حج و زکات را، محبت و معرفت به ائمه دانستن، (۷۹، ۸۰، ۸۲)

۱۱- حرکت و تدبیر زمین را از آنان دانستن، (۷۹)

برترین مرحله غلو آن است که انسانی را هر چند با عظمت در جایگاه خدایی بنشانند همچون تصویری که برخی یهودیان از عزیز و مسیحیان از مسیح ارائه می‌کردند و در همین مجموعه روایی (بحارالانوار، ج ۲۵ باب نفی الغلو) بارها به آن تذکر داده شده است و البته پایین مرتبه غلو هم مربوط به علماء دین و تقليد کورکرانه از آنان همچون تقليد و پیروی بی‌قيد و شرط عوام یهود از اخبار و رهباشان است که در جای مناسب بدان خواهیم پرداخت. در همین مجموعه روایی، از جمله در روایات شماره‌های ۴۶، ۵۰، ۸۲، ۹۱ تلاش فراوانی از سوی ائمه علیهم السلام برای عادی و بشری جلوه دادن چهره ائمه صورت گرفته و اینکه آنان انسان‌هایی طبیعی‌اند که فضیلت‌های خدایی اعطای شده به همه انسان را که معمولاً دیگران به درستی از آنها پاسداری نمی‌کنند و در نتیجه از دست‌شان می‌دهند، با دقت پاسداری کرده و در نتیجه آثار نیک آن، که توفیقات و الطاف فراوان الهی است را کسب می‌کنند. جالب این است که قابل توجه مدعاً العموم و رباست محترم دادگاه که در روایت شماره ۷ غلو در حق ائمه علیهم السلام را بدتر و توهین آمیزتر از سبب آنان دانسته و خواستار اجرای حکم «سب النبی و الائمه» در مورد آنان شده و تصریح کرده است که (ای سب لیس یقسر عن هذا ولا يفوقه هذا القول؟) کدام دشنام و سبی کم ضررتر از غلو است و بیش از آن سبب وهن و اهانت نمی‌شود؟

ریاست محترم دادگاه

آیا دفاع از طبیعی بودن جایگاه ائمه! منطبق بر خواست و هدف خدا و ائمه هدی است؟ یا آنان را در حد خدا بالا بردن؟ یا از ویژگی‌های انسانی جدا کردن که نتیجه آن عدم امکان الگو شدن برای انسان‌هاست؟ آیا باید فرهنگ غلو‌آمیز عوامانه را، که بر خلاف صریح نظریات معصومین ع است به عنوان متن حقیقی قبول کرد؟ و هر چه مخالف آن است را، توهین آمیز دانست و یا بر عکس؟ اگر روایت سابق الذکر را مورد توجه قرار دهیم، آنان که غلو می‌کنند و به اندازه عقول مردم با آنان سخن می‌گویند، تا آنها را به دین و مذهب حق ترغیب کنند زیرا که دستور داده‌اند (رغبوالناس فی دینکم) مردم را به دین خود ترغیب کنید. اینجانب نقد دکتر شریعتی! بر امام‌شناسی، بخشی از روحانیون مخالف خود را در آن زمان، گزارش و تبیین کرده‌ام! یکی از این روحانیون مخالف که با شریعتی نیز درگیری داشت، آیت‌الله سید محمد علی کاظمینی بروجردی است که اتفاقاً دکتر شریعتی از اوی و آیت‌الله شیع علی اکبر نهادنی نیز نام برده و برخی نوشته‌های آنان را مورد نقد و اعتراض قرار داده است - بنگرید که کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی صفحه ۱۷۱ و مابعد، آیت‌الله کاظمینی بروجردی می‌نویسد: (هیولای اولیه جهان در دست اولیاء خدا مانند مومن است که آن را به هر صورت می‌توانند بگردانند). حضرت آیت‌الله السید محمد علی کاظمینی البروجردی، معاجز الاولیه در معجزات چهارده معصوم، تهران، کتابفروشی مصطفوی، ۱۳۶۴، صص ۳۱ و ۳۲ - آیا نقد چنین دیدگاه غلو‌آمیز یا نقل چنین اهانت به ائمه و افکار مرتبه والای آنان و عصمت معصومین است؟ آیا ذکر ویژگی‌های غیر طبیعی در

جسم ائمه و بیان وضع زیستی و ارگانیکی غیر عادی برای آنان! به معنای: بالا بردن مقام امامان است؟ نویسنده‌گان ادعای امامان! از نظر جسمی و سخراوی اینجانب در نقد دیدگاه کسانی که برای امامان! از نظر جسمی و طبیعی، وضعی غیر بشری و غیر عادی قائلند می‌پرسم: چه کسی ادعا کرده است امامان مافوق بشر هستند؟ مدعی‌العموم! هیچ مدرک و سندی را اگر ندیده باشد و با تاریخ تحولات فرقه‌ای و فکری در جهان اسلام و تشیع اگر آشنا نباشد، حداقل بحوار الانوار و روایت‌هایی را که سابقاً به آنها اشاره کردیم را دیده و خوانده‌اند! پس آن همه اصرار ائمه برای مبارزه با غیر بشری جلوه دادن خود توسط پاره‌ای از شیعیان غالی برای چه بوده است؟ اینکه من گفته‌ام تصور و تلقی عده‌ای، از امامان! این چنین بود که: آنان موجودات غیر بشری هستند که همه چیزشان با ما فرق دارد، خونشان رنگ دیگری است، تولیدشان جور دیگری است، وقتی از شکم مادر می‌آیند، با دست می‌آیند روی زمین، اصلاً سایه ندارند، دو تا چشم جلو و دو تا چشم پشت سرشان دارند و بعد به نقد این تصور به وسیله شریعتی اشاره کرده‌اند، نه اختراع اینجانب و نه جعل شریعتی بوده است. همان آیت‌الله کاظمینی بروجردی در کتاب دیگرشنان می‌نویسد: «هر یک از رسول و امام لازم است مستوی القله و الهیئه باشد، لازم آمد که مختوناً! ختنه کرده متولد گردد، امام و یغمبر هیچ‌کدام سایه ندارند، از جلو و از عقب یکسان می‌بینند، محظم نمی‌شوند! هنگام تولد دست به زمین نهاده زیان به شهادتین می‌گشاید، ملاٹک برایش حدیث می‌کند.» (کاظمین بروجردی جواهر الولاية، تهران، کتابفروشی بوذرجمهوری، ص ۱۰۱) و نیز دکتر شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی ص ۱۷۳ و

صفحات ما بعد، که از جواهر الولایه به تفصیل نقل می‌کند آیت الله کاظمینی در کتاب جواهر الولایه حتی برای امامان: (رزاقیت آنها است). (جواهر الولایه ص ۳۲۷) همچنانکه همچون اعتقاد «مفهومه» غالی که امامان بزرگ و معصوم شیعه به شدت با آنان مبارزه کردند، می‌نویسد: افاضه و تفویض معصومین است که امر عالم و اداره امور جهان محول به این بزرگواران شده» (جواهر الولایه ص ۲۴۹).

برای اینکه معلوم شود چنین دیدگاه فوق انسانی الوهی و غالی نسبت به ائمه معصومین بیش از هر کس مورد مخالف خود امامان بوده، مدعی العموم و ریاست محترم دادگاه را به مأخذ و منابعی همچون: المقالات و الفرق، مقالات اسلامیین، تبصره العوام بحار الانوار جلد پیست و پنجم فرق الشیعه ارجاع می‌دهم زیرا که نه شرایط کنونی اینجانب و نه حوصله این دفاعیه اجازه استناد مشروح به آنها را نمی‌دهد، استفاده از روایاتی که در سلسله روات آنها، غالیان و مفوضه‌ای چون محمد بن سنان وجود دارد، البته در مجموعه روایی بزرگی چون بحار الانوار، محل ایراد نمی‌تواند باشد زیرا که علامه مجلسی به قصد حفظ همه روایات، اعم از صحیح و معتبر یا ضعیف و حتی جعلی، دست به گردآوری آن مجموعه عظیم زده است، اما برخی از روحانیون همزمان دکتر شریعتی، با نشر آن گونه روایات، تصویر دسترس ناپذیری از امامان در اختیار مردم و نسل جوان می‌گذاشتند و شریعتی به قصد اصلاح و عرضه تصویری درست و الگو، به نقادی و اعتراض نسبت به آنان می‌پرداخت، برخلاف مضامین و تصاویر غیر بشری و غیر طبیعی از امامان که در برخی روایات مخدوش از این قبیل آمده که امام (لایحتمل، لایری له بول و لاغائط، تکون

رائحته اطيب من رائحة المسك) (علامه مجلسی، بحار الانوار، مع تعاليف نفيسه ثمانيه نهض مشروعه الحاج السيد جواد العلوی، الحاج الشیخ محمد الاخوندی، داراکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ق تصحیح عبدالرحیم ربایی شیرازی، الجزء لخامس و العشرون ص ۱۱۶ باب جامع فی صفات الامام و شرائط الامامه) روایت (۱).

در روایات ضد غلو و از جمله در روایت شماره ۲ که به دنبال روایت پیشین آمده کوشیده‌اند: تصویر مافوق بشری را از ائمه بزدایند و لذا فرموده‌اند: «الامام یولویلد و یصوح و یمرض و یکل و یشرب، و یبول و یتفوط، ینکح و بنام، و ینسی یسهو، و یفرح و یحزن، و یضحك و یبکی و...» بحار الانوار، همان ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

در آنجا که گفته‌ام آن گروه از روحانیون سنتگرای مخالف شریعتی، پس از ارائه تصویر فوق انسانی از امام، می‌کوشیدند خود را فوق بشری کنند، از جمله به همین آیت الله کاظمینی و چالش شریعتی با او توجه داشته‌ام، ایشان در «جواهر الاولایه» می‌گویند: که نواب عام امام، ممکن است جهت ثبوت نیابت و صحبت انتسابشان به امام کرامت یا خرق عادتی با وساطت امام به دست شان جاری گردد. (همان، ص ۱۲۵) بدین ترتیب اینجانب مرتكب چه اهانتی به ائمه شده‌ام که مدعی‌العموم اینجانب را به اهانت صریح به امام متهم کرده است؟ آیا طرح دیدگاهی و نقد و رد آن اهانت است؟ بندۀ که نه منکر عصمت و نه نافی شخصیت والا و ابعاد الهی و متكامل آنان بوده و هستم اما فرض کیم، کسی قائل به عصمت و خود ویژگی‌های فوق العاده امامان نباشد! آیا می‌توان اورا متهم کرد که به ائمه اهانت کرده و در نتیجه مشمول سب‌النبی است؟ همان صغرا و کبرا و

استدلالی که ادعانامه در ربط با عنوان اتهامی دوم علیه اینجانب چیده و به کار برده است، عجیب این است که مدعی‌العموم یا کسان دیگری به هر ترتیب شده قصد اثبات: ارتداد، کفر و بی‌دینی اینجانب را داشته‌اند زیرا که اظهارات مرا با سخنان خانمی همسان گرفته که گفته بود: حضرت زهرا (س) نمی‌تواند الگوی زن مسلمان باشد و اوشین است. در حالی که بنده برعکس، تمام سعی و تلاش ام این بوده تا اثبات کنم که امامان الگو هستند و باید الگوی ما باشند و از زبان دکتر شریعتی، دیدگاهی‌هایی را که الگو بودن امامان را نفی و زایل می‌کند نقد کرده‌ام. مدعی‌العموم در پایان اتهام دوم، برای جبران ضعف‌های ادعاهای خود در باب اهانت به ائمه متولّ به ذکر ناقص و تحریف شده جملاتی از یک سخنرانی اینجانب در دانشگاه شهید باهنر کرمان در تاریخ ۷۹/۲/۱۴ می‌شود، هر چند این سخنرانی به پرونده حاضر ربطی ندارد و اساساً در دادگاه کنونی قابل طرح نیست اما به منظور جلوگیری از مشوش شدن ذهن قاضی و فضای دادگاه این توضیح کوتاه را ناگزیر می‌یابم که بگویم: برخلاف ادعای نویسنده ادعانامه! من نگفته‌ام امامان و از جمله امام علی در بعد سیاست و حکومت معصوم نیستند! اصولاً در آن سخنرانی بحث بر سر عصمت امام نبوده بلکه سخن این بوده که عصمت امامان تناقضی با مشارکت و انتقاد سیاسی مردم در حکومت ندارد، ما معتقدیم که ائمه و پیامبر، به رغم توانایی در علم به غیب، قرار نبوده است که همه مسائل زندگی و جامعه و حکومت را از طرق غیر عادی حل کنند به همین دلیل گاه شکست می‌خورده‌اند، همانگونه که جسم طبیعی شان هم در جنگ زخم بر می‌داشته و مانند انسان‌های عادی دچار درد و رنج می‌شده‌اند امام علی

نیز بر اساس ظواهر امور در حکومت خود عمل می‌کرده، چنانکه نیز علیرغم وحی و عصمت، مأمور بوده است که در امر حکومت، با مردم مشورت کند (و شاور هم فی الامر) و امام علی نیز درباره منذربین جارود، کسی که وی را استانداری داد و سپس خیانت او آشکار شد فرمود: (غرنی فیک صلاح ابیک) متأسفانه مدعی‌العموم در موارد دیگری از این ادعانامه مرتکب نقل قول‌های بریده، ابتر و محرق از دیگر سخنرانی‌های اینجانب شده و با خلط مبحث‌ها و تفسیرهای ناصواب، که یادآور بریده بولتن‌نویس‌های خاص و جوسازی‌های ژورنالیستی یک جناح سیاسی مخصوص است، کوشیده برای القاء مقاصد و نجات دادن ادعاهای واهمی و بی‌اساس خود، نیروهای کمکی دست و پا کند که در جای خود و به موقع آنها را آشکار خواهم کرد، بر پایه چنان اغلاط و تحریف‌ها و تفسیرهای (من عندی و ما لا يرضي به صاحبه) و سوء ادراک‌هاست که در ادعانامه نتیجه می‌گیرد که اینگونه اظهارات، اهانت بوده و یک نوع سب نسبت به آنها محسوب شده که به نظر همه فقهای اسلام سب به ائمه در حکم سب به پیامبر است. آیا اگر ادعانامه‌نویس هم به مفهوم و معنای سب، که اهانت شرفی و شرافتی است و هم به مصاديق و معانی بدون تحریف و کامل سخنان اینجانب، وقوف و آگاهی داشت چنین ادعای نادرستی را می‌کرد؟ آری سب به ائمه سب به پیامبر است اما در سخنرانی من العیاذ بالله چه سب و ناسزا و فحشی به ساحت امامان پاک و معصوم شده و رفته است؟ آیا چنین اتهامات سخت و سخيفی برای پوشاندن مقصود و مراد دیگری نیست؟ آیا این همان ابزاری کردن دین و مقدسات و پیامبر و امام نیست که نسبت به آن هشدار و انذار داده‌ام؟

- ج- اهانت به ساحت علمای اسلام و مرجعیت با زیر سؤال بردن امر تقلید در فروع احکام از مسلمات فقه شیعه است.
- د- اهانت به ساحت مقدس قاطبه مردم مسلمان با تشییه نمودن ایشان به میمون در امر تقلید که از مسلمات فقه است.

ریاست محترم دادگاه

اساس آنچه را که مدعاو العموم، اتهامات سوم و چهارم خود را برا پایه آن بنادرد است خط تقلید فکری با تقلید شرعی است، اینجانب با سیاق و فضای بحث و توضیحاتی که در مورد رابطه انتقادی و تعلیمی عالم و متعلم در سخنرانی داشته‌ام، و نیز با توضیحات بعدی که بلافاصله پس از شبکه افکنی و جنجال آفرینی مخالفان، در همان روزهای نخست و پیش از پیگیری قضایی طی یک مصاحبه و انتشار نامه‌ای به ریاست مجلس شورای اسلامی، ارائه کردۀ‌ام و به عنوان استناد پیوست به دادگاه تقدیم می‌شود، صریحاً روشن نموده‌ام که به هیچ وجه مراد از تقلید و مقلد، تقلید در حوزه احکام شرعیه فرعیه از مراجع عظام تقلید شیعه نمی‌باشد! متأسفانه سوء استفاده از اشتراک لفظی یا سوء تفاهم، موجب هیاهوی برای هیچ گردید، می‌دانیم که در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف، واژه‌ها به عنوان اصطلاح، مفاهیم و دلالت‌های گوناگونی دارد که عدم توجه به بستر و قلمرو بحث می‌تواند رهنمون باشد، اصطلاحات: اجماع اقیاس، تقلید، ملت و... در هر حوزه، خاصیتی دارد همین بی‌توجهی و خطابود که یکبار دکتر شریعتی را نیز در بحثی تاریخی و جامعه شناختی که از اصطلاح اجماع استفاده کرده بود، با مخالفانش گرفتار مشکل کرد زیرا که مخالفان، اجماع را به معنای فقهی و به عنوان یکی از ادله اربیعه استنباط احکام

شرعی فرض کرده بودند.

هرجا سخنی از تقلید می‌شود الزاماً به رابطه با مرجع تقلید در احکام
شرعی نیست و گرنه باید مولوی و ملاصدرا را هم متهم به اهانت به
ساحت علماء و مردم مسلمان کرد زیرا مولوی گفته:

خلق را تقلیدشان بر باد داد	ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
و یا ملاصدرا حکیم بزرگ طی مشنوی بلندی، در دیوان، اشعارش، به	
مذمت مسلک ارباب تقلید برخاسته و سروده است	
ای به تقلیدی شده قانع ز دین	تابه کی باشی چنین زار و حزین؟
بر دل او چون غل و زنجیر شد	هر که را تقلید دامنگیر شد
یک ره از تقلید بیرون نه قدم	تابیینی صورت هر بیش و کم
کافران کز عقل بیرون رفته‌اند	همچنین «انا و جدنَا» گفته‌اند
دم به دم گویی کذا قال الشیوخ	اندرین تقلید می‌زیبی رسون
کافرم گر هرگز از دین برخوری	تا تو از تقلید آبا، نگذری

دیوان اشعار ملاصدرا، مقدمه و تصحیح. محمد خواجهی، انتشارات مولی صفحه ۱۸

آیا نفی تقلید کورکورانه اهانت به علماء و مردم است؟ اینجانب که در سخترانی همدان، معرف اندیشه‌های شریعتی بوده‌ام در این مورد نیز به همان تقسیم بندی و دیدگاه آن مرحوم در باب تقلید فکری و تقلید فنی نظر داشته‌ام. شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی می‌نویسد تقلید اگر آگاهانه و منطقی و سازگار با مبانی اعتقادی و نیاز اجتماعی باشد یک کار مترقبی است یک نوع فraigیری و آموزش است و حتی عامل ترقی

و تکامل و نشانه روشنفکری و هوشیاری مقلد! اما آنچه در صفویه قابل انتقاد است تقلید ناشیانه و ناسازگار و عامیانه و حتی گاه رسماً مغایر با روح و جهت و حتی حکم اسلامی و به ویژه شیعی است. تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ و پس از توضیح و تفکیک عالم شیعی و روحانی صفوی و اشاره به خلط این دو تیپ در جامعه ایران می‌نویسد در اسلام و تشیع ما عالم داریم که رابطه او با مردم رابطه عالم و شاگرد، متخصص و غیر متخصص، روشنفکر و توده است اما روحانی! اصطلاح مسیحیت است و تیپ آن تیپ برهمنان، مغان... که به شایستگی فردی و علم ربطی نداشت و رابطه‌شان با مردم از نوع روحانی و جسمانی بود، به صورت نه تعلم بلکه ارادت و نه تقلید فنی بلکه تقلید فکری شریعتی، همان، ص ۲۳۸-۲۳۶.

شریعتی در صفحات ۲۹۱، ۲۹۸ و ۳۱۳ همین کتاب، پس از توضیح اصل تقلید و تفاوت آن در تشیع علوی و تشیع صفوی می‌نویسد در تشیع علوی، تقلید در اصول نیست، در عقاید نیست در احکام است، در فروع است آن هم نه در خود فروع بلکه در فروع فروع.

اما در تشیع صفوی مردم در همه چیز مقلد کور و تسلیم مطلق روحانی خویش‌اند. در تشیع علوی، فقیه طبق موازین علمی و تحصصی که در دست دارد نظر می‌دهد که مثلاً در انتخابات شرکت بکنید یا نکنید. اما در تشیع صفوی، مقلد! موارد خاص را هم از روحانی‌اش می‌پرسد روحانی‌اش هم صریحاً نظر خصوصی مثبت یا منفی می‌دهد و می‌گوید مثلاً به فلان کس رأی بدھید، به فلان کس رأی ندھید، شریعتی باز هم تأکید می‌کند که آنچه خطرناک است تقلید عقلی و تقلید فکری است،

همان ص ۳۱۴.

امام خمینی! مرجع تقلید و رهبر انقلاب نیز، از مردم نمی‌خواست که در امور سیاسی از او تقلید کنند وی می‌گفت: اگر من گفتم به فلان کس رأی دهید اما شناخت شخصی شما، آن فرد را صالح نمی‌داند حرام است که به او رأی دهید.

شهید مطهری نیز تقلید را بر دو نوع ممنوع و مشروع تقسیم کرده و می‌نویسد: یک نوع تقلید است که به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که البته ممنوع است و آن همان است که در آیه قرآن به این صورت مذمت شده (انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثار هم مقتدون) اینکه گفته شد تقلید بر دو قسم است ممنوع و مشروع مقصود از تقلید ممنوع تنها از این تقلید کورکورانه از محیط و عادت و آباء و اجداد نیست بلکه می‌خواهم بگوییم همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه بر دو قسم است: مشروع و ممنوع و سپس تقلید به معنای سرسپردگی مقلد از مرجع تقلید را هم، تقلید ممنوع می‌شمارد و می‌نویسد: تقلید اگر شکل سرسپردن پیدا کرد هزارها مفاسد پیدا می‌کند.

مرحوم مطهری پس از اشاره به آیه قرآن در مذمت یهود به سبب تقلید کورکورانه از علمای خود و ذکر حدیثی از امام صادق و تفسیر آیه مذکور براینکه خداوند عوام ما را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده نتیجه می‌گیرد که تقلید ممدوح و مشروع، سرسپردن و چشم بستن نیست! چشم باز کردن و مراقب بودن است و گرنه مسئولیت شرکت در جرم است.

آن شهید این سخن را در باب رابطه تقلیدی عوام با علماء و مراجع

دینی گفته است. بنگرید به کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۴۹-۵۲ و تمام مقاله استاد مطهری در همین مجموعه با عنوان اجتهداد در اسلام صفحه ۳۶ تا ۶۷- مقدس اردبیلی از فقهاء و علمای عصر صفوی نیز در کتاب اصول دین خود به نقد و نفی تقلید پرداخته و می‌نویسد تقلید برای همه کس چه سنتی و چه شیعه مذموم است سپس به آیات قرآن، بقره آیه ۱۷۰ و مائده آیه ۱۰۴، استدلال واستناد می‌کند (المقدس اردبیلی، اصول دین، به اهتمام و تحقیق محسن صادقی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۵) عجیب این است که خاتون آبادی، عالم شیعی نزدیک به عصر مقدس اردبیلی در کتاب وقایع السنین ادعا می‌کند که مرحوم آخوند یعنی اردبیلی به جواز تقلید در اصول قائل بوده است. (وقایع السنین ص ۴۹۴) و این در حالی است که درست برعکس اردبیلی! تقلید را جایز ندانسته و در مذمت از آن سخن گفته است. با چنین وصفی، شاید چندان شگفت نباشد که مدعی‌العموم محترم هم! نقد و نفی تقلیدی فکری و کورکرانه مطرح در سخنرانی اینجانب را، حمل به تقلید شرعی از مراجع تقلید کند و این چنین بندۀ را آماج حمله و هجوم قرار دهد.

ریاست محترم دادگاه

ادعاتامه نویسان، برای شداد و غلاظت کردن ادعاهایی که علیه اینجانب کرده‌اند ابتدایی‌ترین مباحث علمی در باب تقلید را نادیده گرفته و ادعاهای خلاف واقعی درباره فقه و تقلید کرده‌اند، حکم به اینکه تقلید در فروع از مسلمات فقه شیعه است و یا تقلید از مسلمات فقه است، سخنانی نادرست و حاکی از عدم اشراف گوینده به تاریخ تحولات فقه

شیعه و آراء گوناگون و متضاد در این زمینه است. باید دانست که بر خلاف دعاوی ادعانامه، اولاً موضوع تقلید از فقهاء و مجتهدین، موضوع اجماعی علمای شیعه نیست زیرا که بسیاری از علمای شیعه، نه تنها جواز آن را پذیرفته بلکه به حرمت آن قائل شده‌اند. اصولاً هیچگاه در میان علماء و فقهاء شیعه از وجوب تقلید بحث نشده، بلکه بحث و آراء حول جواز یا ممنوعیت تقلید دور می‌زده است شیخ طوسی در عده الاصول می‌نویسد (لاصحابنا في هذه المساله مذهبین، احد هما انه لايجوز للمستفتی القبول من المفتی بل يلزمہ طلب الدليل كما لزم المفتی... والمذهب الآخر انه يجوز ذلك) فقهای شیعه در این مساله دو نظر دارند، یکی عدم جواز تقلید از مفتی برای مستفتی است و واجب دانستن طلب دلیل از مفتی، یعنی همانگونه که مفتی بر اساس دلیل عمل می‌کند مستفتی نیز به دلیل قرآنی یا روایی عمل کند. و نظر دیگر جواز تقلید و قبول از مفتی است کتاب عده الاصول، جلد اول ص ۳۳۴.

می‌بینید که اختلاف در ممنوعیت یا جواز تقلید است و اساساً بحثی از وجوب تقلید در کار نیست شیخ طوسی در پاسخ به این سؤال که مردم آبادی‌های دور دست که راهی جز قبول نظریات واسطه‌ها ندارند و نمی‌توانند به کشف دلایل فقهی اقدام کنند، پس وظیفه آنان چیست؟ می‌نویسد (لاصحابنا عن ذلك جوابان، احد هما انه لا يجب عليهم القبول منهم و ينبغي ان يكونوا متمسكين بحكم العقل الى ان ينقطع عذر هم باحكام الشریعه فحينئذ يجب عليهم العمل به...). علماء شیعه به این پرسش دو پاسخ داده‌اند، یکی آن که واجب نیست که نقل واسطه‌ها را پذیرند و سزاوار است که به حکم عقل تمسک کنند تا وقتی که علم به

احکام شرع پیدا کنند و عذرشان بر طرف شود و پس از آن طبیعتاً باید به حکم شرع عمل کنند. شیخ طوسی، از گروهی به نام مقلد یاد کرده که همچون علمای اخباری مسلک شیعی در قرون متاخر اجتهاد تقليد به معنای مصطلح کنونی را نفی می‌کرده‌اند و می‌گفتند که همه اعم از عوام و علماء مقلد ائمه معصومین اند و تقليد از مجتهد و مفتی را نادرست می‌دانسته‌اند. از سید مرتضی علم الهدی نیز عباراتی در مذمت تقليد رسیده است (لا ان تقليد هم غير جائز) (الذريعه الى اصول اشريعه ج ۲ ص ۶۵۳) هرچند که وی در نهایت به جواز تقليد مستفی از عالم قائل شده است علمای بزرگ شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم، در واکشن به اجتهاد، جریان تیرومند اخباری در فقه و حدیث را تأسیس یا احیا کردند و اینان به عدم جواز از تقليد و گاه حرمت تقليد قائل بوده‌اند، علمایی چون ملامحمد امین استرآبادی، شیخ یوسف بحرانی، ملامحسن فیض کاشانی، ملامحمد تقی مجلسی و فرزندش علامه مجلسی که (الاخباری میانه روی بود) اسماعیلی و بسیاری دیگر از این گروه بوده‌اند. آیت الله العظمی منتظری در پاسخ به استفتا و سؤالی که طلاب و دانشجویان درباره سخنرانی اینجانب در همدان، از ایشان کرده‌اند، ضمن رد هرگونه اتهام سب النبی و اهانت به ائمه و مقدسات علیه بنده، از «ابن زهره» نام برده و فرموده‌اند که او نیز تقليد از مجتهدین را جایز نمی‌داند برای متن سؤال و پاسخ آیت الله منتظری به استناد پیوست همین دفاعیه که تقديم دادگاه می‌شود مراجعه کنید صاحب معالم الاصول نیز در باب اجتهاد و تقليد، علماء را به دو قسم تقسیم کرده و می‌نویسد عده‌ای که تقليد را قبول ندارند و به علمای حلب معروف‌اند و عده‌ای دیگر که قبول دارند

علاوه بر این، از علماء اهل سنت نیز، ابن حزم اندسی - در کتاب «محلی» جلد اول صفحات ۸۵ تا ۸۸ به شدت با تقلید مخالفت می‌کند و آن را ممنوع دانسته می‌تویسد (ذم اللہ التقلید جمله فالعقلد عاص...) خداوند تقلید را مطلقاً و به تمامی مذمت کرده پس مقلد معصیت کار است. (محلی، مسأله ۱۰۸ ص ۸۸) و شوکانی از فقهای حنبیلی که تحت تأثیر فقه زیدیه بوده نیز به شدت به تحکیم تقلید می‌پردازد و آن را یکسره حرام می‌داند (الامام اشوفکانی، حیاته و فکره، صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰، نقلًا عن کتاب قطر الولی لشوفکانی) شیخ اکبر، محی الدین عربی، از اکابر عرفاء فقهاء که امام خمینی در نامه خود به گورباچف با عظمت از او یاد می‌کند در کتاب معروف خود (فتوحات مکیه) می‌تویسد (والتقلید فی دین اللہ لا یجوز عندنا لالتقلید حی و لامیت)، تقلید در دین خدا جایز نیست، نه از زنده و نه از مرده، فتوحات مکیه جلد دوم ص ۱۶۵، با این اوصاف چگونه مدعی‌العموم ادعا می‌کند که تقلید از مسلمات فقه و مورد اجماع مسلمانان و شیعه است؟ مگر تقلید و یا روحانیت! از ضروریات دین یا مقدسات است که فاقد و حتی منکر آنها را محکوم به اهانت به مقدسات یا انکار ضروریات و مسلمات دین بتوان کرد؟ هرچند که اینجانب منکر هیچ یک هم نشده‌ام آیا مذمت تقلید کورکورانه و مبتنی بر مرید و مرادبازی و حتی استعمال واژه میمون برای چنین مقلدانی جرم و گناه است؟ اگر چنین باشد مدعی‌العموم ابتدا باید (العياذ بالله خداوند یا ائمه را متهم به اهانت کند زیرا که تمثیل علمای بی‌عمل به «حمار» خر (مثلهم ک مثل الحمار) و تشییه علمای مخالف حق و اهل کبر و حسد و دنیاطلبی همچون بلعم با عورا به سگ «مثله ک مثل الکب» در قرآن کریم آمده است چنانکه امام علی (ع) نیز متبع ناآگاه و فاقد شناخت و فقه را همچون الاغ

آسیاب می خواند و می فرماید: (المتعبد علی غیر فقه کحمار الطاحونه
غزر الحكم و درر الکم).
ریاست محترم دادگاه

آیا استفهامی انکاری در مذمت تقلید کورکورانه، مصدق اهانت به مقلدین و مؤمنین است؟ کجای این سخن که مگر مردم میمون اندکه تقلید بکنند یعنی همان چیزی که مطهری به نام سرسپردگی نفی کرد اهانت به فرد یا گروهی خاص است؟ بوزینگی و میمون صفتی، نشانه از خود بیگانگی و مسخ شخصیت انسانی است یعنی همان حقیقتی که قرآن کریم درباره (اصحاب السبت) بنی اسرائیل از آن سخن گفته و در سوره بقره آیه ۶۵، مائده آیه ۶۰ و اعراف آیه ۱۶۶ بدان تصریح فرموده است (ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قدماً خاسئن بقره ۶۵) این تقلید به معنای ذوب شخصیت مقلد در مقلد از خود بیگانه شدن اوست که انسان را میمون صفت می کند و نه رجوع غیر متخصص به متخصص، که به هیچ وجه مورد نظر اینجانب نبوده است.

ادعات امام با اشاره به روایات واردہ (صائناً لنفسه و حافظاً لدینه و...) از سیره مرجعیت شیعه و نقش آن در طول تاریخ تشییع و جهاد علیه دشمن سخن گفته است که سخترانی اینجانب اساساً متعرض اینگونه موضوعات نشده و همچنانکه هیچگاه منکر نقش علماء و روحانیت پیشرو در جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری دو سده اخیر نبوده‌ام و به کارکرد علمی علماء و فقهاء شیعه در طول تاریخ نیز واقع و معترف بوده و اساساً خود سال‌ها به تعلیم و تدریس اینگونه مباحث به دانشجویان اشتغال داشته و دارم، اما ادعای مدعی‌العموم در عبارات

پایانی اتهامات ج و درا مبنی براینکه هدف متهم در نفی رابطه تقلیدی بین مقلد و مرجع تقلید را باید جهت حذف ارتباط میان فرد مکلف و احکام شریعت انوار اسلام جست یک کذب اتسابی و انتساب کذب می‌دانم زیرا که همانگونه که گفته‌ام بر بنیاد یک غلطخوانی واضح جمله‌ای از سخنرانی درباره تقلید و رابطه مرید و مراد بازی استوار است، ادعانامه در همین قسمت می‌نویسد باب اجتهاد و فقاهت در عنصر مرجعیت شیعه در عصر غیب تنها راه اصلی اتصال مسلمانان حقیقی به شریعت اسلام بوده و همانطور که مورد اجماع جمیع علمای شیعه است فرد مکلف برای دستیابی به احکام الهی بایستی یا مجتهد و یا مقلد باشد و یا عمل به احتیاط نماید و این مورد اجماع علماء گذشته تاکنون است. از مباحث سابق، روشن شد که ادعای اجماع در این زمینه کاملاً نادرست و حاکی از بی‌اطلاعی یا بی‌توجهی به تاریخ فقه فقهای شیعه است اما از آنجا که ادعانامه در این بخش، فراوان بر روی موضوع تقلید و فقها تکیه و تأکید یکجانبه و مطلق کرده باید بگوییم که اولاً نفی تقلید از مجتهدی و فقیهی، نفی مقدسات و ضروریات دین نیست تا چه رسد به اینکه اهانت به آنها محسوب شود، همانگونه که گذشته بسیاری از علمای شیعه مخالف با چنین رابطه‌ای میان شیعیان با علماء بوده‌اند آیا به زعم مدعا العموم آنان مسلمان حقیقی نبوده‌اند؟ ثانیاً انتقاد از برخی فقهاء، نه نفی تمام فقها و نه نفی فقهاء و مرجعیت است. اساساً در توقيع شریف امام عصر تنها، عده‌ای از فقهاء را مشمول سخن امام و تقلید مردم از آنان دانسته است، نه همه فقهاء را، امام فرموده‌اند: (فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظاً لديثه مخالفًا على هواه، مطيناً لامر مولاہ في للعوام ان يقلدوه) و سپس

افزوده‌اند (و ذالک لایکون الا بعض فقهاء الشیعه لاکلهم وسائل الشیعه)

ج ۱۸ ص ۹۵-۹۴ و بحار الانوار ج ۲ روایت شماره ۸۸

قابل توجه اینکه استاد محمد رضا حکیمی، که از شاگردان امام خمینی و مجتهدین مبارزند، در توضیح این روایت می‌نویستند از این حدیث آموزنده معلوم می‌شود که فرقی نیست بین عالم شیعه و سنتی زیرا که دنباله روایت این است که: (فَإِنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ فَسَقَهُ عُلَمَاءُ الْعَامَةِ فَلَا تَقْبِلُوا مِنْهُمْ عَنْ شَيْئًا وَلَا كِرَامَه) و نکته دیگر اینکه کلمه بعض به معنای یکی است بعض اللیالی یعنی: یکی از شب‌ها، امام می‌فرمایند آن فقیهی که شایسته پیروی و تقلید است، همه فقهای هر زمانی نیستند! بلکه یکی به این مرحله می‌رسد (هویت صنفی روحانی ص ۸۵۲)

هم او می‌تویسد فقیه به اصطلاح امروزی نمی‌تواند با عالم! مرادف و هم معنی باشد، عالم اسلامی! وصفی است اعم از فقیه اسلامی (همان ص ۶۴) و توضیح می‌دهد که قرآن کریم شامل بیش از ۶۰۰۰ آیه است و آیات فقهی قرآن! یعنی: آیات الاحکام! بین ۱۵۰ تا ۵۰۰ آیه است که کمتر از یک دوازدهم قرآن است. از سوی دیگر قرآن به تمام و کمال و با همه آیات و حقایقش، هادی و سازنده جامعه انسان و نجات بخش مردمان و اقوام است، نه تنها با یک دوازدهم آیات! اینجاست که می‌فهمیم ما نیاز به عالم داریم، یعنی: کسی که در همه علوم و معارف اسلامی صاحب تحقیق و اجتهد باشد، به علاوه دیگر شرایط و به علاوه شناختی که باید از زمان و جهان داشته باشد. همان، ص ۶۵

همانگونه که در بحث غلو و غلیان گذشت، ادنی مرتبه غلو درباره

علماء دین و تقلید رب مآبانه از آنان است در روایات صحیحه آمده است: (سالت ابا عبدالله(ع) عن قول الله اتخذوا احبار هم و رهبانهم ارباباً من دون الله، فقال، اما و الله ما دعوهم الى عباده انفسهم ولو دعوهم الى عباده انفسهم ما اجابوهم و لیکن احلو لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون) بحار الانوار ۹۸/۲ شماره ۵۰ - همین متن و مضمون در روایات شماره ۴۷ و ۴۸ آمده و در روایات شماره ۱۲ که حدیث معروف (اما من كان من فقها... بخشی از آن است) تصریح شده که این توبیخ قرآنی در مورد تقلید نااگاهانه عوام از علماست (فإن الله قد ذم عوامنا بتقليلهم علمائهم كما ذم عوامهم) اینکه در روایت موقفه آمده است که (ایاكم و الجھال من المتعبدین و القجار من علماء) یا فرموده اند: (اذا رأيتم العالم محبا لدنيا فاتهموه على دينكم) (بحار - ۲/۱۰۷) جز برای این است که ما را هم نسبت به تقلید جاھلانه بر حذر دارند و هم نسبت به عالمان فاجر دنیا پرست! اندزار و هشدار دهنده، آیا روایت معتبره (مستقیضه سیاتی علی الناس زمان لا يبقى من القرآن الارسمه و من اسلام الا اسمه فقهها ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنه و اليهم تعود) (بحار ۲/۱۰۹)، را باید جدی گرفت؟ این هشداری نیست به خطروی که پیوسته مسلمانان و شیعیان را تهدید می کند و از همین رو نقد مستمر به فقها را ضروری نمی سازد تا هیچگاه چنین پدیده شومی با عدم آگاهی مردم، مواجه نشود؟ آیا معصوم خواندن مراجع تقلید که اخیراً امام جمعه قم منادی آن شدند، بالا بردن مقامها و مراجع است یا پایین آوردن شأن و مرتبه امام معصوم؟ آیا چنین اغراقها و غلوهایی راجع به مراجعت موجب وهن ائمه اطهار نیست؟ چگونه تشییه مراجع به ائمه و انبیاء؟ اولو

الغو و یکسان سازی آنان، اهانت به ائمه و سبّ النبی تلقی نمی‌شود و مدعی‌العموم نیازی به طرح شکایت و صدور ادعانامه علیه قائلان آن‌گونه بدعت‌ها در تاریخ تشیع نمی‌بیند، اما انتقاد به برخی روحانیون یا نقد پاره‌ای دیدگاه‌های نادرست، اهانت به مقدسات و انکار مسلمات دین و سبّ النبی و انمود می‌گردد.

مدعی‌العموم ظهور سلسله مراتب و القاب و عناوین خاص در میان روحانیون را که اینجانب به عنوان فرآیند سازمان‌یابی روحانیت در تاریخ معاصر، مورد بحث قرار داده‌ام را، این چنین مورد حمله قرار می‌دهد البته مکرر در مکرر نسبت‌های نارواست که به جامعه روحانی وارد می‌آید آیا این عناوین چیزی جز میزان مطالعه و درجه تحصیلی فرد روحانی را بیان می‌کند؟ ایشان مشخص نکرده است کدام نسبت ناروا را به جامعه روحانی وارد کرده‌ام! اما اگر عناوین مورد اشاره بیان کننده میزان مطالعه باشد و از قبیل درجات دانشگاهی دکترا و فوق لیسانس و... تلقی شود آنچنان که ادعانامه می‌گوید موضوع بحث و مناقشه نیست و اینجانب در سخنرانی همدان از این جهت بدان اعتراض نکرده‌ام، اما اگر این عناوین عالمان دین را به سمت یک بوروکراسی سوق دهد، آن هم یک بوروکراسی روحانی، البته مسأله صورت دیگری پیدا می‌کند البته آیة الله و حجت‌الاسلام، با بار معنایی دینی و خاصی که دارد، چیزی بیش از یک مدرک علمی را افاده می‌کند و نوعی تقدس را در خود دارد بر خلاف دکتر و مهندس! و اما اساساً گفتار اینجانب در عبارات مورد اشاره اندزار به دیدگاه و گرایشی است که طالب ادغام نهاد دینی در نهاد حکومتی و تبدیل کردن آن به ساختاری هیرارشیک و بوروکراتیک است که موجب

انسداد باب اجتهاد و جایگزینی دین دولتی به جای دولت دینی می‌شود. ادعانامه با خلط مبحث ادعا می‌کند که اینجانب به علماء و روحانیون افترا زده و گفته‌ام آنان جامعه را به دو دسته: روحانی و جسمانی تقسیک می‌کنند در حالی که اینجانب روحانیت مسیحی کاتولیکی را گفته‌ام به صفحات ۵-۶ متن سخنرانی نگاه کنید و تقسیم بندهی دوگانه جسمانی و روحانی را در تاریخ قرون وسطی توضیح داده‌ام. ادعانامه معتبرضه من در اثنای سخن را که اشاره‌ای هم به آیه‌ای از آیات قرآنی دارد، به عنوان تحریف قرآن و تفسیر به رأی و مصدق بارز افترا و تهمت به روحانیت ذکر کرده است بنده در مقام تفسیر «لایسمها لاالمطهرون» نبوده‌ام و گرنه روشن است که قرآن کریم، در مقام بیان این حقیقت است که درک و فهم معنای قرآن فقط برای پاکان قابل حصول است و البته معنای ظاهری آن هم که واضح است و در حکم شرعی، حرمت مس بدون وضو و طهارت قرآن، انعکاس دارد همچنانکه در آغاز سوره بقره نیز فرموده است: این کتاب که در هدایتگری آن شکی نیست تنها پرواپیشگان و با تقوایان را هدایت می‌کند (ذلک الكتاب لارب فی هدی للّمّقین) من گفته‌ام کتاب مقدس! یعنی: انجیل و تورات، مستقیماً توسط هیچ مؤمن مسیحی! قابل فهم شمرده نمی‌شد، یعنی حتماً مسیحیان برای فهم کتاب مقدس خودشان نیازمند روحانی بودند، روحانیان هم واسطه بین خلق با خدا بودند و هم واسطه بین مسیحیان با مسیح بودند، نه با خدا، بدون روحانی می‌شد ارتباط برقرار کرد، نه با مسیح بدون روحانی می‌شد ارتباط برقرار کرد نه با کتاب مقدس، هیچکدام! گویی که این کتاب مقدس که به قول قرآن: (لایسمه الا المطهرون) گریا که این پاکان، فقط! روحانیان هستند و

بس (متن سخنرانی ص ۵-۶) کجای این عبارات افترا و تهمت به روحانیت شیعه یا تفسیر به رای و تحریف قرآن است؟ خلط مبحث و استنتاج‌های عجیب و غریب مدعاً العموم در این قسمت نیز غوغای کرده است.

همانگونه که بحث عقل و ایمان و تناقضی را که روحانیون کاتولیک فرون وسطی در میان آنها در می‌افکنندند و اینجانب در همان توضیحات مربوط به مسیحیت و پروتستانیسم مسیحی بدان اشاره کرده‌ام صفحه ۵ و ۶ متن سخنرانی نیز در ادعانامه به عنوان مصدق بارز افترا و تهمت و بی‌آبرو کردن یک قشر مورد احترام جامعه ذکر شده است و البته حجت و دلیل ادعانامه نویس هم به زعم خود این است که اینجانب در پاسخ سؤال و اعتراض یک خانم که گفته‌ام این مسائل هم در اسلام وجود داشته و هم در مسیحیت، مطالعه صفحه ۶ متن سخنرانی، به سادگی ادعای افترا اینجانب به روحانیت را باطل می‌کند زیرا که اینجانب سیز دین سنتی کاتولیک و پاپ‌ها با عقل و تعارض ایمان و دانایی را از دیدگاه آنان بیان کرده‌ام و سپس می‌افزایم: چنین ایمانی البته ایمان بالاتر از عقل نبود، ایمان مادون عقل بود، چنین مؤمنی! مؤمن نبود که از مرزهای عقل فراتر رفته باشد، بلکه مؤمنی بود که دچار بلاحت بود بعضی از روایت‌های منسوب و شاید مجعلو در اسلام گفته است که (اکثر اهل لاجنه البلهاء) البته حالاً عرفای ما بعضی‌ها آمده این بُله بهشتیان را یک بُله ماورای عقل تفسیر کرده‌اند، می‌بینید که اولاً اینجانب به ایمان فراتر از عقل معتقد‌نمود و ایمان مادون یا ضد عقل را مورد انتقاد قرار داده‌ام ثانیاً همان روایت احتمالاً مجعلو را هم، که به صورت جمله معتبرضهای در میان عبارت

آمده از قول برخی عرفان! تفسیر عرفان، قابل قبول می‌کنم بله ماوراء عقل
مانند ایمان ماوراء عقل! در همینجاست که خواهر مذکور سؤال می‌کند
شما راجع به اسلام صحبت می‌کنید یا مسیحیت و بنده پاسخ داده‌ام نه!
اینها هم توی اسلام وجود داشته هم در مسیحیت، من راجع به هردوشان
صحبت می‌کنم. قطعاً اگر برداشت مدعی‌العموم از «اسلام» در این
عبارت: «دین اسلامی» و کتاب و سنت معتبر است، در اشتباه به سر
می‌برند زیرا که روشن است، تناقض ایمان و عقل، حتی در مسیحیت
اصیل و تعالیم حقیقی حضرت مسیح نیز وجود نداشته است، من در
تحقیقات مقدماتی، برای قاضی توضیح دادم که در اینجا، تفاوت ادبیات!
گاه رهزن و غلط‌انداز است، وقتی اینجانب با ادبیات خاص یک استاد
دانشگاه! می‌پرسم فلان کتاب را دیده‌اید؟ مقصود رؤیت چشمی کتاب
نیست! بلکه مطالعه آن است! در عبارت مذکور، هم در مسیحیت و
اسلام، یعنی در تاریخ مسیحیت و اسلام، یا به عبارت واضح‌تر در تاریخ
مسلمانان آیا مدعی‌العموم منکر آن است که در جهان اسلام و تاریخ
مسلمانان، فرقه‌ها، گروه‌ها و کسانی بوده‌اند که همچون کاتولیک‌های
قرون وسطی به تناقض ایمان و عقل! قائل بوده‌اند؟ منازعات اشاعره با
معتزله، فرق و نحله‌هایی چون حنبله، ماتریدیه، کلامیه، صوفیه، و چه،
چه بوده‌اند و چه گفته‌اند؟ دیدگاه‌های ضد عقلی در تاریخ و جهان اسلام،
در طول قرون، کم نبوده است که برای اجتناب از اطناب، متعرض آنها
نمی‌شود؟ چرا ادعانامه‌نویس، با تنگ‌نظری و یکجانبه‌بینی، می‌کوشد
همه چیز را به اسلام به عنوان دیانتی اصیل و حق تحويل کند و همه جا
اسلام را هم به مذهب شیعه اثنی عشری باگرایش اجتهادی اصولی قرون

متاخر ترجمه نماید! آنچنان که در همین قطعه، برای رد سخن اینجانب و اثبات عدم تناقض ایمان با عقل، ادعا می‌کند: اسلام دعوت به سنت، عقل، اجماع و کتاب با هم نموده است، نویسنده حتی علمای شیعه اخباری را هم از دایره اسلام و مسلمانی بیرون ریخته و قول و دیدگاه یک جریان، در میان مجهدین شیعه اثنی عشری و اصولی مشرب را به کل اسلام و مسلمانان تعمیم می‌دهد تا بتواند به زعم خود، متهم را محکوم کند. البته بنده هم به عنوان یک مسلمان شیعه اثنی عشری اصولی مشرب، به منابع اربعه مذکور قائلم، اما آیا می‌توان این را به عنوان دلیلی به نفی وجود دیدگاه‌های ضد عقلی در تاریخ اسلام ارائه کرد و سپس بدینوسیله گوینده را متهم به تهمت و افترا به دین و روحانیت ساخت؟

مدعی‌العموم از کجای سخن اینجانب استخراج کرده که گفته‌ام رساله‌ها و آموزش‌های مراجع! ضد عقل است و آنان به مقلدین گفته‌اند که هر چه به شما گفتمیم ولو متناقض با عقل باید پذیرفته شود؟ این بافت‌های ذهنی و استنباط‌های من عندي ادعانامه نويس است که متأسفانه با بافن آسمان و رسیمان به هم سعی کرده ذهنیت‌های خود را القاء کند و به سخنران انتساب دهد. صفحه ۶ و ۷ متن سخنرانی را بخوانید شرح و بسط‌های مدعی‌العموم درباره رابطه طلاق و مجهدین زائد است و اگر متن سخنرانی با دقت خوانده می‌شد! نیازی به توضیحات و اضطراب نبود چراکه خود اینجانب گفته‌ام رابطه عالم با متعلم یک رابطه تعلیمی و آموزشی است، رابطه یک یادگیری و انتقادی هم هست، دانشجو ممکن است در کلاس از استادش هم انتقاد بکند، کما اینکه در خود حوزه‌های دینی تا حدودی همین رابطه برقرار است، حتی

امروز طلبه به آن استادی که درس مثلاً خارج به او می‌دهد انتقاد می‌کند، جزو بحث می‌کند، صفحه ۱۱ متن سخنرانی.

مطالعه دقیق و منظم متن سخنرانی و مقایسه آن با متن ادعانامه! نشان می‌دهد که متأسفانه ادعانامه نویسان با قطع ووصل های ناصواب، تقطیع عبارات، همنشین سازی جملاتی با چند صفحه فاصله، حذف یک واژه و حتی ضمیر و اشاره، عدم درک صحیح مفاهیم! اصطلاحات و عدم توجه به زبان و ادبیات خاص سخنران! موجبات ترسیم تصویر تحریف‌آمیزی از حیث معنی و لفظ از سخنان اینجانب شده و سپس براساس آن مرا متهم و حتی محکوم می‌کنند.

ریاست محترم دادگاه

یکی از خاستگاه‌های خطاهای اشکال تراشی‌های ادعانامه نویسان علیه من، عدم توجه به بحث دقیق و ظریف عالم و روحانی است، آیا گفته‌های اینجانب که: ماوراء اسلام طبقه خاص! به نام طبقه روحانی نداریم، امام جماعت الزاماً باید روحانی باشد، بسیاری از نقش‌ها و کار ویژه‌هایی که به طور عرفی و تاریخی اختصاص به طبقه‌ای به نام روحانی پیدا کرده، مانند: قرائت خطبه عقد، استخاره، اجرای آداب و مناسب مذهبی، هیچکدام، احکام و دستورات اسلام نیست، آیا این گفته‌ها اهانت به مقدسات، انکار ضروریات، افترا به فرد یا افرادی خاص است؟ برای اینکه مدعی العموم و ریاست محترم دادگاه دریابند یا به یاد آورند که سخنان مذکور، نه فقط گفته اینجانب و دکتر شریعتی! بلکه گفته‌ها و نوشته‌های علماء و متفکران قابل قبول و معتبر برای جمهوری است و به هیچ وجه هم مصدق اهانت و افترا نیست، توجه شما را به نوشته شهید بهشتی جلب می‌کنم که: «بررسی تاریخ نشان می‌دهد که در میان پیروان

ادیان بزرگ و کوچک آسمانی و غیرآسمانی، غالباً طبقه خاصی به نام روحانی بوده، اکنون از ما می‌پرسند: نظر اسلام در این باره چیست؟ آیا اسلام هم خواسته است چنین طبقه‌ای در میان مسلمانان به وجود آید؟ پاسخ ما منفی است، در سازمان اجتماعی اسلام! هیچگونه طبقه بالا و پایین توأم با انحصار علمی و عملی وجود ندارد کتاب (مرجعیت و روحانیت، ص ۱۲۱، ۱۲۳ و ۱۲۴) ایشان سپس می‌افزایند از این بالاتر، در اسلام سمت خاصی به نام روحانیت نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل حرفه خاص روحانیون شمرده می‌شود سرانجام نداریم و همان ص ۱۴۲.

شهید مطهری می‌نویسد: بسیاری از شئون هست که آن شئون را اسلام برای علماء دین! نپذیرفته است (کتاب خاتمیت، ص ۱۰۸).
 یکی از جنبه‌های منفی، اسم‌گذاری است، کمتر افراد به این مطلب توجه دارند، حتی اسلام برای علماء دینی اسم و عنوان خاصی انتخاب نکرده است، با اینکه علمای دین در آن زمان اسم داشتند، کشیش و قسیس و یا رهبان که آن نهادشان بودند، احبار که علمای یهود بودند، اسلام فقط گفت: عالم! همان اسمی که از حقیقت حکایت می‌کند اگر بگویید که این اسم‌هایی که بعدها پیدا شده، این اسم‌هایی که الان هست: شیخ، ملا، آخوند، روحانی، چیست؟ می‌گوییم این اسم‌هایی است که بعدها خود مردم انتخاب کردند. اگر کسی واقعاً خیال کند که یکی از دستورهای اسلام این است که به یک عالم دینی باید گفت: شیخ یا آخوند یا ملا اشتباه کرده است، آن جوری که من فکر می‌کنم تا قرن چهارم هجری و شاید اوایل قرن پنجم! ما یک نفر عالم دینی نداریم که یک اسم

مخصوص برای او گذاشته باشد، مثلاً کلمه شیخ به او اطلاق کرده باشند فقط از قرن چهارم و پنجم است که می‌بینیم در میان علماء و فلسفه و بزرگان کلمه شیخ! بر اکابر علماء اطلاق می‌شده است. لفظ آخوند و ملا تا آنجا که من تفحص کرده‌ام تا ده قرن بعد از اسلام به احدی گفته نمی‌شده است، من هنوز پیدا نکرده‌ام که به یک عالمی قبل از دوره صفویه کلمه آخوند یا ملا اطلاق کرده باشند. لفظ روحانی که خیلی جدید الولاده است، معاصر است با خودمان یعنی: با نسل ما، شما در شصت هفتاد سال پیش یعنی: قبل از مشروطه یک جا پیدا نمی‌کنید که به علمای دین، روحانیون! گفته باشند و این اقتباس از مسیحیت است، مسیحی‌ها روی حساب اینکه در نظر آنها روح، از تن! آخرت، از دنیا! معنی، از ظاهر! جداست و عالم دینی باید به اصطلاح تارک دنیا باشد به علمای خودشان می‌گفتند: روحانیون! و بعد هم این اصطلاح در ایران ما شایع شد و به هر حال اسلام جز کارهایی که نکرده است، یکی این است که برای علمای دین اسم مخصوص انتخاب نکرده است همچنانکه لباس مخصوص هم انتخاب نکرده است، (کتاب حاتمیت ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

شهید مطهری در جایی دیگر ضمن نقادی از حوزه‌های علمی روحانی می‌نویسد چرا افراد بیکار و مزاحم، علف هرزه! در محیط مقدس روحانیت زیاد است؟ چرا بازار القاب و عنوانین وزست و قیافه و آراستن هیکل در میان ما اینقدر رایج است و روز به روز مع الاسف زیادتر و رایج‌تر می‌گردد؟ چه مرزی در کار است که زعمای صالح و روشنفکر ما همینکه در رأس کارها قرار می‌گیرند قدرت اصلاح از آنها سلب می‌گردد کتاب (مرجعیت و روحانیت ص ۱۶۷) ایشان در ادامه می‌افزایند

رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار به محدودیت گراییده و همه رشته‌ها در فقاهت هضم شده و خود رشته فقه در مجرایی افتاده که از صد سال پیش به اینطرف از تکامل باز ایستاده است، یکی از نواقص دستگاه روحانیت آزادی بی حد و حصر لباس روحانیت است. (همان ص ۱۷۵) شهید مطهری درباره امامت جماعت هم می‌نویسد آری انصاف این است که برخی شئون روحانی که فعلاً معمول است از قبیل امامت جماعت! نه یک شأن مخصوص روحانی است و نه کسی حق دارد آن را بهانه قرار داده و عمری کل بر اجتماع بوده باشد. (مرجعیت و روحانیت ص ۱۷۷-۱۷۸) آن مرحوم در کتاب خاتمیت نیز می‌گوید: در بسیاری از ادیان شما تشریفاتی را می‌بینید برای مولود یا مرد یا ذبیحه یا معبد و یا عروسی که این تشریفات اختصاص به روحانیون دارد فرضاً، آن که باید گوش بچه نوزاد دعا بخواند منحصرآ باید کاهن باشد! روحانی باشد! یا آن که نامگذاری می‌کند روحانی باشد، آن که مثلاً برای مرد دعا می‌خواند یا نماز میت می‌خواند روحانی باشد، اسلام می‌گوید: نماز میت را هر کس می‌تواند بخواند، اسلام هیچ وقت برای افراد این امتیاز را قائل نشده است، اسلام نگفته امام جماعت باید از علماء باشد یک چیزهایی هم هست که بعد مردم آمده‌اند و برای علماء ساخته‌اند مثل: استخاره کردن که در اصل استخاره کردنش یک عده حرف دارند تا چه رسد به اینکه حتماً استخاره را علماء باید بکنند، یکی دیگر از این چیزها مسئله ختم است، این به علماء مربوط نیست به عنوان یک وظیفه‌ای که عالم باید انجام دهد اینها کارهای غلطی است (خاتمیت ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴) آیا سخنان بالا استخفاف، تحقیر و خوارنمایی روحانیون است؟ آیا نقد و نفی

رفتار و کارکرد شیوه سنتی، افترا و تهمت تلقی می‌شود؟ جالب این است که مدعی‌العموم خود سخنان اینجانب در باب نفی تقلید کورکورانه، عدم تنافض عقل و ایمان، عدم انحصار روحانیون در امامت نماز جماعت و رابطه انتقادی میان طلبه و مجتهده، همه را تأیید کرده و با آنها اظهار موافقت کرده است اما معلوم نیست که چرا بنده را متهم می‌کند و آنچنان مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد. آیا نقد و نفی رفتار و افکار گروهی از روحانیون به عنوان سنت‌گرا یا اقتدارگرا به منزله اهانت و تحقیر به کلیت روحانیت است؟ اگر این چنین باشد «امام خمینی و شهید مطهری پیش از من متهم و محکوم‌نمد».

ریاست محتر دادگاه

تقاضا دارم سخنان زیر را با سخنرانی اینجانب مقایسه کنید و قضاوت بفرمائید که بر اساس منطق ادعانامه، کدامیک نسبت به روحانیت و مرجعیت اهانت‌آمیزتر است؟ «آقتنی که جامعه روحانیت ما را فلنج کرده و از پا درآورده است عوامزدگی است، روحانیت ما در اثر آفت عوامزدگی نمی‌تواند پیشرو باشد، روحانیت عوامزده ما چاره‌ای ندارد از اینکه هر وقت یک مسأله اجتماعی می‌خواهد عنوان کند دنبال مسائل سطحی و غیراصولی برود، روحانیت عوامزده ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را بर منطق و سکون را بر تحرک و نفی را براثبات ترجیح دهد زیرا موافق طبیعت عوام است، حکومت عوام منشاء رواج بی‌حد و حصر ریا و حامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع القاب و عناوین بالا بلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است، حکومت عوام است که آزاد مردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را

دلخون کرده و می‌کند» شهید مطهری (كتاب مرجعیت و روحانیت، ص ۱۸۴-۱۸۵).

آیا با دیدگاه و منطقی که مدعی‌العموم در ادعائامه اتخاذ کرده اگر به جای نام شهید مطهری نام اینجانب پای سخن فوق می‌نشست ایشان مرا متهم به انواع اتهامات از قبیل ستون پنجم، استکبار جهانی برای عبور از خط قرمز نظام اسلامی، انکار ضروریات، اهانت به مقدسات و افترا به روحانیت و... نمی‌کرد؟

شهید مطهری با روشن‌بینی و همه جانبه‌نگری، در مقایسه روحانیت سنی و شیعی می‌نویسد: روحانیت سنی وابسته به دولت‌ها در کشورهای عربی - اسلامی عوامزده نیستند و لذا فاقد قدرت‌اند، اما حریت دارند در حالی که روحانیت مستقل از دولت شیعی، عوامزده است و لذا دارای قدرت، اما فاقد حریت است (همان ص ۱۸۳-۱۸۴).

این مقایسه مربوط به دوران پیش از انقلاب و برپایی نظام جمهوری اسلامی است آیا اگر کسی امروز! نسبت به از کف رفتن حریت و قدرت روحانیت شیعی و علمای ایران انذار و هشدار بدهد، مجرم و گناهکار است؟ از کف رفتن قدرت، به دلیل از دست دادن پایگاه مردمی و از بین رفتن حریت به سبب به زیر سلطه رفتن نهاد دینی در مقابل نهاد قدرت و انحلال آن در بوروکراسی حکومتی، به توضیحات شهید مطهری در باب مقایسه طبقه روحانی در سایر ادیان و اسلام باید بیفزاییم که دیانت حضرت موسی یا مسیح نیز در اصل و آغاز، چیزی به نام طبقه رهبان و احبار و کشیش نداشت، پیدایش چنین طبقه روحانی، محصول فرآیند تحولات اجتماعی - فرهنگی - سیاسی در جوامع دینی یهودی و مسیحی

و... بوده است، پس درست است که در اصل و اساس اسلام چنین طبقه روحانی وجود ندارد اما امکان خطر پیدایش آن نیز در جوامع اسلامی و شیعی منتظر نیست، روش است که پس از تکریب، نهادینه شدن و جا افتادن، به تدریج نام دین و اسلام را هم بر خود خواهد گذاشت، چنانکه آثارش را در تاریخ اسلام و ایران می‌توان دید آیا نقادی چنین امکانی و هشدار و انذار نسبت بدان، که جامعه اسلامی - شیعی و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نیز به سرنوشت اقوام و ملل گذشته چجار نشوند، اهانت و افترا و... است؟ شاید در اینجا هم «مطهری، غزالی!» و «بنده، عین القضاط!» شده‌ام که اگر آنچه را که غزالی در آثار گفته و نوشته، بگوییم متهم و مجرم می‌گردم، اما خود حجۃ‌الاسلام، هرگز! شاید هم رودریاستی‌ها نمی‌گذارد مخالفت با مطهری علی شود. ادعانامه‌ای که اصطلاح آقازاده‌ها را جعل بنده می‌خواند و ادعا می‌گوید که من مسئولان نظام را به رشوه‌خواری متهم کرده‌ام، خوب است به کتاب مرجعیت و روحانیت مراجعه کند و ببینند که استاد مطهری در حدود چهل سال پیش از اختلاس آقازاده‌ها گفته و نوشته است: «موجب منتهای تأسف است که مردم جلو چشم خود بیستند که اولاد و احفاد و حواشی برخی از مراجع تقليد بزرگ آنقدر از بودجه روحانیت اختلاس می‌کنند که سال‌های متمادی در کمال اسراف خرج می‌کنند و تمام نمی‌شود. (مرجعیت و روحانیت ص ۱۹۴) ناگفته پیداست که نه دیروز و نه امروز چنین امری کلیت و اطلاق نداشته و ندارد اینجانب نیز هیچگاه تمامیت و کلیت روحانیت و مرجعیت را مورد انتقاد قرار نداده‌ام.

ریاست محترم دادگاه

دفاع برخی از فقها و مراجع و فضلاء و روحانیون حوزه از اینجانب که استناد آن به پیوست تقدیم می‌گردد بهترین سند عدم قطعیت اهانت به مطلق روحانیت و نشانه عدم تلقی عموم و اطلاق از سخنان بنده است و همانگونه که تأکید آنان بر عدم اهانت به دین و مقدسات و ائمه در سخنرانی اینجانب بهترین مستند برای عدم قطعیت برداشت مخالفان است، تصور برخی نسبت به گفتار گوینده نمی‌تواند اثبات کننده اتهاماتی چنین سنگین باشد.

ه- استهزاء و مسخره نمودن احکام نورانی اسلام از قبیل اجرای مراسم خطبه عقد نکاح و ازدواج شرعی.

ادعانامه نویس با افزایش طول و عرض اتهامات و تشییث به دلایل واهی و بی اساس می‌کوشد ادعانامه را حجمی تر و سنگین تر کند، انتقاد به وسوس برخی عاقدين حرفه‌ای در ادای غلیظ مخارج حروف، چه ربطی به استهزاء احکام اسلام دارد؟ مگر من گفته‌ام: عقد نکاح! لازم نیست و منکر شرعیت آن شده‌ام؟ آیا مگر عقد جز ایجاب و قبول بین مرد و زنی است که می‌خواهند با یکدیگر پیوند زناشویی بینندند؟ عجیب است که خود مدعی‌العموم اذعان دارد که خطبه جزو عقد نیست اما انتقاد گوینده به عادت برخی عاقدين را به عنوان انکار ضروری دین معرفی می‌کند سخنان من به نفی اصل عقد شرعی و نه حتی آیات و احادیث مستحبی است که بعضاً خوانده می‌شود، اشاره بنده به تشریفات‌گرایی و سخت‌گیری‌ها و وسوس‌هایی است که از سوی گروهی به منظور تبدیل کردن خواندن عقد نکاح به یک شغل و حرفه ویژه به کار رفته است. اسلام! شریعت سهله است و همانگونه که شهید مطهری گفت: برخلاف

ادیان دیگر، نخواسته است که بسیاری از شئون، ویژه علماء یا روحانیون باشد، هر فرد مسلمانی با رعایت شرایط مورد نظر شریعت می‌تواند به اجرا و اعمال اموری از قبیل امامت جماعت، عقد نکاح، و... بپردازد جمله مستمسک ادعانامه نه دلالت بر اتهام ادعایی دارد و نه حتی متنضم اهانت به فرد معین و مشخصی است همچنانکه انتقاد به سواس‌هایی که: مَدْ «وَ لَا الضالِّين» را در نماز بیش از حد می‌کشند نه به معنای نفی نماز است و نه استهزاء نمازخوان‌ها! مدعی العموم یا نماینده ایشان کافی بود بدون پیش‌داوری متن را می‌خوانندند تا نیازی به آن همه استدلال و مناقشه و توضیحات واضحات راجع به شرعیت و حلیت نکاح نمی‌افتاد.

پیش چشمی داشتی شیشه‌ای کبود

زان سبب، عالم کبودات می‌نمود و- موارد دیگر اتهامات ایشان عبارت است از: بهم زدن آرامش شهر وندان همدان! بلکه ایجاد تشنج در سرتاسر کشور اسلامی ایران و تشویش اذهان عمومی و ایجاد فتنه در جامعه اسلامی (الفتنه اشد من القتل) و همچنین اهانت به کتب اخلاقی و دینی که محتوای آنها احادیث و اخبار متفقول از پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) است و همچنین افتراهای ناروا به متدينین و مسئولین جمهوری اسلامی و متهم کردن ایشان به خشونت و ترور و مطالب دیگر از قبیل استفاده ابزاری از امام راحل و شهید مطهری و دیگران.

ریاست محترم دادگاه

ملاحظه می‌فرمایید که ادعانامه نویسان هرگونه اتهامی که در قانون بوده یا نبوده به هر نحو، یکجا جمع کرده و علیه اینجانب ادعا نموده‌اند تا

بدینوسیله بتوانند در پایان حداقل چیزهایی از آنها را حفظ کرده و دادگاه را ناگزیر به تأیید آنها و صدور حکم محکومیت کنند.

واقعیت این است که در ادعائامه، مخروط اولیه اتهامات مخالفان و حتی کانون و مرکز ثقل تحقیقات مقدماتی و مرحله بازجویی وارونه شده است، آنچه که در آن مرحله مورد تأکید بود و مکرراً آن پرسش می‌شد، طرح ادعاهایی علیه من در ارتباط با مقام رهبری بود اما اینکه آن موضوع در پایان اتهامات و به گونه‌ای کلی و ضمنی آورده شده است همچنان در تبلیغات سیاسی مخالفان نیز، طی یک دوهفته نخست، محور حملات به سخنرانی اینجانب، اهانت به روحانیت بود اما از هفته سوم تغییر یافت و اهانت به ائمه اطهار و مقدسات اسلام! جایگزین آن شد، آیا این تغییر تکیه‌گاهها و کانون اتهامات، دلالت بر ماهیت سیاسی کل جریان نمی‌کند؟ افترا به مسئولان نظام و متهم کردن به خشونت و ترور، هیچگونه دلیل و مدرکی ندارد و ریشه آن را باید در جای دیگری جستجو کرد، واقعیت این است که اینجانب در سال هفتاد و هشت همراه با پانزده نفر متشكل از نمایندگان احزاب و گروه‌های دوم خرداد با مقام رهبری ملاقاتی خصوصی داشتیم در آن ملاقات، بنده بحسب وظیفه دینی و ملی و از سر خیرخواهی، مسائلی را به صراحة و شفافیت با ایشان در میان نهادم و پاره‌ای اتفاقاتی هم که از رهبری بود حضوراً و به دور از مجامله، اما با احترام و حفظ شئون به خدمت ایشان عرض کردم، مقام رهبری، شنیدند و سپس پاسخ‌ها و توضیحات خود را بیان کردند، بنده اعتراض و واکنشی که دلالت بر خشم و عصبانیت از سخنان من باشد از سوی رهبری مشاهده نکردم اما متأسفانه پس از اتمام جلسه، یکی از اعضای بیت

رهبری با واسطه! پیامی خشم‌آگین و تهدید کننده برایم فرستاد! من احساس می‌کنم تمام فشارها و تضییعات و حتی رد صلاحیت اینجانب در انتخابات گذشته، از سوی کسانی سرچشمه گرفته و می‌گیرد که تلاش کردند تا بند و امثال بند را به عنوان مقابله جویان و دشمنان ایشان جلوه داده و از طریقی اهداف خود را پیگیری کنند، جنجال آفرینی اخیر و پرونده‌ای که هم اکنون در جریان است، به گمان من، توان همان صراحت و شفافیت لهجه و بیان است که بر برخی خوش نیامد، از آن زمان، هر چه گفته می‌شود به عنوان مقابله با رهبری و انمود می‌گردد در ادعانامه حاضر، نقد اینجانب بر دیدگاه اقتدارگرا و توجیه کننده خشونت و ترور چه ربطی به مقامات نظام و شخص رهبری دارد؟ آیا ظهور و بروز پدیده‌هایی چون قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه، که شخص رهبری این را جنایت و آن را وحشیانه خواند، دلالت بر وجود ریشه‌های فکری و نگرش‌های خشونتپرور! به نام اسلام و ولایت ندارد؟ چرا باید طرح و نقد چنین دیدگاهها و صحابان قرائت‌های بنیادگرا و طالبانی از اسلام را افترا به رویکرد اقتدارگرا از دین در میان گروهی است که دین و هشدار نسبت به رویکرد اقتدارگرا از دین در میان گروهی است که دین و مرجعیت و روحانیت و همه چیز را وسیله‌ای برای قدرت و اقتدارگرایی خود می‌خواهند، آنان در عمل و تجربه اثبات کرده‌اند که نه دغدغه دین و ارزش‌ها و روحانیت و مرجعیت را دارند و نه به آینده کشور و ملت و انقلاب و جمهوری اسلامی می‌اندیشند، در بازجویی‌ها و تحقیقات مقدماتی، تلاش می‌شد تا از طریق سوالات، اتفاقاً من به سوءاستفاده از تقسیم‌بندی خودی - غیرخودی، اشاره به حمله گروه‌های خشونت‌طلب

به خواهران محجبه انسجمن‌های اسلامی دانشجویی، یعنی همان گروه‌هایی که مدعی‌اند چادر حجاب کامل است، شکنجه و خشونت به نحوی به مقام رهبری راجع شود، در حالیکه نه عبارات دلالت بر چنان ادعایی دارد و نه چنین قصد و نظری در کار بوده است بلکه موضوع تفکیک دو رویکرد سنت‌گرا و اقتدارگرا از اسلام نزگرا و اصیل بوده که همان اسلامی است که انقلاب به بنیاد آن بنا شد، عجیب این است که ادعانامه چنین تفکیکی را به یک عنوان اتهامی عليه من تبدیل کرده و از آن به صورت استفاده ابزاری از امام راحل و شهید مطهری یاد نموده است بگذریم از این که چگونه مدعی‌العموم آشنا به قانون! چنین عنوانی را به مثابه یک اتهام و جرم علیه بندۀ، در ادعانامه مطرح می‌کند در این ادعانامه، فراوان، مرزاها و حدود سیاست و حقوق، اندیشه و قانون خطای فکری با جرم خلط و التباس یافته است که مطالعه آن برای دانشجویان و کارآموزان حقوق و قضاء بسی نکته‌های آموختنی در بر دارد.

اهانت به چه کتاب اخلاقی و دینی صورت گرفته است؟ حتماً مقصود اشاره اینجانب به حلیة‌المتقین علامه مجلسی است، در تحقیقات مقدماتی این اشاره به عنوان دلیل اهانت به آنمه و در نتیجه سب‌النبی ذکر می‌شود، گویا از آن استدلال صرف نظر شده است اما باید بگوییم که ادعای اهانت هم بی‌اساس است، بیان این موضوع که کتاب حلیة‌المتقین مجلسی برای مسلمان سیصد سال پیش مناسب است، اهانت به آن کتاب و احادیث و اخبار موجود در آن می‌باشد؟ این کتاب به دلیل زبان و سبک خاص بیان، حتی امروز در جمهوری اسلامی رسماً اجازه تجدید نشر نمی‌یابد.

روشن است که علمای امروز برای ارائه الگوی مناسب با زبان و

ادبیات خاص و با توجه به عرف و شرایط زمانی - مکانی، موظفند، از احادیث و روایات امامان بهره ببرند و کتاب معطوف به نوع مخاطب امروز را بنویسند نه فقط در زمینه آداب معاشرت و رفتارهای فردی و خانوادگی، بلکه حتی در زمینه‌های معرفتی و اعتقادی، علمای هر دوره‌ای باید برای انتقال معارف و آگاهی‌های دینی به عصر و نسل خود تلاش تازه‌ای به عمل آورند.

بگذریم از این که علامه مجلسی به دلیل مسلک اخباری، در کتاب‌های تأثیفی خود از جمله در همین حلیة المتقین! فراوان از اخبار و احادیث استفاده کرده که استناد، سلسله روایات و رجال آن از دیدگاه علمای متخصص و حدیث‌شناسان! محل اشکال می‌باشد اما اگر همچنان نبود و مجلسی با دقت از روایات صحیح در تأثیف کتاب حلیة المتقین بهره برده بود باز هم بیان اینجانب اهانتی نه به اصل کتاب و نه به روایات استفاده شده در آن محسوب نمی‌شد حتی اگر بنده می‌گفتم که مثلاً فلان کتاب علامه طباطبایی یا شهید مطهری یا شهید دستغیب کتاب خوبی نیست و به درد خوانندگان نمی‌خورد به معنای آن بود که گوینده احادیث و روایات مورد استناد در کتاب‌های مذکور را نفی کرده یا مورد اهانت قرار داده؟ هرگز، نه عقل و نه عرف چنین استنباطی از سخن ندارد و به هیچوجه نقد و رد کتابی معنای اهانت را به ذهن متبار نمی‌کند آیا وجود چنین مواردی در ادعانامه که کم هم نیست اثبات نمی‌کند که مقصود بهانه‌جویی است نه بررسی بی طرفانه؟

ریاست محترم دادگاه

ادعا و اتهام برهمن زدن نظم و آرامش شهروندان و ایجاد تشنج در کشور

و تشویش اذهان عمومی، از سایر ادعاهای اتهامات، عجیب‌تر و در عین حال کاشف الحجاب‌تر می‌باشد زیرا که این مورد دیگر بحثی تئوریک و موضوع علمی، نظری و تاریخی نیست، هرکس می‌تواند آن را در ترازوی داوری بگذارد و بسنجد، روایت ساده‌ماجراء، بدون هیچ پاسخی ماهیت ادعا و اتهام مذکور را بر ملا می‌کند، جبهه دوم خرداد همدان با کسب اجازه رسمی از مراجع قانونی، از یک استاد دانشگاه و نویسنده و گوینده‌ای از زمرة روشنفکران دینی و طرفدار انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و اصلاحات دعوت می‌کند تا به مناسبت سالگرد شهادت دکتر شریعتی سخنرانی کند- گروهی از افراد وابسته به گروه فشار و شناخته شده در همدان که سوابقشان نیز در زمینه بر هم زدن جلسات نشان می‌دهد، از آغاز در نقاط خاص از جلسه مستقر شده و پیش از پایان سخنرانی، ابتدا با طرح سوالات اختشاش آمیز و سرانجام با داد و فریاد و فحاشی به سخنران در نظم و اداره جلسه بی‌نظمی و اخلال ایجاد کرده و سخنران را ناچار می‌کنند که پیش از تکمیل بیانات خود، جلسه را ترک کرده و با ایجاد ترس و تشویش برای حضار و برگزار کنندگان و سخنران، جلسه را به تعطیلی می‌کشانند به دنبال آن، همان گروه و همفکرانشان در همدان علیه سخنران و جلسه مذکور، به فعالیت‌های تبلیغی افترآمیز دست می‌زنند و سپس جریان محافظه‌کار و اقتدارگرای مخالف اصلاحات، در ارتباط با گروه مذکور، از طریق مطبوعات شناخته شده صبح و عصر خود و سایر رسانه‌های رسمی و غیررسمی موضوع را در سطح کشور گسترش داده و با نقل عباراتی از سخنرانی به صورت تحریف‌آمیز و تحریک کننده و القاء و ایجاد سوء‌ظن و تهمت بی‌دینی و

بدینی به سخنران! می‌کوشند ذهن برخی مراجع، روحانیون و ائمه جمیعه را گل آلود کرده و ماهی مقصود جناحی و سیاسی را صید کنند، در طول دو هفته، بی‌وقفه، تلاش می‌کنند گروه‌هایی را سازماندهی کرده و به عنوان راهپیمایی و تظاهرات اعتراض آمیز در شهرها و نمازهای جمیعه به راه اندازند و پس از آن نیز تا هفته‌ها، سعی می‌کنند موضوع را به عنوان یک سوژه داغ تبلیغاتی علیه جبهه دوم خرداد و اصلاح طلبان زنده نگه دارند.

آنان که ادعا می‌کرند سخنران به روحانیت و مقدسات دینی اهانت کرده، خود موجب می‌شوند که آن سخنرانی به ادعای آنان اهانت آمیز، نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی پراکنده و خوانده شود و بدینوسیله، گفتاری که در غیر این صورت و بدون جنجال آفرینی مخالفان، در همان سالن بسته تالار معلم همدان و جمع چند صد نفره باقی می‌ماند تبدیل شد به سوژه‌ای مورد توجه، قابل مطالعه و پیگیری عمومی! و البته گروه و جناح مخالف و جنجال‌گر بدان وسیله، توانست برای هفته‌ها بخشی از برنامه‌های رسانه‌ها، رادیوها و خبرگزاری‌های خارجی را پر کند، البته این نخستین اقدام در نوع اقدامات بحران آفرین گروه مذکور در کشور نبود همگان به خاطر دارند که چگونه به بهانه درج مطلبی ساده و پیش‌پا افتاده در یک بولتن داخلی داشجوبی، که تیراژی در حد صد نسخه داشت، چگونه کشور را تا آستانه بحران پیش بردن و فرمان‌گسترش موج آشوب و اعتراض را در سرتاسر کشور صادر کردن تا بدینوسیله مراجع عظام و عالمان بزرگوار دین را نسبت به وجود توطئه‌ای برای از بین بردن دین، به واکنش علیه اصلاح طلبان و ادار کنند.

ریاست محترم دادگاه

آیا در این میان فتنه‌گران، بر هم زندگان نظم و آرامش و ایجاد کننده تشویش در اذهان عمومی چه کسانی هستند؟ اینجانب که مخالفان حتی مانع انعقاد سخنرانی و کامل شدن بیان و القای بدون نقص و کمبود مطالب مورد نظرم شده‌اند یا آنان که چنان کردند؟ شاید مدعی‌العموم یا ادعانامه‌نویسان ادعا کنند که اگر شما به همدان نمی‌آمدید و سخنرانی نمی‌کردید آنان هم آنچنان نمی‌کردند! چنین استدلالی! عین استدلالی است که در جنگ صفین از سوی قاتلان عمار یاسر و معاویه و مخالفان علی شد و هنگامی که عمار به دست سپاه معاویه به شهادت رسید، همه به یاد این فرموده پیامبر افتادند که عمار را «فیه فاعیه» می‌کشد! پخش این روایت کافی بود که حقانیت علی (ع) و بطلان و ستم معاویه را حتی بر سپاه شام به اثبات رساند، عمر و عاص! همچون دیگر موارد به چاره اندیشه برخاست و چنین گفت و پراکند: که کشته واقعی عمار، علی است که او را همراه خود به صفين آورده است! اینک اینجانب می‌گوییم که ادعانامه فقط با چنین منطق و استدلالی است که می‌تواند افعال فتنه‌آمیز و تشویش آفرین و اخلاق‌گرانه را به پای اینجانب بنویسد و همه کارهایی را که گروه مخالف کرده به بنده نسبت دهد و گرنه چگونه می‌توان ادعایی چنین آشکار خلاف و غیر واقعی را علیه سخنران اقامه کرد؟

نتیجه همانگونه که در آغاز اشاره شد، مقدمه و نتیجه ادعانامه اساساً ربط به پرونده حاضر ندارد و می‌توانم که آنها را نادیده بگیرم، اما اینجانب، برای اثبات تمام عیار سستی و بی‌پایگی همه ادعاهای اتهامات، لازم می‌بینم که به آنها نیز پردازم تا مبرهن گردد که چگونه همه ادعاهای بر

نقل غلط، ناقص، تحریف آمیز، آمیخته با تحلیل‌های غرض ورزانه و گاه بی‌اطلاعی و نا‌آگاهی استوار است.

ادعانامه‌نویسان، که ادعانامه خود را مشابه افشاگری‌های ژورنالیستی و سیاسی جناح مخالف و مبتنی بر شیوه چسب و قیچی بولتن‌نویسی‌های رایج به اصطلاح خطی، نوشتهداند، ادعا دارند که با چنان مقدمه و چنین نتیجه‌ای، سیر تحرکات سیاسی و اجتماعی اینجانب و مقالات و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مراکه موید هجمه به فقاهت و مرجعیت و عصمت و مهدویت و مقدسات و... است مرور کرده و نشان داده‌اند بینیم در این ادعای خود تا چه حد بر حق هستند، اولين نمونه استنادی است به نشریه مبین مورخ ۷۷/۱۱/۲۴ و ۷۷/۱۰/۲۴ که مدعی شده اینجانب ضمن آن که عصمت معصومین را مورد هجمه قرار داده‌ام،... کسی حتی اگر با اندیشه بنده آشنا نباشد و حتی اصل مقاله نشریه مبین را نخواند اما همین پاراگرافی را که ادعانامه بدان متولّ شده را با دقت مطالعه کند، تا حدودی در می‌یابد که آنچه ادعانامه‌نویس مدعی آن است از پایه خطاست زیرا که آمده یک قرائت از اسلام! در این قرائت تعریفی از امام ولایت و عصمت ارائه می‌شود.

می‌بینید که اینجانب در مقام معرفی یک قرائت از تشیع و امامت و عصمت بوده‌ام در آن مقاله، موضع خود اینجانب آن است که عصمت امامان با مشارکت سیاسی مردم، تناقضی ندارد همانگونه که امروز هم معتقدیم نباید از ولایت فقیه قرائتی نافی و ناقض مشارکت سیاسی به دست داد، اما قرائتی! امامت و ولایت و عصمت را با مشارکت و آزادی سیاسی متناقض می‌بینید، چنان که اینان در جمهوری اسلامی، از ولایت

فقیه به عنوان استبداد استدلالی یاد کرده و مردم‌سالاری و آزادی را با چنین برداشتی از ولایت فقیه نامشروع می‌خواستند، برای ایضاح موضوع و ذهن قافی و احیاناً ادعانامه نویسان می‌گوییم که آنچه در علوم سیاسی تحت عنوان مشروعیت *legitimacy* از آن سخن گفته می‌شود با آنچه در شریعت و فقه با عنوان مشروعیت با شرعیت ذکر می‌شود متفاوت است شاید بهتر باشد که به جای اصطلاح اول، اصطلاح عامیانه و آشناتر مقبولیت به کار ببریم اما نباید میان شرعیت با مشروعیت در مفهوم سیاسی مدرن را خلط کرد از سویی حقانیت را داریم که در مقابل مشروعیت که جنبه اثباتی دارد، بعد ثبوتی دارد، یعنی ممکن است در یک نظام سیاسی، گروهی مشروعیت نداشته باشند اما حقانیت داشته باشند، اینجاست که ایدئولوژی و دموکراسی با یکدیگر ملاقات می‌کند و در عین حال ایدئولوژی به دموکراسی تقلیل پیدا نمی‌کند ممکن است اکثریت چیزی دیگر را حق بپنداشد و بدان رأی دهد، البته همان از نظر سیاسی و حکومتی حاکم می‌شود اما «ما» که دارای ایدئولوژی دیگری هستیم و به حقانیت آن باور داریم، به سبب اقلیت بودن، حقانیت باورمن را ابطال نمی‌کنیم اینجاست که حقانیت به موازات مشروعیت و ایدئولوژی به موازات دموکراسی به حیات خود ادامه می‌دهد که به چنین تفکیکی قائل نیست و قاعده حکومت بر اساس رضایت و با رعایت مشروعیت و مشارکت مردم را نمی‌بذرد به خود حق می‌دهد که چون حقانی است و ایدئولوژی حق را در اختیار دارد، با زور و تغلب و دیکتاتوری هم که شده بر مردم حاکم شود چنین کسانی نمی‌توانند مشارکت و مردم‌سالاری را ببذرند بحث اینجانب در نشریه، میبنی، مبتنی بر چنین مبانی و منطقی

بوده است می‌گوییم از دیدگاه ما، امام علی با این که حقانی است و حکومت کردن را حق خود می‌دانست اما این امر را پایه سلطه آمرانه و مبتنی بر قهر و غلبه بر مردم نمی‌کرد! اگر مردم می‌خواستند بر آن حکومت می‌کرد و گرنه، نه! البته ما به عنوان شیعه علی معتقدیم که آنان که حقانیت علی (ع) را نشناخته و به ولایت و رهبری حق او نگرویدند بر خطابوده‌اند و در برابر خداوند باید پاسخگو باشند اما تا آنجا که به کار دنیا و امر حکومت مربوط می‌شود، هیچیک از امامان ما، حاضر نبودند که حقانیت خود را توجیه کننده حکومت بر مردم بدون خواست و رضایت آنان نمایند و اما متأسفانه صاحبان یک قرائت و دیدگاه از اسلام و تشیع چنین نمی‌اندیشند و در نتیجه از ولایت و امامت و عصمت، حکومت فردی استبدادی و برخلاف خواست و مشارکت مردم را نتیجه می‌گیرند اما به زعم مدعی‌العموم این سخنان نفی عصمت ائمه معصومین است یا نشانه قائل نشدن اصالت برای مفاهیم تفکر دینی است؟ چرا طرح و نقد دیدگاهی را که از نظر من غلط است، در سخنرانی همدان یا نشریه مبین یا جایی دیگر به خود اینجانب نسبت می‌دهید و سپس مرا مورد تاخت و تاز قرار داده و متهم به بدینی و بی‌دینی می‌کنید؟ بنده کی و کجا گفته‌ام که معتقدم اعتقاد به عصمت امامان با مشارکت سیاسی مردم تناقض دارد؟

امیدوارم که چنین اتهاماتی تنها برخاسته از سوء تفاهم صادقانه و عدم درک یا توجه به معنای دقیق اصطلاحات علمی و تئوریک و به هر حال ناشی از خطای در فهم مقصود گوینده باشد، نه سرچشمه گرفتن از غرض‌های سیاسی ادعانامه، همچون اصطلاح آقازاده‌ها، اصطلاح

امانیسم اسلامی را هم برخاسته و جعل اینجانب می‌خواند و متأسفانه به عنوان نقل عبارتی از بنده، چیزی را بدان اضافه می‌کند که اتفاقاً جعل آشکار است و آن این که امانیسم اسلامی نشان دهنده عقل منقطع از وحی است، شاید چنین عبارتی به دلیل اشتباه تایپی در متن ادعانامه، به غلط، در ادامه جمله منقول از اینجانب قرار گرفته، اما در هر صورت باید گفت که اولاً امانیسم اسلامی جعل اینجانب نیست در آثار متفکران انقلاب اسلامی به کرات مورد استفاده قرار گرفته است، خود دکتر شریعتی یک کتاب تحت این عنوان دارد.

ثانیاً شیوه ساختار شکنی در کار متفکران نوآندیش و مصلح اسلامی سده اخیر تنها در زمینه مفاهیم مربوط به نهضت و فرهنگ و مذهب خودی نبوده، بلکه آنان کوشیده‌اند که با مفاهیم و اصطلاحات مدرن نیز چنین کرده و دلالت‌ها و بار معنایی متناسب با فرهنگ و مذهب خود را بدان بیخشند و مثلاً با نقد مبانی غیر توحیدی و غیر معنوی امانیسم جدید، شالوده‌ای نوین را برای آن پی‌ریزی کنند چنانکه شهید مطهری حتی از لیبرالیسم اسلامی سخن گفته است و روشن است که این اصطلاح همان لیبرالیسم! با تمام معانی و لوازم غربی‌اش نیست و متهم کردن مطهری به العاد و نفی خدا و... به سبب کاربرد اصطلاح لیبرالیسم اسلامی، پیش از هر چیز نشانه جهالت یا غرض ورزی متهم کننده است.

ثالثاً بر خلاف نوشته ادعانامه در صورتی که جمله از خود نویسنده باشد که امانیسم اسلامی نشان دهنده عقل منقطع از وحی می‌باشد و بر خلاف القائاتی که خواسته اینجانب را «أمانیت» بربده از خدا و وی و ارزش‌ها معرفی کند، در همان سخنرانی همدان این سخنان هست که نمی‌دانیم ادعانامه نویسان ندیده‌اند یا به مصلحت و منفعتشان نبوده است که بیینند

من در همدان گفته‌ام: امانیسمی که در غرب مطرح شده و ریشه‌های محکمی ندارد! چون آن امانیسم، بر بنای یک تفسیر معنوی و الهی از هستی استوار نیست اما در اسلام امانیسمی که ما می‌گوییم مبنی است بر یک فلسفه عمیق آفرینش، انسان خلیفه خداست (ص ۱۲ متن سخنرانی ارائه شده به دادگاه) البته در اینجا امکان بحث مشروع، مستدل و مستند از انسان‌گرایی دینی و امانیسم اسلامی وجود ندارد.

مدعی‌العموم می‌تواند به مجلدات مربوط به انسان در مجموعه آثار دکتر شریعتی و نیز آثار متفکران مصلح و نوادریش دینی پنجاه سال اخیر مراجعه کند.

ادعائامه ضمن تحریف دیگری می‌گوید اینجانب در سخنرانی حسینیه ارشاد مورخه ۱۴/۳/۸۰ گفته‌ام مهدوی‌گرایی و انتظار فرج متعلق است به آخرالزمان! مشکلات ما با این انتظارات حل نمی‌شود. اینجانب در آن سخنرانی، اشاره نفی آمیزی به طرز تفکر انجمن حجتیه داشته‌ام و گفته‌ام انتظار مهدی به معنای نشستن و دست روی دست گذاشت و چشم دوختن به آسمان نیست، حرکت و تلاش است یعنی همان مفهومی از انتظار که انقلاب اسلامی بر اساس آن شکل گرفت همان مکتب انتظار، آن وقت ادعائامه در یک اکتساب کذب و محرف سعی کرده القاکند که من اصل اعتقاد به انتظار را رد کرده‌ام برخورد بولتشی و گزیده‌نویسی‌های دستکاری شده از عبارت منقول از سخنرانی بندۀ کاملاً پیداست، به نظر می‌رسد، که مرکزی و گروهی مأموریت دارد که با ساختن چنین آرشیوهای موتنازی و تحریف آمیزی از نوشتارها و گفتارهای اینجانب و مخالفان سیاسی یا فکری خود، خوراک لازم را برای نشریات مختلف

یک جناح ساخته و پرداخته کند و متأسفانه آثار این امر را در ادعانامه مدعی‌العموم هم مشاهده می‌کنیم و گرنه بسیار بعید می‌دانیم که مدعی‌العموم خود آن سخترانی‌ها را شنیده یا متن آنها را خوانده باشد نماینده مدعی‌العموم هم که به اعتراف خود در جلسه دادگاه اساساً اولین بار بود که متن ادعانامه را به هنگام قرائت در دادگاه، می‌دید و می‌خواند و لذا تسلط کامل هم بر محتوا و بعضی واژگان آن نداشت تا چه رسید به آن که سخترانی‌ها و مقالات را شنیده یا خوانده باشد.

ادعانامه به همین روال، نقل محرفی از سخترانی فرهنگسرای کوثر مورخه ۸۱/۲/۱۰ می‌آورد و مدعی می‌شود که به مقام شامخ سیدالشهدا اهانت کرده و گفته‌ام: اگر حسین (ع) هم در رأس کار باشد ولی رضایت مردم در آن نباشد نامشروع است، کاملاً به یاد دارم که چند روز پس از سخترانی مذکور، نشریات شناخته شده یالثارات و یکی دو هفتنه‌نامه همچنین آن! عین همین تحریف و دروغ را نوشته و از آنجاکه چنین جعل و اکاذیبی فراوان و مکرر انجام شده و می‌شود دیگر دادن تکذیبیه هم بسیاری فایده است و تجربه گذشته نشان داده که حتی بر خلاف قانون مطبوعات از درج آن خودداری می‌ورزند «کشته از بس که زیاد است کفن نتوان کرد».

با توضیحاتی که در مورد عصمت و مشارکت سیاسی و حکومت امام علی (ع) دادم فکر می‌کنم قاضی خود می‌تواند تحریف نقل اخیر را نیز دریابد اما در اینجا اضافه می‌کنم که در سخترانی کوثر به مناسبت اربعین حسینی، مرحله بندی حرکت امام را در سه فاز، مدینه تا مکه، مکه تا منازل پیش از کربلا توضیح داده‌ام و گفته‌ام در مرحله اول بحثی از

حکومت در میان نیست. اما از مدینه که نامه‌های مردم عراق به امام می‌رسد که طی آن اعلام کرده بودند خواهان حکومت امام حسین هستند و با حکومت یزید مخالف، امام برای در دست گرفتن حکومت و اجابت دعوت مردم حرکت کرد پس از بستن راه بر امام در ثعلبیه یا قادسیه و یا منزل دیگری به اختلاف روایات تاریخی نزدیک کربلا و مواجهه سپاه حروکوفیان حاضر در سپاه و پس از آن که خبر شهادت مسلم و رویگردانی کوفیان از وی به امام رسیده بود، امام حسین خطاب به آنان فرمود: من به دعوت شما به سوی کوفه آمده‌ام اما اکنون اگر از دعوت و خواست خود منصرف شده‌اید، من هم از همان راهی که آمده‌ام باز می‌گردم امام حسین نیز همچون امام علی نفرمود چون امام حقانی معصوم و منصوص هستم، با زور و قهر و غلبه هم که شده شما باید به حکومت من تسليم شوید. زیرا از نظر ائمه، برای حکومت کردن، علاوه بر صلاحیت ذاتی امام، رضایت و خواست مردم هم لازم است! فاز سوم حرکت امام، نه به سبب اصرار بر تصرف حکومت عراق، بلکه به دلیل آن بود که مأموران یزید عبیدالله زیاد، امام را میان دو راه مخیر و در واقع ناگزیر کردند. (الا و ان الدعی بن الدعی قد رکنی بنی اثنتین، اسله والذله، هیهات معاذله) عمر بن سعد و ابن زیاد و یزید در کربلا امام حسین را میان ذلت و تسليم به حکومت زور و تسليم یزید از یک سو و مبارزه و شهادت از سوی دیگر قرار دادند و امام و یارانش شهادت را انتخاب کردند، مضمون فاز سوم حرکت امام با فاز دوم متفاوت بود هرچند که کل حرکت امام از آغاز تا پایان بر مدار حق و حق طلبی می‌چرخید مدعی‌العموم با اظهار این جمله که نامبرده یعنی بنده ملاک مشروعیت را شرعی بودن - یعنی دارای منشاء ربانی بودن

امور - نمی داند از منظر امانیستی منشاء ربانی را موجب مشروعت نمی داند بلکه نظر انسانی و جمع انسانی را محور دانسته و در همه حال و همه وقت به این کفرگویی دامن می زند واقعاً برای مدعی‌العموم دادگستری جمهوری اسلامی متأسفم که این چنین با خلط مبحث، استناد ناقص و محرف، ناآگاهی از مفاهیم و اصطلاحات نوبن، و به سادگی، متهم کند و نویسنده و گوینده‌ای را رمی به کفرگویی نماید.

ادعانامه‌نویس، همان گونه که ادعانامه را با استناد نادرست به سخنرانی اینجانب در دانشگاه شهید بهشتی آغاز کرده پایان رانیز با همان سخنرانی به انجام رسانده است.

اینجانب با اشاراتی که در آغاز به مقدمه ادعانامه داشتم و توضیحی که به خطأ و تحریف صورت گرفته در آنجا دادم، نیاز زیادی نمی‌بینم که مجدداً به رفع سوءتفاهم یا احیاناً دفع تحریفات پیردازیم زیرا کافی است به تفاوت میان دین به طور مطلق! با دین ابزار قدرت و ثروت! توجه شود و به عبارت دیگر فرق میان قضیه موجبه کلیه با قضیه موجبه جزئیه و شرطیه، فهم و درک گردد آنگاه هر فرد منصف و دارای عقل سليم در خواهد یافت

که سخن مارکس افیون بودن دین برای ملت‌ها و تکمیل آن توسط اینجانب افیون بودن دین برای ملت‌ها و دولت و در حکومت دینی، در سخنرانی دانشگاه بهشتی نه راجع به دین حقیقی بلکه در باب اغلب حکومت‌هایی که به نام دین، در تاریخ وجود داشته، بوده است و من با صراحة میان دوگونه دین، تفکیک کرده‌ام قاضی محترم و حتی خود مدعی‌العموم، کافی است که در همین عباراتی که ادعانامه از آن سخنرانی نقل کرده،

تأمل و دقت کنند تا حقیقت کلام و بیان اینجانب بر آنان مکشوف گردد
متأسفانه حکومت‌های دینی در طول تاریخ اغلب نشان داده‌اند که افیون
توده‌های مردمند.

حکومتی که به نام دین خود را سرکوب کند نه تنها حکومت دینی
نیست که حتی حکومت انسانی نیز نیست! می‌بینید که من چنان حکومتی
را پایین‌تر از حکومت دینی، حتی حکومت انسانی هم نمی‌دانم.

حکومتی که برای دفاع از حقانیت و صداقت، گزاره‌های دینی
کور ذهنانه، قدرت و زندان و سرکوب علیه علم و اندیشه و تفکر به
خدمت گرفته شود این حکومت نه تنها حقیقت دینی ندارد بلکه حتی بقاء
و دوام نیز نخواهد داشت.

آیا در همین جملاتی که خود ادعانامه نقل می‌کند، ولو اینکه متن کامل
سخنرانی را نبینیم و نخوانیم میان دین و حکومت دینی راستین با
حکومت دینی دروغین تمیز و تفاوت گذاشته نشده است آیا نگفته‌ام
حکومت سرکوب و ظلم، نه حقیقت دینی یا همان شرعیت دارد و نه بقاء
و دوام یا کارآمدی، همان که پیامبر اکرم (ص) فرمود که: (الملک یبقی
مع الکفر ولا یبقی مع الظالم) حکومت دینی دروغین که دین را به ابزار
برای دنیای حکومت گران تبدیل می‌کند نه مشروعیت دینی دارد و نه
کارآمدی و بقاء زیرا حقیقت و عدالت را یکجا قربانی می‌کند.

ادعانامه پرسیده است که این سخن من وقته دین در کنار قدرت و
ثروت می‌نشیند حقیقت خود را از دست می‌دهد و فاجعه به بار می‌آورد
متکی به چه دلیل و استدلال واستنادی است؟ پاسخ اینجانب آن است که
متکی و مستند به تاریخ حکومت ساسانی و همدستی و خدمتگزاری دین
وروحانیون زرتشتی به شاهان و زمینداران، به تاریخ بنی اسرائیل و یهود و
همدستی بلعم باعورا و قارون و ملوک، به تاریخ مسیحیت و همدستی

پاپ و فئودال‌ها و شاه و حتی به تاریخ خلافت اموی و عباسی و عثمانی
جز دوره‌های کوتاهی در تاریخ مانند حکومت نبوی و حکومت علوی در
اغلب موارد صاحبان قدرت و ثروت از دین به عنوان وسیله‌ای بر سرکوب
و استحمار مردم استفاده کرده‌اند. دین که باید معیار و راهنمای باشد و
حقیقت آن معیار ارزیابی و نقادی حکومت، وقتی به ابزاری توجیه ستم،
نابرابری و... تبدیل شود فاجعه می‌آفریند چنانکه تاریخ گواه این امر است
و پیامبران بزرگ الهی در برابر همین قدرت‌ها و ثروت‌هایی که دین را در
کنار خود نشانده و به خدمت اهداف ضد انسانی خود در آورده بودند،
قرار داشتند آیا تجربه‌اندوزی از تاریخ و هشدار و انذار که ما نیز در
جمهوری اسلامی گرفتار فجایعی که حکومت ساسانی و عباسی و...
گرفتارش شدن نشویم جرم است؟ نفی دین اصیل و دولت دین راستین
است؟ مگر ابوذر و امام حسین (ع) و پیشوایان بزرگ ما در طول تاریخ
خود قربانی همدستی دین و قدرت و ثروت و ملت شوم زر و زور و تزویر
نشدند؟ یا دفاع از دولت دینی به جای دین دولتشی اهانت به دین و
حکومت دین است؟ آیا اینجانب که کوشیده‌ام و می‌کوشم به نسل جوان
بگویم دین و اسلام و تشیع، نافی و ناقص خود و آزادی و مردم‌سالاری و
ترقی خواهی و علم و حقوق انسان و... نیست ضد دین و کافر و فاسق و
مرتد و بی‌دین و... هستم؟ یا کسانی که با بیان علمی و نظری چنان تناقض
نسل جوان ایران امروز را از دین و اسلام و ارزش‌ها، رویگردان و گریزان
می‌کنند؟

آیا تفکیک روحانیت راستین شیعی و رویکرد نوگرا و مترقی آنان به
اسلام و زمین و زمان از متحجران و اقتدارگرایان، دفاع از مرجعیت و
روحانیت است؟ یا تبلیغات و عملکرد کسانی که به نام علمای دین و
روحانیت و مرجعیت، مروج جمود و سرکوب و تاریک اندیشه‌ی و

استبدادگرایی و حتی اعمال فشار و زور بر روحانیون و مراجع دین خواه و دیندار هستند؟ تمام کارنامه فکری، سیاسی و عملی اینجانب گواه صادقی است بر این مدعاه که نمی خواهم اسلام نبوی و تشیع علوی و ایمان یک نسل به دین و مذهب و تعلق خاطرش به انقلاب و تجربه معاصر دولت دینی به مذبح منافع قدرت یا واپس اندیشی گروهی به نام دین برود آیا با بریدن حلقوم مرغ حق و فراخ شدن گستره سیاه و انبوه کلاغان، می توان همای سعادت را در آغوش ملک و ملت دید؟

همای گو! مفکن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

بیان شوق چه حاجت که سور آتش دل

توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

ریاست محترم دادگاه

متأسفانه یکی از مراجع در نخستین روزهای غوغاسالاری مخالفان، جمله‌ای علیه اینجانب گفت که همان دستاویز برخی برای تهمت‌ها و ناسزاها شد بعید می‌دانم که ایشان در آن زمان متن سخنرانی را به طور کامل و دقیق خوانده یا شنیده باشد لذا صرفاً براساس نقل‌های غیروفادار به متن وامدارانه و به گونه‌ای سوءتفاهم آمیز اظهاراتی کرده‌اند و چه جای شگفتی وقتی که می‌بینیم دادگستری و مدعی‌العموم که بنا به ماهیت وظیفه‌اش باید بسیار در نقل قول و استناد و بررسی، دقت و وسواس به خرج دهد، چنان که در این ادعائامه دیدیم، بسیار سهل انگارانه و مشابه نشریات و بولتن‌های مخالف، از سخنرانی اینجانب نقل می‌کند، هرچند که این امر چیزی از مسئولیت اخروی یا دنیوی آنان کم نمی‌کند، اما در

هفتاهای بعد، بسیاری از مراجع، مجتهدین، علماء فقهاء و روحانیون و نیز استادان دانشگاه‌ها و حقوقدانان فرصت یافتند که نوار سخنرانی را به طور کامل و دقیق بشنوند و یا متن دقیقاً و کاملاً استخراج شده را مطالعه بفرمایند، استفتائیه‌ها و پاسخ‌ها و اظهار نظرهای ارائه شده همگی به اثبات می‌رساند که در سخنرانی اینجانب، هیچ‌گونه اهانتی به مقدسات! ائمه اطهار! و سب‌النبی و حتی اهانت به مرجعیت و روحانیت یا موضوع و فرد دیگری صورت نگرفته است البته ممکن است کسانی با برخی نظرات و دیدگاه‌های اینجانب موافق نباشند یا پاره‌ای برداشت‌ها و اظهار نظرهای اینجانب اساساً خطأ و غلط باشد، اما این‌ها هیچ‌یک اتهام و جرم نیست و صرفاً موضوع رد یا قبول نظری و اعتقادی است، همین! پاسخ‌ها به استفتائیه‌ها و ابراز نظرها درباره سخنرانی من به اثبات می‌رساند که برداشت مخالفان و متهم کننده صحیح و یا لااقل عام و مطلق نیست و بنابر اصل برائت، و تفسیر به نفع متهم، دادگاه موظف است اتهامات واردہ از سوی مدعی‌العموم را رد و حکم تبرئه متهم را صادر کند برای اجتناب از اطالة کلام از ذکر اظهارات آیات عظام، آیت الله العظمی منتظری، آیت الله العظمی صانعی، مجتمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم و دیبر آن آیت الله موسوی تبریزی، آیت الله جمی، آیت الله طاهری، سخنان ریاست مجلس شورای اسلامی، آیت الله کروی و نیز حقوقدانان، اساتید و فضلای دانشگاه و حوزه خودداری می‌کنم و به عنوان استناد پیوست لایحه دفاعیه به دادگاه تقدیم می‌شود مدعی‌العموم محترم در پایان ادعانامه به استناد مواد ۵۰۰، ۵۱۳ و ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی خواستار مجازات اینجانب شده است ماده ۵۰۰ به فعالیت تبلیغی عليه

نظام یا به نفع گروههای مخالف نظام اختصاص دارد اینجانب هیچگونه تبلیغ و فعالیتی علیه نظام و به نفع گروههای مخالف نظام نداشتهام و ادعانامه هم کوچکترین اشاره و دلیل و استنادی در این خصوص ندارد ماده ۵۱۴ به اهانت به امام خمینی و مقام معظم رهبری مربوط است و سخنرانی من حاوی هیچگونه اهانتی به امام و رهبری نیست بلکه بر عکس در مواردی صریحاً از مقام شخصیت رهبر کبیر انقلاب اسلامی تجلیل کرده‌ام.

در خصوص ماده ۵۱۳ و اهانت به مقدسات اسلام، و ائمه اطهار نیز متن سخنرانی، پاسخ‌ها و توضیحات اینجانب چه در تحقیقات مقدماتی و چه در جلسات دادگاه و این لایحه و چه نظرات مراجع و علماء، همگی گواه و دلیل بر این است که به هیچ وجه اهانتی صورت نگرفته و تمام دلایل، قرائن و شواهد، چه در سخنرانی و چه در شخصیت و سوابق و کارنامه سخنران، ادعای اهانت را مردود می‌کند.

البته این جانب اذعان دارم که سخنرانی همدان می‌توانست عاری از برخی به قول آیت الله العظمی منتظری سوء تعبیرها باشد و روشن است چنانچه می‌خواستم سخنرانی را استخراج، چاپ و منتشر کنم حتماً در آن ویرایش و اصلاحاتی اعمال می‌کردم که راه را بر هرگونه سوء‌تفاهم یا بیانه جویی بیندم و یا پاره‌ای الفاظ که شایسته فضای بحث و موضوع نیست را حذف و اصلاح می‌نمودم تا هیچکس احساس نکند که گوینده قصد تخفیف و یا توهین به کسی را داشته است به همین جهت هم بود که بلاfacله در نامه سرگنشاده‌ای که به دنبال انتقاد آقای کروبی ریاست مجلس به ایشان نوشتم، رسمیاً از خود انتقاد و از بابت سبق لسان‌ها و سوء

تعییرها از علماء و روحانیون و متدينان و مؤمنان عذرخواهی کردم و در اینجا نیز مجدداً آن را تکرار می‌کنم و ابائی از پذیرش انتقاد و خطاهای لفظی و تعییری ندارم اما اتهام اهانت به مقدسات و ائمه و ارزش‌های دینی و حتی مرجعیت و روحانیت و دینداران را تهمتی بزرگ و ظلمی آشکار به خویش می‌دانم و قاطعانه آن را رد می‌کنم.

والسلام على من يخدم الحق لذات الحق

سید هاشم آفاجری
زندان مرکزی همدان
چهارشنبه سوم مهر ۱۳۸۱

روزنامه مردم‌سالاری
روزنامه حیات نو

سایت رویداد، سایت گویا، سایت خبرگزاری دانشجویان ایران
هفته‌نامه امید جوان شماره ۳۰۶ ویژه‌نامه دی ماه ۱۳۸۱

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على رسول الله محمد المصطفى واله الطيبين و الطاهرين، سيمما بقيه الله ناموس دهر و امام العصر(عج)

قال الله عز و جل في كتابه المبين و من يردد منكم عن دينه
فيempt و هو كافر فاولئك حبطت اعمالهم في الدنيا والآخره و
اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. (بقره ٢١٧)

مقدمه‌ی رأی:

ستایش پروردگاری را سزد که به انسان نعمت حیات بخشید و به او
کرامت عطا فرمود و او را خلیفه‌ی خویش بر روی زمین قرار داد، درود و
سلام بر پیامبران و سفیران الهی که منادیان فلاخ و رستگاری بشر بوده‌اند،
به ویژه درود بر آخرين سفير الهي حضرت ختمی مرتبت محمد بن
عبدالله(ص) و سلام بر جانشینان معصوم اوکه با امامت خویش استمرار
نبوت را تداوم بخشیدند و مسؤولیت بقای شریعت را عهده دار
شدند. خاصه سلام و درود بر قطب دایره‌ی عالم امکان آخرين حجت حق
از دودمان رسالت، مهدی موعود(ع) که در پس پرده‌ی غیبت نهان و جهان

در انتظار سریر عدالت اوست، سلام بر ارواح طبیه‌ی شهدای گرانقدر انقلاب و هشت سال دفاع مقدس که در راه بقای دین خدا و استقرار حکومت اسلامی و ارزش‌های والای انسانی با نثار خون خویش نظام مقدس جمهوری اسلامی را برای همیشه بیمه کردند و درود به روح بلند و ملکوتی مقتدای عالم اسلام و منادی رستگاری و نجات امت‌های اسلامی در عصر حاضر حضرت امام خمینی(ره) که با قیام مصلحانه‌ی خویش و انقلاب نورانیش زمینه‌ی ظهور مصلح کل را به متظاران ظهورش نوید داد.

دادگاه با توجه به انجام و تکمیل تحقیقات مقدماتی و برگزاری جلسات رسیدگی متعدد و اخذ آخرین دفاع، ختم رسیدگی را اعلام و با استعانت از خداوند متعال به شرح ذیل مبادرت به صدور و انشای رأی می‌نماید.

در خصوص اتهام آقای سید هاشم آفاجری، فرزند سید جابر، شغل مدرس دانشگاه تربیت مدرس، ۴۵ ساله، اهل آبادان ساکن تهران، متأهل (عضو مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) دایر بر

۱- اهانت به دین حنیف اسلام و تشییه آن به مسیحیت محرف و منسوخ و ارتجاعی خواندن آن، سیاه و تاریک و عتیقه دانستن آموزه‌های دین مقدس اسلام، و ضرورت تغییر دین میین اسلام با پروتستانیزم اسلامی و انکار ضروریات اسلام و استهزاء و مسخره نمودن احکام نورانی اسلام از قبیل اجرای مراسم خطبه‌ی عقد نکاح و ازدواج شرعی و انکار تقلید از مجتهدان عادل و تعبیر از آن به عمل میمون که از مسلمات فقهه همه‌ی مذاهب اسلامی است (اصل حجیت فتوای فقهاء و لزوم تقلید از آنان) و در نتیجه انکار اصل دین.

۲- اهانت به ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام و انکار مقام قدسی و الهی

آنان.

**۳- اهانت به ساحت علمای اسلام و مرجعیت شیعه و انبیوه مقلدان
مراجع عظام**

**۴- اخلال در نظم و آرامش شهروندان همدانی بلکه ایجاد تشنجه در
سراسر کشور اسلامی.**

بدین توضیح: متهم در تاریخ ۲۹/۳/۸۱ به دعوت شورای هماهنگی گروه‌های جبهه‌ی دوم خرداد شاخه‌ی همدان به این شهر آمده و در خانه‌ی معلم همدان به مناسبت سالگرد مرحوم دکتر علی شریعتی مطالب ایراد کرده که در آن به مقدسات دینی و اسلامی به شرح عناوین فوق الاشاره اهانت صریح نموده است که در پی آن شکایت عدیده‌ای به دادگستری استان همدان واصل از جمله شکایت مدعی‌العموم با شکایت از نامبرده، پرونده تشکیل و به این شعبه ارجاع و به کلاسه‌ی ۸۱-۷۰۲ ثبت و مورد رسیدگی قرار گرفت. در تاریخ ۸۱/۴/۸ با اعلام شکایت رئیس حوزه‌ی قضایی استان همدان به عنوان مدعی‌العموم، دادگاه مبادرت به احضار متهم در تاریخ (...)/۸۱/۴ را نمود که مشارالیه ضمن عدم توجه به احضاریه‌ی ابلاغ شده و عدم حضور در دادگاه - اقدام به ارسال نامه به ریاست قوه‌ی قضایی نموده و خواستار احواله‌ی پرونده‌ی مطروحه از حوزه‌ی قضایی همدان به دادگستری تهران شد که مورد موافقت واقع نشد.

در تاریخ ۸۱/۴/۱۵ این دادگاه مجدداً متهم را احضار که نامبرده این بار نیز از حضور در دادگاه امتناع نموده و بر همین اساس دادگاه به منظور جلوگیری از عدم دستیابی به متهم در تاریخ ۸۱/۴/۱۶ قرار عدم خروج وی را به استناد ماده‌ی ۱۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری از کشور به مدت ۶ ماه صادر نمود و در همان تاریخ مبادرت به اعطای نیابت قضایی به

دادگستری تهران جهت جلب ایشان را نموده است، النهاية در تاریخ ۲۲/۴/۸۱ متهم در این دادگاه حاضر و به شرحی که ذکر خواهد گردید، ضمن معرفی وکیل خود آقای صالح نیکبخت از وکلای پایه‌ی یک دادگستری تهران دفاعیات خود را اعلام نمود. در اثنای جلسات مقدماتی و رسیدگی بارها از سوی متهم و وکیل ایشان نسبت به صلاحیت دادگاه اعتراض و با سیاسی قلمداد نمودن موضوعات اتهامی تقاضای هیأت منصفه را در دادگاه نموده که دادگاه صرف نظر از این که این خواسته محمول قانونی نداشته و با توجه به این که اصولاً موارد اتهامی موضوع عموماً حول محور توهین به مقدسات دینی می‌باشد و فاقد جنبه‌ی سیاسی است و صرف ادعای سیاسی بودن جرم، در عنوان و دایره‌ی جرایم سیاسی قرار نمی‌گیرد و از طرفی متهم و وکیل وی برای عدم صلاحیت دادگاه دلیلی ارایه نداده و این ادعا خلاف مقررات قانونی بوده و بر اساس اصول مسلم قوانین متهم باید در دادگاهی محاکمه شود که در حوزه‌ی قضایی آن مرتكب جرم گردیده است، مضافاً این که خود متهم در جلسه‌ی رسیدگی مورخ ۹/۶/۸۱ به منظور سیاسی نمودن موضوع اتهام خود تصریح نموده که «این سخنرانی در باب مسائل فکری و نظری» ایراد شده، مع الوصف دادگاه ایراد متهم و وکیل ایشان را در خصوص صلاحیت دادگاه وارد ندانسته و مستندًا به بند ۳ ماده‌ی ۱۸۸ قانون آین دادرسی در امور کیفری و با عنایت به این که موارد اتهامی از موضوعات مرتبط با مذهب و مقدسات دینی و اعتقادات مردم مسلمان بوده و علنی بودن جلسه‌ی دادگاه موجب تحریک عواطف و احساسات مذهبی می‌گردید، لذا به تشخیص دادگاه رسیدگی به اتهامات متهم غیر علنی اعلام گردید.

دادگاه در تحقیقات اولیه‌ی خود به منظور رفع هرگونه شک و شبه و

بنا به درخواست متهم و وکیل ایشان در جلسه‌ای با حضور ایشان نوار فیلم ویدئویی سخنرانی متهم در خانه معلم را مورد بازبینی و استماع قرار داد و پس از آنکه متهم سخنرانی نوار ویدئویی ارایه شده را منتسب به خود دانست و برای دادگاه محرز گردید که الفاظ و عباراتی که موجب اتهامات مزبور به متهم شده توسط متهم ایراد شده است، لذا با توجه به وجود قرائن و اماراتی که دلالت بر توجه اتهامات معنونه به متهم می‌نمود و نیز نوع و میزان مجازات قانونی، دادگاه ضمن فک قرار وثیقه مورخه ۲۳/۴/۸۱ مستندآ به بندهای الف و ج و د ماده‌ی ۳۲ قانون آینین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار بازداشت متهم موصوف را در تاریخ ۱۷/۵/۸۱ صادر و اعلام که ضمن موافقت معاون قضایی با قرار صادره و دربی اعتراض متهم و وکیل ایشان به این قرار پرونده جهت رسیدگی به شعبه هفتم دادگاه تجدید نظر استان ارجاع که قرار بازداشت وقت متهم عیناً تأیید و بدین ترتیب، متهم از تاریخ ۱۷/۵/۸۱ تاکنون به دلیل صدور و تمدید قرار بازداشت وقت در ندامتگاه مرکزی همدان به سر می‌برد که از توجه به اوضاع و احوال قضیه و مندرجات پرونده و آن چه که به شرح زیر در ادعانامه‌ی مدعی‌العموم آمده در خصوص عنوان اول از اتهامات انتسابی به متهم با عنایت به تهاجم وی در طول چند سال با یک سناریوی حساب شده و از قبل طراحی شده در سخنرانی‌های خود در شهرهای مختلف کشور که به دعوت احزاب سیاسی به عمل آمده با پروژه‌ی فتح سنگر به سنگر در باورهای دینی مردم مسلمان شروع و ابتدا با قرائت‌های مختلف از دین و با ایجاد تردید و شبه افکنی و سپس طرح تغییر دین، شالوده شکنی و ویران سازی آن برای ارایه‌ی دین جدید و متفاوت با اسلام یعنی همان دینی که به گفته‌ی ایشان که (از مارکس هم مارکسیست‌تر شده و دین را افیون ملت‌ها و دولت‌ها می‌داند) موید این

مطلوب اظهارات وی در سال ۷۹ در دانشگاه شهید بهشتی تهران است که پس از نقل سخن مارکس در مورد (افیون بودن دین برای توده‌ها) ضمن حقیقت دانستن موضوع، اظهار می‌دارد به این که مارکس می‌گوید دین افیون توده‌هاست، تنها بخشی از حقیقت است. من می‌گویم در حکومت‌های دینی نه تنها دین، افیون توده‌هاست که افیون حکومت‌ها نیز هست. متهم بدون وارد نمودن هرگونه قیدی ضمن تصریح در افیون بودن دین برای مردم، این مساله را تنها بخشی از حقیقتی می‌داند که مارکس به آن اشاره کرده است. متهم، کل حقیقت افیون بودن و مخدوّر بودن دین برای دولت‌ها و ملت‌ها می‌داند و مدعی شده که متولیان امر دین، آن را برای غلبه بر منافع دولت‌ها و ملت‌ها و به آنان تزریق می‌کنند و باید از چنین مخدوّری اجتناب نمود.

این اظهارات در خوش بینانه‌ترین احتمال، منکر منشاء‌الهی دین است، چون که دین‌الهی را مخدوّر می‌داند و چیزی که مخدوّر باشد خرافه‌ای بیش نیست. متهم با این اظهارات، بزرگترین سند تاریخی بیداری ملل جهان یعنی انقلاب بیدارگر اسلامی را که به اعتراف دوست و دشمن و همه‌ی اندیشمندان با انگبزه‌ی دینی و به رهبری یک فقیه جامع الشرایط و مرجع تقلید آغاز و به پیروزی رسیده است را نادیده گرفته و سعی دارد در یک شبیه سازی و با الهام از سخنان مارکس در داستان رنسانس و تقابلش با مذهب کلیسا در اروپا، خرافی بودن دین را به سینه‌ی اسلام ناب انقلابی سنجاق نماید.

موید مطلب فوق، اظهارات متهم در سخنرانی خانه‌ی معلم همدان است که در پاسخ به سوال یکی از حضار که می‌پرسد شما راجع به اسلام صحبت می‌کنید یا مسیحیت؟ متهم در پاسخ صراحتاً اعلام می‌دارد که این‌ها هم توی اسلام وجود داشته هم در مسیحیت. من راجع به هردو شان

صحبت می‌کنم. سطر ۲۴ از صفحه ۶ متن سخترانی. راستی گر دین تخدیری است و حشت آمریکا و استکبار جهانی از چیست؟ آیا بر بیدارگری انقلاب اسلامی شک و شباهی وجود دارد؟ یا این که متهم معتقد است این انقلاب اسلامی نبوده و فاقد پایه‌های دینی است که از نظر متهم تخدیری است و آیا اساساً دین تخدیری است؟!!! با بر Sherman در نقش تخدیری برای دین توسط متهم به دست می‌آید که وی اصولاً با مبانی تشریع الهی موافق نبوده و منشاء احکام و شرایع موجود را الهی نمی‌داند. متهم در راستای تغییر در دین، تمام آموزه‌های دینی را سیاه، کهنه و عتیقه می‌داند که به نظر وی باید تغییر کند و به سبک دین جدید در آید. متهم با طرح این مسائل می‌کوشد تا در پایگاه‌های فرهنگی دینی و اعتقادات اسلامی مردم به ویژه نسل جوان تزلزل ایجاد نماید و در سخترانی همدان ابتدا با ترسیم وضعیت کلیسا‌ای قرون وسطی و مذهب کاتولیک و خرافاتی که ارباب کلیسا و روحانیت مسیح به نام دین پدید آورده و از این رهگذر، کشیشان به مطامع دنیوی خود می‌رسیدند تا آن جا که در مقابل مبلغی، گناه افراد را می‌بخشیدند و قطعه‌ای از بهشت را به فرد گنهکار اختصاص می‌دادند و آن گاه با ارتباط دادن اسلام به مسیحیت و تشییه علمای اسلام و فقهای شیعه به روحانیت مسیح با هدف ایجاد انحراف در دین، مدعی شده است که روحانیت در دین، انحراف ایجاد کرده و علمای اسلام، دین را به عنوان ابزار قدرتی که برای سرکوب مردم قرار داده‌اند، سپس اظهار می‌دارد هم چنان که پروتستانتیزم مسیحی برای مبارزه با خرافات کاتولیک ایجاد می‌کرد که به آموزه‌های کلیسا اعتراض کند، امروز نیز پروتستانتیزم اسلامی لازم است که دین را عربیان کند و اسلام را نجات دهد، زیرا این دین انحطاطی است و باید تغییر کند و چنین می‌گویند: این دین منحط، تا این دین منحط تغییر نکند و اصلاح نشود.

امیدی به هیچ اصلاحی نیست. عناصری که در دین حقیقی وجود دارد باید بازسازی مجدد شود. یعنی ساختار شکنی از دین سنتی و نقادی و نقد آن و بازسازی دین نو (متن پیاده شده توسط متهم، صفحه ۷) سپس متهم در سخنرانی ادامه می‌دهد که تمام آموزه‌های دینی که دستگاه رسمی و سنتی مذهب ارایه کرده آموزه‌های گرد گرفته، سیاه، تاریک و عتیقه است که مذهب باید نقادی می‌شد. شکنی نیست که در این عبارت انکار همه‌ی احکام و سایر ضروریات دین می‌باشد و به وضوح از این بیان استفاده می‌شود که ایشان تعریف اصلاحات را در تغییر دین دیده است و قبول و تبلیغ این موضوع خود عنصر اصلی جرم می‌باشد.

در ادعانامه آمده است باید از متهم پرسید که چه تابعی میان آموزه‌ها و احکام خشک ضد علم و عقل کلیسای کاتولیک قرون وسطی و مقابله‌ی آن با احکام نورانی، زنده، پویا و زندگی ساز اسلام وجود دارد؟ و به نظر می‌رسد متهم برداشت مشترک از اسلام و مسیحیت دارد و این برداشت نتیجه‌ی عدم ارتباط دقیق و سالم و به دور از تعلقات سیاسی و ضد دینی است. سپس متهم، اسلام را به ذاتی و تاریخی تقسیم و اسلام معرفی شده توسط علما و فقهاء که اسلام رایج در جامعه‌ی ماست، آن را به اسلام تاریخی معرفی کرده و با تقسیم اسلام تاریخی به سنتی و بنیاد گرا، دین حاکم بر مردم کشورمان را بنیاد گرا معرفی کرده که از لوازم آن ترور و خشونت را می‌داند که متهم در بخشی از سخنرانی اش در همدان می‌گوید «این چه نوع دینی است که به نوع شکنجه‌ی انسان را توجیه می‌کند. خیلی عجیب است.» «سطر پایانی صفحه ۱۳ متن سخنرانی متهم» و یا این که ایشان با حمله به مرزیندی خودی و غیر خودی، از لحظه پافشاری بر ارزش‌های اسلامی و انقلابی می‌گوید این که خودی داریم و غیر خودی، هر کس خودی باشد صاحب حق است و هر کس غیر خودی

باشد هر کاری می‌شود با او کرد، می‌شود شب مخفیانه با ورود پنهان به خانه‌ی او تمام زندگی اش را برمزد. می‌شود از او دزدی کرد. می‌توان به او دروغ بست. می‌شود او را کشت. خیلی راحت می‌شود ترویرش کرد.» (سطر ۱۶ از صفحه‌ی ۱۵ متن سخنرانی متهم) و به نظر متهم، اسلام سنتی و بنیادگرا دین واقعی نیست و اسلام ذاتی نمی‌باشد بلکه اسلام تاریخی است و این در حالی است که متهم در این سخنرانی معنای درستی برای اسلام ذاتی ارایه نمی‌دهد که منظور از اسلام ذاتی چیست؟ بنابراین انکار ضروریات دین، امر واضحی در بیان متهم است. در متن پیاده شده صفحه‌ی ۸ سخنرانی متهم آمده است «بسمیاری از چیزهایی که نهاد رسمی و سنتی دین، متولیان رسمی دینی به اسم اسلام مطرح می‌کنند این اسلام ذاتی نیست، اسلام تاریخی است.» سپس در توضیح اسلام تاریخی می‌گوید «آن چه که روحانیون، علماء و مردمان اعصار و قرون گذشته اندیشیده‌اند، تجربه کرده‌اند. این‌ها همه جمع شده و امروز صرفاً به دلیل این که مربوط به گذشته است مقدس شده و لباس دین به تن کرده... و تا این متولیان دین (علماء و روحانیت اسلام) تغییر پیدا نکند، اسلام و تشیع در دست یک جامعه‌ی منحط قرار می‌گیرد و به جای این که عامل ترقی و تکامل باشد عامل انحطاط می‌شود و اسلام تاریخی حاصل استنباطه‌های علمای گذشته است و ربطی به اسلام ندارد، این‌ها فهم آن‌ها از اسلام بوده و فهم آن‌ها برای ما حجت نیست.»

ملحوظه می‌شود در این عبارت متهم آن چه که امروز از اسلام وجود دارد و مسلمانان دین دار از آن می‌فهمند و بدان عمل می‌کنند نفی می‌کند و معلوم نیست متهم چه چیز را به عنوان اسلام امروز معرفی می‌کند که مسلمان‌ها به آن عمل نمایند.

متهم گاهی خود را در نقش «مارتین لوتر» می‌بیند و می‌خواهد دین را

تغییر دهد و گاهی نقش جان لاک، پدر لیبرال دموکراسی جدید را بازی می‌کند و سرانجام خود را نماینده‌ی سکولارهای قرن بیستم قلمداد نموده تا بتواند امور مقدس را از امور دنیا بی‌تفکیک نماید.

متهم در سخترانی خانه‌ی معلم همدان، کرامت انسانی را در پرتو امانیسم می‌داند که با خدا و دین، کاری ندارد. موید این حقیقت، اظهارات متهم در جای دیگر است که می‌گوید «رابطه‌ی انسان و دین یا به عبارت بهتر، رابطه‌ی انسان و خدا یکی از رابطه‌های تعارض آمیز بوده که در تاریخ بشر، خود را به شکل‌های مختلف نشان داده است».

متهم در بخش دیگری از احکام نورانی اسلام مانند اجرای مراسم خطبه‌ی عقد و نکاح شرعی را مورد تمسخر و استهzaء قرار داده و با استعمال الفاظ رکیک می‌گوید «این جور نمی‌شود وقتی می‌خواهند ازدواج کنند حتماً باید یک خطبه‌ی طولانی آن هم با جملات عربی با مخارج صحیح، نافی و مقعدی رعایت شود». در این عبارت، عقد و نکاحی که شرعاً موجب حلیت رابطه‌ی زن و مردم است مورد استهzaء قرار گرفته و متهم در توجیه اهانت خود نسبت به این حکم الهی می‌گوید: منظور من از مقعدی، حلقی، است. بدیهی است که در هیچ فرهنگ لقتنی این لفظ به معنی حلقی نیست. حتی در فرهنگ عامیانه، زشت بودن و قبیح دانستن این جمله برکسی پوشیده نیست. معلوم نیست در حمله به طولانی بودن خطبه‌ی عقد، متهم چه هدفی را دنبال می‌کند و کجای خطبه‌ی عقد، طولانی است؟ ایجاب و قبول عقد که روی هم رفته یک سطر نمی‌شود. لابد مقصود وی مقدمه‌ی خطبه‌ی عقد است که عاقد با اشاره به آیه‌ی مبارکه «و انکحوا لا يامى منكم...» و حدیث شرف «النكاح سنتى...» می‌کند و این صراحت در تمسخر آیات و احادیث نبوی دارد و کسی هم نگفته واجب است بلکه مستحب می‌باشد و حتی تمسخر نسبت

به خود عقد و نکاح است که به عنوان مشروعیت نسب، در تمام ادیان و ملل جهان به رسمیت شناخته شده است و یکی از طرق نکاح شرعی عقد است «انما یحلل الكلام و یحرم الكلام» که دارای ایجاب و قبول است و در تمام مکاتب حقوقی جهان پذیرفته شده زیرا «لکل قوم نکاح» هر قوم و هر ملتی عقد نکاح دارد و در دین مقدس اسلامی نیز رابطه مشروع و قانونی یک زن و مرد اجنبی بر اساس نکاح و عقد است و مدار حلالزادگی نسل امت اسلام بستگی به آن دارد که توسط متهم مورد استهزا واقع شده که این اهانت نتیجه‌ای جز انکار عقد و نکاح ندارد که از ضروریات دین است و متهم در مقابل این اظهارات دفاعیات غیر موجہی اظهار نموده از جمله اینکه منظور من از تغییر دین حقیقت اسلام نبوده بلکه فهمی از اسلام بوده که نیازمند نقادی است و منظور از دین تاریک و عتیقه، آموزه‌های دینی بوده و منظور این گفته که دین افیون ملت‌ها و حکومت‌ها است، دین دولتی است، یعنی اگر دین و دولت صاحبان قدرت باشند هرگونه منافع آنها ایجاب کند عمل می‌نمایند، منظور از اسلام تاریخی، تاریخچه‌ی اسلام است نه حقیقت اسلام و در مورد اهانت به مراجع دینی و مردم اظهار داشته اصطلاح «روحانی» با مبانی اسلام همخوانی ندارد و منظور از زیر سوال بردن تقليد، منظور تقليد در حوزه تفکر است مضافاً بر اينکه بين علمای شيعه در طول تاريخ، تقليد نبوده و... سایر دفاعیات غیر موجه متهم و وکيل وي که در پرونده مضبوط است. لذا با توجه به مجموع آنچه که ذکر گردید و دهها تعبير ديگر که در سخنان متعدد متهم آمده است که اولاً کاشف از عدم اعتقاد گوينده‌ی آن به ضروریات دین مبين اسلام است، ثانياً کاشف از حقد و کينه توزی عميق گوينده‌ی آن و دشمني مكتبي و استراتژيکي با انقلاب اسلامي که زايده همين ديانت را يچ در جامعه‌ی ماست و به دست مبارک حضرت

امام راحل قدس سره الشریف و مراجع و علمای برخواسته از همین روحا نیت و مردم پایبند و مقلد همین آموزه های دینی است و این دشمنی و ضدیت خطرناک تر از دشمنی های مکتب های الحادی و ضد دینی دیگر است و حکایت از دین ستیزی متهم دارد و نقی معارف و احکام و محتوى اسلام توسط متهم اظهر من الشمس است و کفر الانکار و کفر العناد و کفر الاستخفاف وی نسبت به دین اسلام محرز و مسلم است تا جایی که اظهارات کفرآمیز ایشان چنان افکار عمومی جامعه اسلامی و حوزه های علمیه را جریحه دار نمود که برخی از صاحبان فتوی وی را از سلمان رشدی بدتر دانسته و مدرسین مجتهد حوزه مقدسه قم، حکم به عدم مشروعیت حزب متبع وی به لحاظ دفاع از مواضع و سخنان دین ستیزانه ای متهم صادر نموده اند. ثالثاً ترویج این قبیل آموزه ها توسط متهم مصدق اتم ترویج فرهنگ بی دینی و سنت کردن پایه های اعتقادی مردم است که هیچ محصولی را جز تخریب و فتنه انگیزی و فساد فرهنگی در جامعه ندارد (نه مصدق علم و دانش است و نه مصدق آزادی که در قانون اساسی به آن اشاره شده است) و عمل وی در این عنوان منطبق با صدر ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی است و دادگاه متهم را به مجازات شرعی و قانون اعدام محکوم می نماید.

در خصوص اتهام دیگر متهم (عنوان دوم) دایر به اهانت به ائمه اطهار(ع) و انکار مقام قدسی و الهی ایشان، دادگاه با عنایت به عباراتی از سخنرانی متهم نظیر: البته این طبقه‌ی (روحانیون) ابتدا امام معصوم را لاهوتی می کرد تا بعد خودش به عنوان ناییان آن امام معصوم لاهوتی بشود. و این جملات: «ائمه و قمی متولد می شوند از شکم مادر می آیند و با دست می آیند روی زمین و پاها ایشان روی هواست و یا اینکه امامان دو چشم جلویشان دارند و دو چشم پشت سر دارند و چهار چشمی هستند

(متهم در نوار سخنرانی نشان می‌دهد و با دست دو انگشت به جلوی سر و دو انگشت به پشت سر می‌برد). با توجه به اینکه اولاً در مستند ارایه شده از سوی متهم به هیچ وجه عباراتی نظری پا در هوا بودن ائمه هنگام تولد و چهار چشمی بودن آنها وجود نداشته و متهم مدعی است که من در مقام نقد یک نوع نگرش به ائمه بودم که این حرف موجه نیست؛ زیرا اولاً مجلسی که سخنران در آن به بیان عبارت مذکور پرداخته نه یک جلسه‌ی تحقیقاتی و پژوهشی متشکل از افراد خاص بوده بلکه جلسه‌ی عمومی و با حضور اقتدار مختلف مردم از عوام و خواص بوده و ثانیاً چنین عباراتی وجود عینی و به عنوان یک نگرش وجود خارجی نداشته تا موجب نقد گردد و اصولاً روش و نحوه‌ی نقد با استهزاء و تمسخر کاملاً قابل تشخیص است و نحوه‌ی پرداخت عبارت و حتی آهنگ صدا و حرکات اعضا و جوارح متهم در حین ادای عبارت مذکور حکایت از نقد ندارد بلکه صراحت در توهین و تحیر نسبت به ائمه اطهار علیه السلام دارد و چنان که در ادعائمه‌ی مدعی‌العموم آمده است این روحانیت و علمای شیعه نیستند که ائمه را لاهوتی کرده‌اند بلکه لیاقت ذاتی ایشان و دارا بودن مقام عصمت است که آنها را لاهوتی کرده است که متهم منکر عصمت ایشان است و همه می‌دانیم که معنی لاهوتی یعنی اینکه این (۱) مقدسه دارای مقامات الهی هستند چونکه به عقیده‌ی شیعه ائمه علاوه بر ولایت در تشریع دارای مقام ولایت در تکوین نیز می‌باشند، صدھا روایت معتبر از پیامبر اسلام (ص) و امامان (ع) در کتب معتبره حدیثی و جوامع روایی مانند اصول کافی و دیگر کتب معتبر آنها را لاهوتی معرفی کرده است علی هذا مجرمیت متهم در این خصوص یعنی تحیر و اهانت به مقام شامخ ائمه‌ی طاهرین (ع) و انکار مقام قدسی و الهی ایشان محرز است که دادگاه به استناد ذیل ماده‌ی ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی وی را

با احتساب ایام بازداشت قبلی به تحمل ۵ سال حبس تعزیری در زندان شهرستان گناباد واقع در استان خراسان محاکوم می‌نماید و در خصوص اتهام دیگر متهم دائر بر اهانت به ساحت علمای اسلام و مرجعیت شیعه و قاطبه‌ی مردم مسلمان و انبوه مقلدان مراجع تقليد و تشبيه نمودن ایشان به میمون، مدعی‌العموم چنین عنوان داشته که با توجه به سطر ۱۸ از صفحه‌ی ۱۱ متن سخنرانی متهم و با توصیف اینکه تقليد در فروع احکام به معنای رجوع آگاهانه و عالمانه به کارشناس است که همراه با استدلال اجمالی است، و امری است عقلی قبل از آنکه شرعی باشد، الفاظ و کلمات بکار رفته در عبارت مذکور که «مگر مردم میمون هستند، تقليد کنند» را اهانت صریح به مقلدین و مقلدان در فروع احکام شرعیه دانسته و متذکر گردیده که هیچ شباهتی میان مجموعه‌ی رفشاری و گفتاری متهم و نقد سالم وجود ندارد و توهین و استخفاف و تحقیر و خوارنامایی موضوع گفتاری وی در هیچ شکل از بحث تحت عنوان نقد و نقادی پذیرفته نمی‌گردد.

مدعی‌العموم در این قسمت اضافه نموده که متهم با بیان این مطلب که «روحانیون مردم را به دو دسته‌ی روحانی و جسمانی تفکیک کرده‌اند» افترای دیگری را بر روحانیون و مراجع وارد نموده است. برای احراز اینکه متهم هم به علمای اسلام و مرجعیت شیعه و هم به قاطبه‌ی مردم مسلمان و انبوه مقلدان مراجع تقليد افtra و توهین و هتك حرمت کرده، ذیلاً قسمتهايی از سخنرانی ایشان ذکر می‌گردد.

... البته تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی و اقتدار گرایی که در ایران به وجود آمد به تدریج به سمت این سلسله مراتب رفته‌یم. طبقه‌ای با یک نظام سلسله مراتبی و هیمارشیک، در رأسش یک نفر آیت‌العظمی فی العالمین والسموات والارضین و... و... الا آخر. این در رأس و بعد همین طور

می آید پایین. سلسله مراتب آیت الله، حجت‌الاسلام، ثقة‌الاسلام، چی چی‌الاسلام... (سطر ۱۲ به بعد از صفحه ۱۰ متن سخنرانی) و یا «ما در اسلام اصلاً چنین تقسیم بندی نداریم یک عده روحانی یک عده جسمانی...» (سطر ۳۴ از صفحه ۱۰ متن سخنرانی) و یا «روحانیت سنتی عوام زده بود...» (سطر ۳ از صفحه ۱۱ متن سخنرانی) و روحانیت قدرت زده‌ی ما چیز دیگری است و یا «... متاسفانه گاهی کار تصلب و تحجر به جایی می‌رسد که در این نهاد رسمی سنتی اگر یک مجتهد و مرجع دیگری فتوایی متفاوت با فتوای بقیه بدهد او را مورد هجوم قرار می‌دهند...» (سطر ۲۸ از صفحه ۱۵ متن سخنرانی) و یا «رابطه‌ی دین شناسان با مردم رابطه‌ی معلم و متعلم است نه رابطه‌ی مراد و مریدی، نه رابطه‌ی مقلد و مُقلد، مگر مردم می‌مون هستند که تقليد بکنند» (سطر ۱۸ از همان صفحه ۱۱ متن سخنرانی).

با توجه به اینکه متهم در تمامی موارد فوق عبارت روحانیت و اجتهاد را به صورت کلی و عمومی بیان نموده و هیچ گونه قید یا تخصیصی در آن مشاهده نمی‌شود و با توجه به سوت زدن، کف زدن، خنده و تمسخر عده‌ای از حضار جلسه خانه‌ی معلم به دنبال بیان این مطالب توسط متهم محرز و مسلم است که اوصاف و عبارات مزبور صریح در توهین، افترا و هتك حرمت می‌باشند. لذا دادگاه اتهام مزبور را هم به متهم محرز دانسته و به استناد ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی متهم را در این خصوص با احتساب ایام بازداشت قبلی به تحمل یک سال حبس تعزیری در زندان شهرستان طبس و تحمیل ۷۴ ضربه شلاق تعزیری محکوم می‌نماید، و اما در خصوص اتهام دیگر متهم دائر بر برهم زدن نظم و آرامش شهروندان همدانی بلکه ایجاد تشنج در سرتاسر کشور اسلامی ایران، دادگاه با عنایت به شکایات عدیده و طومارهای مطولی که در اعتراض به سخنان

متهم به این دادگاه واصل گردیده و نیز تجمعات و راهپیمایی‌ها و موج گسترده‌ی اعترافات که در سطح شهر همدان موجب گردیده است و با توجه به دفاعیات غیر موجه متهم و اینکه متهم مدعی است جلسه‌ی سخنرانی وی را برهم زده‌اند، کاملاً غیر موجه و غیر منطقی است زیرا ایشان در آن جلسه بیش از دو ساعته‌ای که سخنرانی کرده است، فیلم ویدئویی جلسه‌ی سخنرانی وی نشان دهنده‌ی آن نیست که کسی سخنرانی متهم را برهم زده باشد و بلکه در پایان سخنرانی عده‌ای اعتراض کرده‌اند که خود متهم بدون پاسخگویی به اعتراض، جلسه را ترک کرده است. اتهام مزبور را هم به وی محرز و مسلم دانسته و مستند است. ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی حکم به محکومیت متهم به تحمل دو سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی در زندان شهرستان زابل صادر و اعلام می‌نماید.

همچنین دادگاه متهم را به عنوان تفهیم مجازات بزه ردیف دوم، به استناد مادی ۱۹ قانون مجازات اسلامی بعد از تحمل و اتمام محکومیت حبس، به مدت ده سال از تدریس در کلیه‌ی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی محروم می‌نماید.

رأی صادره حضوری و به استناد بند الف ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ظرف بیست روز بعد از ابلاغ قابل اعتراض در دیوانعالی کشور می‌باشد.

ربیس شمعه‌ی چهارم محاکم عمومی همدان
رمضانی

روزنامه حیات بو
رورنامه مردم‌سالاری ۱۸ آبان ۸۱
حرگزاری دانشجویان ایران
سایت رویداد، سابت گویا

سید محمد خاتمی

ریس جمهور خاتمی با غیر قابل دانستن حکم «هاشم آقا جرجی» گفت: «امیدوارم مساله، این حکم هرچه زودتر به شکل خوبی حل شود که هم انتظارات برآورده شود و هم جلوی تنشهای گرفته شود و نیز حیثیت جمهوری اسلامی را اعاده کند.»

وی که بعد از جلسه هیات دولت در تاریخ ۲۲ آبان در جمع خبرنگاران سخن می‌گفت تصريح کرد: اجماعی وجود داشت مبنی بر این که، «حکم نادرستی بود.» وی با تأکید بر این که شخصاً چنین برخوردهایی را به هیچ وجه قبول ندارم، افزود: از اول هم گفته بودیم که این طور نشود و الان هم امیدواریم که هرچه زودتر با توجه به اینکه این حکم نباید صادر می‌شد این مساله به شکل خوبی خاتمه یابد و مشکلات بعدی برای کشور پیش نیاید.

خاتمی افزود: امیدوارم که همه قوای سه‌گانه درباره اموری که به امنیت ملی و حیثیت کلی نظام مربوط می‌شود، با همه جانبه‌گری با مصالح کشور با چنین مسائلی برخورد کنند.

وی اظهار داشت: در مسائل نظری و اعتقادی نمی‌توان به این سادگی

درباره افراد حکم کرد. آن هم درباره کسی که سوابق روشی دارد که قابل حمل به این است که هیچ مشکلی در کارش نباشد، گرچه نسبت به مطالبان انتقاد وجود داشت.

خاتمی خاطر نشان کرد: «همه جانبه نگری نداشتند» و «مصالح کلی را در نظر نگرفتن» و در نظر نگرفتن حساسیت‌های جهانی امری است که مشکلاتی را ایجاد می‌کند و ما مسئولان قوای سه‌گانه باید مراقب باشیم که این وضعیت پیش نیاید.

خاتمی به دانشجویان توصیه کرد: در این موقعیت ما باید به کارهایی دست بزنیم که در جامعه مشکل ایجاد می‌کنند، البته می‌توان انتقاد کرد و باید هم انتقاد کرد ولی باید کاملاً پرهیز کنیم از این که این مسائل تبدیل شود به زمینه‌ای برای سوء استفاده کسانی که اصل جمهوری اسلامی و اصل مردم سalarی دینی و اصل پیشرفت امور را نمی‌خواهند و همیشه هستند کسانی که از این شلوغی‌ها سوء استفاده می‌کنند.

محمد خاتمی رئیس جمهوری در یک گفتگوی غیرمنتظره با خبرنگاران داخلی و خارجی در روز ۱۳ آذر ماه اظهار داشت: «از این که هنوز دستور مقام معظم رهبری درباره حکم آقاجری اجرا نشده است گله‌مندم». وی بار دیگر بر انتقاد خود از حکم اعدام علیه آقاجری تاکید و از اجرا نشدن دستور مقام رهبری در رسیدگی سریع و تجدید نظر در حکم او ابراز تاسف کرد.

مصباح یزدی

آیت الله مصباح یزدی بدون ذکر نام از حکم صادره علیه دکتر هاشم آفاجری دفاع کرد. عضو شورای عالی حوزه علمیه قم گفت: اگر کسی در یک جامعه اسلامی علیه دین سخن بگوید این گفته او در دیگران به خصوص نسل جوان و نوجوان اثر مخرب خواهد گذاشت و باید برای این فرد مجازات سختی در نظر گرفته شود.

وی گفت: این که در یک جامعه اسلامی مخصوصاً در یک شهر دینی در کشور اسلامی، کسی بلند شود و علیه اسلام سخن بگوید بدتر از آن است که کسی مواد سمی وارد منبع اصلی آب شهر بکند و سلامت همه را به خطر بیندازد.

مصطفی یزدی گفت: چنین تلاشی که سبب گمراهی و بی دینی مردم شود بالاترین خیانت است و باید به سختی مجازات شود.

وی افورد: کشنیدن یک انسان، تنها ۵۰ سال زندگی را از یک فرد می گیرد اما کافر کردن یک انسان بی نهایت حیات و سعادت را از او می گیرد و خطرش به مراتب بیشتر از کشنیدن آدم است. آیت الله مصباح گفت: اعلان ارتداد، بزرگترین عامل برای گمراهی دیگران و اعلان جنگ با دین است.

وی اظهار داشت: دشمن انگیزه دارد تا به هر صورت که شده مومنین را از دینشان برگرداند و آنقدر فشار نظامی می‌آورد تا مردم تسليم شوند.

هفتنه‌نامه امید جوان شماره ۳۰۶

سید عطاءالله مهاجرانی

حکم دکتر سید هاشم آقاجری، یک حکم معمولی نیست که بتوان از کنار آن به آسانی گذشت. این حکم، هم بازتاب ملی گسترده‌ای دارد و هم بازتاب جهانی وسیعی خواهد داشت. چنان که در همین چند روز شاهد نمونه قابل توجهی از این واکنش‌ها بوده‌ایم. چند نکته قابل تأمل به نظرم می‌رسد.

۱- آیا می‌توان پرونده‌هایی از این قبیل را بدون نظارت و مشورت و اشراف لازم بدست قاضی محترم سپرد؟ و او به اتکا دانش قضایی و نظر خوبیش رای صادر کند؟ رایی که می‌تواند با مصالح ملی کشور ارتباط پیدا کند؟

آیا در پرونده‌هایی از این قبیل، رئیس محترم قوه قضاییه، رئیس دیوان عالی کشور و داستان کل کشور تدبیری نیندیشده‌اند تا رای بالحظه همه جواب صارد شود؟

دخلت در امر قضا و قاضی، غیر از نظارت حکومتی بر قضا است. به عنوان مثال امام علی (ع) بر کار «شريع» به عنوان قاضی نظارت می‌کرد و با او شرط کرده بود که بیش از تنفیذ حکم! حکم را به امام علی (ع) عرضه کند تا اگر امام علی (ع) خلافی را در حکم مشاهده کردند تذکر دهند. کما

این که ایشان موارد متعددی را به خلفای زمان خود درباره برخی احکام قضایی تذکر داده و مانع اجراء حکم شدند.

علاوه بر آن، امیر مومنان در نامه و فرمان حکومتی خود به مالک اشتر متذکر شده‌اند که احکام قضایی را قبل از اجرا بررسی کند تا از درستی یا نادرستی حکم باخبر باشد.

۲- چنانچه می‌دانیم عنصر قابل توجه و تاکید در احراز جرم، قصد و عمد است. وقتی متهم به صراحة اعلام می‌کند که قصد اهانت نداشته و شرایط و وضعیت و سابقه او نیز دال بر این است که او دوستدار پیامبر اسلام (ص) و دلیسته اهل بیت و علیهم السلام است. علاوه بر آن عده‌ای از کارشناسان دینی و اهل نظر نیز اعلام کرده‌اند که سخنان آقای آقاجری در همدان بر اهانت و یا سب پیامبر و ائمه معصومین دلالت نمی‌کند، چرا دستگاه قضایی و قاضی محترم به قائدیه بسیار پراهمیت، «ادرؤالحدود بالشهادات» اعتنا نمی‌کنند؟ مگر پیامبر اسلام به صراحة نفرموده است: «ادرؤالحدود بالشهادات ما استطعتم، فان وجدتم مخرباً فخلو سبileه فان الامام لان يخطى، فى العفو خير من ان يخطى فى العقوبه» باید راهی را پیدا کرد. یعنی اصل بر اجرای حکم و مجازات نیست که به هر دلیل به دنبال بیانه بگردیم که حکم اجرا شود.

۳- حوزه اندیشه و نظر، حوزه حساس و پر ظرافتی است، و «گُل یک تنبدیاد است، بیمار» بسیار باید مراقب بود که اهل نظر و اندیشه هراسان نشوند، تا از این سرزمین مهاجرت و یا سکوت پیشه کنند! احکامی که موضوع آنها اظهار نظر و عقیده است، غیر از احکامی است که مثلاً در مورد قتل نفس، یا سرقت یا قاچاق مواد مخدر اتفاق می‌افتد. حکم آقاجری در همه دانشگاه‌ها، در میان تمام استادان و دانشجویان و اهل

فرهنگ و اندیشه و نظر بازتاب دارد. قدری بیندیشیم و بدانیم، «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است» بدانیم سرانجام این حکم و این شیوه به کجا خواهد انجامید آیا موجب ازدیاد محبت و دلبستگی و وابستگی به اسلام و انقلاب و نظام می‌شود، یا ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد؟

امام خمینی رضوان الله تعالیٰ علیه، در تیرماه ۱۳۶۷ فرموده‌اند: «علماء و روحاً نیون ان شاء الله به همه ابعاد و جواب مسئولیت خود آشنا هستند ولی از باب تذکر و تاکید عرض می‌کنم که امروز بسیاری از جوانان و اندیشمندان در فضای آزاد کشور اسلامی مان احساس مس کنند که می‌توانند اندیشه‌های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند. با روی گشاده و آغوش حرف‌های آنان را بشنوید و اگر بیراهه می‌روند با بیانی آکنده از محبت و دوستی راه راست اسلامی را نشان آنها دهید و باید به این نکته توجه کنید که نمی‌شود عواطف و احساسات معنوی و عرقانی آنان را نادیده گرفت و فوراً رنگ التقاط و انحراف بر نوشتۀ‌هایشان زد و همه را یکباره به وادی تردید و شک انداد.»

وقتی هم که امام در تمام عمر خود یکبار یک نفر را به عنوان «سب النبی» محکوم کردند، «سلمان رشدی بود». آقایان محترم، آیات شیطانی را بخوانند تا معنی و مفهوم سب النبی را بدانند. نه آنکه سخن مشتبه‌ای را وسیله حکمی چنین سنگین قرار دهند!

حسین شریعتمداری

اگر چه برای اظهار نظر درباره یک پرونده قضایی اشراف کامل به قانون، اطلاع دقیق از محتویات پرونده و آگاهی از آنچه در صدور حکم مورد استناد قاضی قرار گرفته است. ضروری است و اظهار نظر کسانی که از این سه «پیش نیاز» ضروری بی بهره‌اند نمی‌تواند قابل قبول و اطمینان‌آور باشد ولی از آنجا که صدور حکم اعدام هاشم آغازی در دادگاه بدوى واکنش‌های فراوانی را دربی داشته است و صرف نظر از برخی نظرات دلسوزانه و حقوقی، بسیاری از این اظهار نظرها قبل از آنکه کارشناسانه، حقوقی و یا دلسوزانه باشد، مواضع سیاسی و منافع گروهی خاصی را دنبال می‌کند، اشاره به چند نکته در این باره ضروری به نظر می‌رسد.

۱- گفته می‌شود که قاضی با استناد به حکم «ساب النبی (ص)» هاشم آغازی را به اعدام محکوم کرده است... «سب» به معنای ناسزا و دشمن

است و «ساب النبی (ص)» به کسی گفته می شود که - نستجیر بالله - به رسول خدا (ص) دشتمان داده باشد. مطابق قوانین اسلامی، حکم سب النبی (ص)، اعدام است و اجرای آن نیازی به دادگاه نیز ندارد، بلکه هر کس شتونده آن باشد می تواند دشتمان دهنده را به قتل برساند، این حکم منحصر به شیعه نیست، علمای اهل سنت نیز اهانت کنندگان به رسول خدا (ص) را مستحق اعدام می دانند. نکته در خور توجه اینکه، در ساب النبی (ص)، باید واژه کلماتی بکار رفته باشد که در عرف، دشتمان و ناسزا تلقی می شود.

و اما، اگر چه از محتوی پرونده مورد بحث، اطلاع دقیق در دست نیست و هر چند که آفاجری در اظهارات خود به اسلام و مسلمین جفای فراوانی روا داشته و سخنان موهنه بر زبان آورده است ولی بعيد به نظر میرسد که شخصی مانند او - علی رغم همخوانی با محافل امپریالیستی و همزیانی با دشمنان تابلودار اسلام - زبان دشتمان - به مفهوم سب - علیه پیامبر گرانقدر اسلام (ص) گشوده و مشمول حکم ساب النبی (ص) باشد.

۲- بر اساس قانون ۵۱۳ مجازات اسلامی، اگر کسی به مقدسات اسلام، هر یک از انبیاء عظام (ص) ائمه اطهار سلام الله علیهم و یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت کند، اگر مشمول ساب النبی (ص) باشد مجازات او اعدام و در غیر این صورت به حبس تعزیری محکوم می شود.

با توجه به ماده فوق که برگرفته از متن اسلام است، در صورتی که آفاجری - نستجیر بالله - به رسول خدا (ص)، انبیاء الهی، ائمه اطهار یا

صدیقه طاهره سلام علیهم اجمعین اهانت کرده باشد، مستوجب اعدام است و در غیر این صورت مشمول اهانت به مقدسات - غیر از ساب النبی (ص) و یا آنچه ارتضاد است - خواهد بود که مجازات آن حبس تعزیری است.

۳- برخی از افراد و گروه‌ها و خبرگزاری‌های خارجی، با نگاهی سیاسی - آن هم از نوع ریاکارانه - به موضوع پرداخته و صدور حکم را اقدامی علیه علم و دانش و اساتید دانشگاهی قلمداد کرده‌اند که نظر آنها نه فقط ارزش علمی و حقوقی ندارد، بلکه در بستر عملیات روانی و سیاسی کارهای مبتذل قابل ارزیابی است. چراکه صدور حکم، شخصیت حقیقی مجرم مورد نظر بوده است و نه شخصیت حقوقی و موقعیت سیاسی و اجتماعی او. به عنوان مثال، اگر یک شخصیت برجسته علمی نیز خدای نخواسته مرتکب قتل عمد شود به قصاص محکوم خواهد شد و اگر بدون عذر موجه از چراغ قرمز عبور کند، مستحق جریمه خواهد بود و این قصاص و آن جریمه را نمی‌توان اهانت به جایگاه علم و دانش تلقی کرد. کسانی که حکم آفاقجری را هرچه که باشد - اقدامی علیه دانشگاهیان و مراکز علمی قلمداد می‌کنند، آگاهانه یا ناگاه به شخصیت‌های علمی و دانشگاهی اهانت کرده و آنها را نیز افرادی بی‌منطق و مدافعان قدرت‌های سرمایه‌داری معرفی کرده‌اند. این برداشت از سوی محافل بیگانه و برخی گروه‌های بدسابقه داخلی دور از انتظار نیست ولی افراد و گروه‌هایی که صرفاً برای عقب نماندن از قافله روشنفکر نمایان به این گونه تحلیل‌ها روی می‌آورند در خور سرزنش هستند.

برخی از خبرگزاری‌های خارجی نیز در گزارش‌های خود هاشم آفاجری را از متحدهان سیاسی رئیس جمهور دانسته و اقدام دادگاه را حرکتی علیه آقای خاتمی جلوه داده‌اند که این نیز اهانت آشکار به ریاست محترم جمهوری و معرفی ایشان به عنوان شریک جرم آفاجری است!

۴- برخی از افراد و گروه‌ها و نیز، چند خبرگزاری خارجی، صدور این حکم را یک اقدام سیاسی برای مقابله با جریان موسوم به اصلاحات معرفی کرده و هدف از آن را تضعیف اصلاح طلبان دانسته‌اند! اینگونه تفسیر و تحلیل‌ها در حالی است که جریان مدعی اصلاحات، در پی قانون‌شکنی‌ها، سوء استفاده‌های مالی، ناکارآمدی در تأمین نیازهای اولیه مردم، تحمیل فقر، گسترش فساد و افزایش فاصله طبقاتی و مخصوصاً و مخصوصاً رسوایی‌های بزرگی نظیر جعل، تحریف، فروش اطلاعات به کشورهای بیگانه و... با بن‌بست شکننده‌ای رویرو شده و به متوجه شباخت دارد که با کمک پایه‌های چوبی در مزرعه سرپا ایستاده است. بنابراین به نظر می‌رسد، جریان مدعی اصلاحات با توجه به شرایط شکننده‌ای که دارد، نه فقط از صدور حکم اعدام آفاجری نگران نیست، بلکه شواهد و قرایین موجود حکایت از آن دارند که برخی از مدعیان اصلاحات صدور این حکم را در شرایط کنونی، یک «هدیه بزرگ» تلقی می‌کنند! که با جنجال و غوغای درباره آن، می‌توانند افکار عمومی را از بن‌بست شکننده ناکارآمدی و رسوایی‌های بزرگی که اخیراً این طیف با آن رویروست، منحرف کنند. با توجه به این فرصت طلایی که دستگاه قضائی کشور، سخاوتمندانه در اختیار جریان موسوم به اصلاح طلبان قرار

داده و زمینه مناسب و مطلوب آنان برای فرار از پاسخگویی را فراهم آورده است، به آسانی می‌توان نتیجه گرفت که دستگاه قضایی این حکم را بدون دخالت در سیاست در قضاوت صادر کرده است، چرا که اگر کمترین وابتدایی ترین نگاه سیاسی در صدور حکم مزبور دخالت داشت، به یقین این فرصت طلایی و هدیه بزرگ در اختیار طیف موسوم به اصلاح طلبان قرار نمی‌گرفت تا از آن به عنوان طناب نجات برای خروج از گردابی که در آن فرو رفته‌اند بپیرند.

۵- وبالاخره، همانگونه که اشاره شد، اگر چه شمول حکم «سب النبی (ص)» درباره هاشم آقاجری، در مقایسه با مفهوم این حکم و آنچه آقاجری به زیان آورده است، بعید به نظر می‌رسد و در سخنانی که از قول وی در همدان منتشر گردیده تیر تا آنجا که در اختیار رسانه‌ها قرار گرفته - مصدقاق «سب» به مفهوم کلام و جمله‌ای که در عرف دشتمان و ناسزا تلقی شود به چشم نمی‌خورد - و اگر چنین بود، در اجرای حکم حکیمانه اسلام کمترین تردیدی نبود - ولی اظهارات آقاجری و مخصوصاً هجوم یک جانب، غیر منطقی و احتمالاً برخاسته از لجبازی او به برخی از باورهای اسلامی در خور تأمل است، وی در سخنرانی همدان و چند نمونه دیگر، دقیقاً همان بخش از باورهای دینی مردم را به باد اهانت مسی گرفت که عامل ایستادگی و مقاومت ملت در برابر زورگویی قدرت‌های استکباری بوده و هست و این نمی‌تواند بسی حساب باشد... شواهد و قرایین حکایت از آن دارند، که آقاجری‌ها نقشی بیشتر از واسطه‌های معمولی ندارند و نباید از عاملان اصلی غافل بود.

AGHAJARI

Edited by

pourya hajizadeh
pardis hajizadeh

Iran - Tehran, 2003